



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مدین پرشوی

در خراسان

عصر اموی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دین پژوهی در خراسان عصر اموی

نویسنده:

حسین عطوان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	دین پژوهی در خراسان عصر اموی
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه مؤلف
۹	فصل اول : قرائتها
۹	قرائتهای (گوناگون) در خراسان ، دوران بنی امیه
۱۱	ضحاک بن مزاحم هلالی
۱۱	ضحاک بن مزاحم هلالی (۱)
۱۹	ضحاک بن مزاحم هلالی (۲)
۲۸	ضحاک بن مزاحم هلالی (۳)
۳۵	ضحاک بن مزاحم هلالی (۴)
۴۱	یحیی بن یعمر العدوانی
۴۶	خارجه بن مصعب ضبعی
۴۷	عوامل اختلاف قرائتها
۴۹	فصل دوم : تفسیر
۴۹	تفسیر در خراسان در عهد بنی امیه
۵۰	ضحاک بن مزاحم هلالی
۵۰	قسمت اول
۵۶	قسمت دوم
۶۳	شاگردان درس تفسیر ضحاک در خراسان
۷۱	مفسران دیگر در خراسان
۷۱	فصل سوم : حدیث
۷۱	صحابه محدث در خراسان
۷۵	کثرت تابعین محدث در خراسان

۷۵	طبقات تابعین محدث در خراسان
۷۵	طبقه نخست
۷۸	طبقه دوم
۸۲	طبقه سوم
۸۸	محدثان دیگر در خراسان
۸۹	فصل چهارم : فقه و احکام
۸۹	فقه‌های صحابه در خراسان
۹۰	فقه‌های تابعین در خراسان
۹۲	مذهب فقه‌های خراسان درباره فتوا
۹۳	سخن پایانی
۹۶	منابع
۱۰۱	پی نوشتها
۱۵۰	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: عطوان حسین عنوان و نام پدیدآور: دین پژوهی در خراسان عصر اموی حسین عطوان ترجمه حبیب روحانی
مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری: ص ۱۲۰ شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۲۵۳-۹-۴۰۰۰ ریال؛
۹۶۴-۴۴۴-۲۵۳-۹-۴۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه ص ۱۲۰ - ۱۱۵؛ همچنین به
صورت زیرنویس موضوع: مجتهدان و علما -- ایران شناسه افزوده: روحانی حبیب ۱۳۱۴ - ، مترجم شناسه افزوده: بنیاد
پژوهشهای اسلامی رده بندی کنگره: BP۵۴/ع ۹د۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۴۵۴۸

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

بنا به دلایلی این کتاب را به موضوع پژوهشهای دینی (دین پژوهی) سرزمین خراسان، در دوران حکومت بنی امیه، اختصاص
دادم.

نخست: ارزش علمی و تاریخی اصل موضوع.

دوم: اهمیت اصولی آن در فرهنگ عربی (اسلام) در دورانهای گوناگون.

سوم این که، پیش از این، بحثی کافی درباره این موضوع نشده و کتاب مستقلاً در این باره اختصاص نیافته است.

این کتاب را به چهار فصل، تقسیم کرده ام: فصل نخست، درباره قرائت قرآن، فصل دوم، تفسیر، فصل سوم، درباره
حدیث و فصل چهارم در خصوص علم فقه و احکام.

در این کتاب، سعی کرده ام تلاشی را که دانشمندان عصر اموی در هر یک از عناوین مذکور، داشته اند، روشن سازم.

من در این نوشتار، روش تاریخی را پی گرفتم و نصوص و اخبار را جمع آوری

و هر چه رایافتم روایت کردم و به مفهوم ظاهری آن ، بدون این که راجع به تحلیل و نتیجه گیری از آن تاءویلی به کار برم ، یا در انتشار احکام ، بی اندیشه و تامل سخن گویم ، بسنده نمودم .

در تالیف این کتاب به منابع و مدارک فراوانی مراجعه کرده ام که از جمله آنها کتابهای علوم قرآنی است ، مانند کتاب مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع از ابن خالویه .

و المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الايضاح عنها از ابن جنی .

و النشر فی القراءات العشر و غایه النهایه فی طبقات القراء از ابن جزری .

این کتابها مشتمل بر قرائتهای گوناگونی از اساتید قرائت است که در آن زمان ساکن خراسان بوده و نیز دانشمندانی که در این باره فارغ التحصیل شده اند .

از جمله آنها ، کتابهای تفسیری است ، مانند جامع البیان فی تاءویل القرآن از طبری و کتاب الکشاف عن حقایق التنزیل از زمخشری و البحرالمحیط از ابوحیان اندلسی ، این کتابها ، محتوای آثار مفسران و نیز آراء و اندیشه های دانشمندانی است که در آن زمان خراسان را موطن خود قرار داده بودند .

دیگر از کتابها ، کتب شرح حال و طبقات است ، از قبیل الطبقات الکبری ابن سعد ، و طبقات خلیفه بن خیاط و التاریخ الکبیر بخاری ، و الجرح و التعدیل از ابن ابی حاتم رازی ، والاستیعاب فی معرفه الاصحاب از ابن عبدالبر ، و اءسدالغابه فی معرفه الصحابه از ابن اثیر ، و تذکره الحفاظ تالیف ذهبی ، و الاصابه فی تمیز الصحابه و تهذیب التهذیب و

تقریب التهذیب از ابن حجر عسقلانی که این کتابها شامل بر سیره محدثانی است که در آن زمان در خراسان مستقر بودند ، و روایات آنها و نیز حدود وثوق آنها نسبت به روایات محرز بوده است .

دیگر از منابع ، کتابهای تاریخی است ، از قبیل تاریخ خلیفه بن خیاط و تاریخ الرسل والملوک طبری ، و الکامل فی التاریخ از ابن اثیر ، و البدایه و النهایه فی التاریخ ابن کثیر که این کتابها نیز شامل برخی از گزارشهای مهم درباره گروهی از دانشمندانی است که در آن زمان در خراسان می زیسته اند .

ضمن مطالعات ، از برخی تحقیقات ادبی و تاریخی جدید از قبیل کتاب فجر الاسلام احمد امین ، و مذاهب التفسیر الاسلامی از گلذیهر و تاریخ الادب العربی از کارل بروکلمان و تاریخ التراث العربی از فؤاد سیزگین ، آگاهی یافتیم .

از برادر بزرگوار ، دانشمند عظیم الشان و استادم ، دکتر عبدالعزیز دوری ، که در یاری و خیرخواهی این جانب تلاش پیگیرانه داشته اند ، کمال تشکر و تقدیر را دارم و از درگاه خداوند متعال خواهانم که درستی در گفتار و کردار را به من الهام فرماید .

حسین عطوان عمان ، ۱۵/۲/۱۹۹۳ م

فصل اول : قرائنها

قارئهای (گوناگون) در خراسان ، دوران بنی امیه

در آغاز اسلام ، آموزش قرآن در خراسان ، ضعیف بود ، زیرا نه درباره افرادی که در فتح خراسان شرکت داشته و سپس آن جا را وطن خود قرار دادند و نه راجع به آنان که پس از فتح آن سرزمین به عنوان جنگنده ، یا حاکم ، به آن سرزمین رفته و بقیه عمر خود را در آن جا ساکن بودند ، یا تا مدتی اقامت داشته و سپس به

شهرهای خود برگشتند ، هیچ چیزی که برزندگی آنها را در آموزش قرآن برساند ، نقل نشده است .

((۱)) علت آن این است که در آن دوران عربها ، در اقلیت بودند و سیادت آنها بر مردم خراسان متزلزل و بی ثبات بود . ((۲)) و عده فراوانی از آنها که به خراسان آمده بودند از صحابه ای نبودند که در زمان رسول خدا(ص) قرآن را جمع آوری کرده و حافظ آن بوده و از آن آگاهی داشته اند ، ((۳)) بلکه تنها چند سوره از قرآن را حفظ بودند و بیش از آن که به تعلیم و تدریس قرآن پردازند به جنگ و جهاد در راه خدا اشتغال داشتند .

علاوه بر این ممکن است اطلاعات فراوانی که بعضی از آنها درباره تعلیم قرآن داشته اند از بین رفته باشد ، زیرا عده ای از آنها از دانشمندان موثق و محدثان معتبر بودند که بسیاری از تابعان مدینه و مکه یا بصره و کوفه نزد آنها شاگردی کرده بودند . ((۴)) هنگامی که حکومت اسلام در خراسان گسترش یافت و کار مسلمانان در آن جا سامان گرفت و در آغاز سلطنت بنی امیه بتدریج تعداد آنها افزایش یافت ، گروهی از تابعان اهل بصره و کوفه به خراسان منتقل شدند .

در میان کسانی که به خراسان آمدند ، اهالی بصره از اهالی کوفه بیشتر بودند ، زیرا فتح خراسان از فتوح اهل بصره بود ، برخی از همین گروه ، خراسان را مقر و موطن خود قرار دادند و برخی نیز مدتی در آنجا ماندند و سپس به وطن اصلی خود بازگشتند و قاریان همین گروه در خراسان به تعلیم

قرآن پرداختند و الفاظ آن را نقل کردند .

ضحاک بن مزاحم هلالی

ضحاک بن مزاحم هلالی (۱)

از قرار معلوم ، ضحاک هلالی ، پسر مزاحم ، در گذشته به سال ۱۰۵ ، ((۵)) از پیشروان قراء تابعان کوفه است که به خراسان آمده بودند و او یکی از قراء مشهور و معلمان بنام است .

((۶)) بدیهی است که این مرد ، در خراسان به آموزش فرزندان عامه مردم می پرداخت ، چنان که در کوفه نیز ، آنان را آموزش می داد و در کوفه مکتب او از بزرگترین مکتبها بود .

یاقوت حموی ((۷)) گوید : ضحاک ، آموزگار کودکان بود ، گفته می شود : در مدرسه اش سه هزار کودک می خواندند و او خود سوار بر الاغش می شد و اطراف آنها دور می زد .

او بدون گرفتن هیچ مزدی ، درس می گفت .

((۸)) او ، شهرهای بزرگ خراسان و سرزمینهای آن سوی رود جیحون را گردش می کرد ، غرب این بلاد را از نیشابور بود تا طرف شرق ، یعنی شهر بلخ ، می پیمود ، از رود جیحون می گذشت و به سمرقند می رسید ((۹)) و در هیچ یک از این مکانها ، زیاد نمی زیست ، بلکه سری می زد و چیزی می آموخت ، سپس از آن جا به جای دیگر می رفت ، اما او را به بلخ نسبت داده اند که شاید اشاره به این باشد که در آن جا بیشتر از شهرهای دیگر ، اقامت داشته و مؤید این مطلب این است که بیشتر شاگردانش از اهالی بلخ بوده اند .

ضحاک از قراء تابعانی بوده که روایت درباره حروف قرآن از آنها نقل شده است ((۱۰))

، بلکه او ، بیش از تمام قراء ، نسبت به قرائتهای گوناگونی که از صحابه پیامبر(ص) قبل از آن که عثمان ، مسلمانان را بر نسخه واحدی از قرآن ، گردآوری کند ، آگاهی داشت .

و او از کسانی بوده که برخی قرائتهای مخصوص به خود داشته و در آن از خود اظهار نظر کرده اند که از هیچ یک از صحابه انتساب آن به رسول خدا(ص) نقل نشده است .

در قرائت ضحاک بن مزاحم نشانه های متعددی وجود دارد ، از جمله درباره همزه ، طبق قانون متداول و رایج ، رفتار نمی کند ، از این رو گاهی که همزه استفهام در یک کلمه با همزه دیگری جمع شود آن را حذف می کند ، مثلا در دو کلمه اءاءعجمی و عربی (فصلت / ۴۴) که با دو همزه است ، اعجمی و عربی با یک همزه خوانده و آن را کوتاه کرده است .

((۱۱)) ابن جنی گفته است : ((۱۲)) اعجمی با یک همزه و سکون عین ، خبر است ، نه استفهام ، یعنی ، پس از شرطو جواب ولو جعلناه قرآنا اعجمیا ، لقالوا : لولا- فصلت آیاته . خداوند خبر داده و گفته است : کلامی که پیامبر(ص) آورده ، فرآن و کلام اعجمی است و بنابراین استفهام از روی تعجب و انکار ، نیست که قرائت مشهورچنان است .

ضحاک ، گاهی هم (یاء) را تبدیل به همزه می کند ، ((۱۳)) مثلا- در کلمه ترینی (مؤمنون / ۹۳) که با (یاء) است ، ترئنی با همزه خوانده است .

ابوحیان اندلسی گفته است : ((۱۴)) ترئنی با همزه به جای (یاء) مثل فاما ترئن

(مریم / ۲۶) و الترون (التکاکثر / ۶) و این تبدیل ، ضعیف است .

(یعنی ، این جا نیز لترؤن تبدیل واو به همزه ضعیف و زشت است چنان که زمخشری نیز گفته است) .

از جمله نشانه هایی که در قرائت ضحاک وجود دارد ، چیزی است که مربوط به شکل کلمه است ، مثلاً- به جای کاتباً (بقره / ۲۸۳) که مفرد است ، کاتباً به صورت جمع خوانده ((۱۵)) ابن جریر طبری که قرائت ضحاک و جز آن ، از قرائت های شاذ ((۱۶)) را انکار کرده ، می گوید : قرائتی که غیر آن ، تجویز نمی شد ، همان قرائت امصار است ، مثلاً ، و لم تجدوا کاتباً به معنای : من یکتب است ، زیرا در تمام قرآن های مسلمانان چنین است .

ضحاک در عبارت من انفسهم (آل عمران / ۱۶۴) ، من انفسهم خوانده است .

((۱۷)) زمخشری می گوید : ((۱۸)) من انفسهم به معنای : اشرفهم می باشد ، زیرا عدنان ، شریفترین اولاد اسماعیل و مضر ، اشرف اولاد نزار بن سعد بن عدنان ، و مدرکه ، شریفترین فرزندان خندف ، و قریش ، بالاترین فرزندان مدرکه است و اشرف خاندان قریش ، حضرت محمد (ص) می باشد .

ضحاک حصرت صدورهم ((۱۹)) (نساء / ۹۰) را که فعل ماضی است ، حصرات صدورهم جمع حصره ، خوانده ، و در عبارت و اذان من الله و رسوله ((۲۰)) (توبه / ۳) ، و اذن من .

قرائت کرده ، و کلمه متکئا ((۲۱)) (یوسف / ۳۱) را متکا با سکون (تاء) بدون همزه خوانده است .

ابن جنی گفته است : و اما متکا ، به سکون تاء گفته اند : به معنای اترج یعنی

بالنك و به قول بعضی ، زماورد ، ((۲۲)) می باشد . ((۲۳)) ضحاک جمله اضاعوا الصلاه (مریم / ۵۹) را که مفرد است ، اضاعوا الصلوات ((۲۴)) به صورت جمع خوانده و کلمه طوی (نازعات / ۱۶) را به صورت طاوی ((۲۵)) خوانده ، و عبارت من کل حدب (انبیاء / ۹۶) را من کل جدث ((۲۶)) باجیم و ثاء فرائث کرده و جمله فلما اسلما (صافات / ۱۰۳) را فلما سلما ((۲۷)) بدون همزه و با تشدید لام خوانده است .

ابن جنی می گوید : اسلما ، یعنی خود را تفویض و واگذار (به خدا) ساخته و اطاعت کردند ، ولی ، سلما ، از تسلیم بوده و مقصود این است که خود و اندیشه هایشان را تسلیم امر پروردگار کرده و باخواسته او مخالفت نکردند که ابراهیم آماده قربانی کردن و اسحاق ، آماده صبر ، باشد . ((۲۸)) ضحاک ، عبارت فاطر السموات و الارض (فاطر / ۱) را که اسم فاعل مجرور ، و ما بعدش مضاف الیه است ، به صورت فطر السموات و الارض خوانده و آن را فاعل ماضی دانسته و ما بعدش را منصوب قرار داده است .

((۲۹)) ابن جنی می گوید : و این (قول مشهور که فاطر اسم فاعل) به منظور ثنای بر خدا و ذکر نعمتهای اوست که انگیزه حمد او می باشد و ضحاک با جمله جعل که دارای ضمیر است ، اگر چه این معنا را کنار گذاشته ، اما چون دو جمله به وجود آمده : فطر و جعل در معنای ثنا ، رساتر است ، زیرا تعدد جمله ، در مدح باشد یا در ذم ، بلیغتر است ((۳۰))

ضحاک ، جمله من بعثنا (یس / ۵۲) را به صورت : من بعثنا خوانده است .

((۳۱)) و انه لعلم للساعه (زخرف / ۶۱) را به صورت وانه لعلم للساعه با فتح عین و لام ، خوانده است ((۳۲)) ابن جریر طبری این قرائت را ، خطا دانسته و گفته است : قرائت درست در این آیه ، کسره عین است زیرا گروه قابل اعتمادی از قراء بر آن اجماع کرده اند .

و نیز گفته است : در قرائت ابی چنین است : و انه لذكر للساعه و این امر ، قول کسانی که لعلم را به کسر عین خوانده تصحیح می کند . ((۳۳)) ضحاک ، عبارت و اءولات الاحمال اجلهن (طلاق / ۴) را که به شکل مفرد است و اولات الاحمال آجالهن به صورت جمع خوانده است .

((۳۴)) در مورد سقایه الحاج و عماره المسجد (توبه / ۱۹) نیز سقایه الحاج و عمره المسجد خوانده .

((۳۵)) ابن جنی گفته است : عمره جمع عامر است ، مانند : کافر و کفره ، و بار و برره . . . ، اما سقایه مورد اشکال است ، زیرا اگر جمع ساق گرفته شود که بر وزن فعال آمده ، مانند عرق و عراق . . . ، پس باید سقاء می بود (نه سقایه) مگر این که برخلاف مؤنث آمده باشد مثل کلماتی ، از قبیل حجاره و عیاره و قصاره که جمع قصیر است .

((۳۶)) ضحاک ، در آیه : وادکر بعد امه (یوسف / ۴۵) وادکر بعد امه خوانده است .

((۳۷)) طبری می گوید : روایت شده است که برخی متقدمان ، (بعد امه) به فتح

و تخفیف میم و فتح آن ، خوانده اند یعنی بعد نسیان ، بعضی دیگر گفته اند : از این رو عرب می گوید : امه الرجل ، یاء مه ، امها ، اذانسی ((۳۸)) زمانی که شخص چیزی را فراموش کند .

ابن مزاحم ، آیه و من عنده علم الكتاب (رعد/ ۴۳) را به صورت و من عنده علم الكتاب خوانده .

((۳۹)) ابن جنی ، گفته است : کسی که چنین خوانده : و من عنده .

تقدیر و معنایش این است : من فضله و لطفه علم الكتاب (از فضیلت و لطف خداوند ، دانش کتاب است) . ((۴۰)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشهور را صحیح تر دانسته ، در باره این قرائت می گوید : از رسول خدا(ص) در تصحیح این قرائت و این تاءویل ، با سندی مورد اشکال چنین روایت شده است : قاسم از حسین از عباد بن عوام ، از هارون اعور ، از زهری از سالم بن عبدالله ، از پدرش ، از پیامبر(ص) چنین حدیث کرده است که فرمود : و من عنده علم الكتاب یعنی علم کتاب نزد خداست .

اما این خبر ، نزد موثقین از اصحاب زهری ، اصلی ندارد .

حال که چنین است و قرائت مشهور از اهل حجاز و شام و عراق نیز برخلاف آن است یعنی : و من عنده علم الكتاب ، تاءویل آن بر معنایی که قاریان مشهور گفته اند ، از غیر آن درست تر است ، زیرا قرائتی که مورد اتفاق است به صواب سزاوارتر است .

((۴۱)) ضحاک آیه هذا صراط علی مستقیم (الحجر/ ۴۱) را هذا صراط علی مستقیم خوانده است

((۴۲)) ابن جریر طبری ، در بیان این دو قرائت با مقدم داشتن قرائت مشهور ، می گوید : ((۴۳)) هذا صراط علی مستقیم این راهی است راست به سوی من ، معنای سخن این است ، این راهی است که بازگشتش به سوی من است ، و همه را به سبب اعمالشان پاداش می دهم ، اما هذا صراط علی مستقیم به رفع علی ، بنابراین است که علی صفت برای صراط و به معنای رفیع و بلند است ، اما قرائت صحیح نزد ما ، هذا صراط علی مستقیم است .

به دلیل همان تاءویلی که از مجاهد و حسن بصری و همراهانشان نقل کرده ایم ، زیرا اهل استدلال از قراء بر آن ، اجماع دارند و مخالفان این قرائت ، بسیار اند کنند این مزاحم هلالی جمله : افحسب الذین (کهف / ۱۰۲) را به صورت : (افحسب خواننده است .

((۴۴)) ابن جنی می گوید : ((۴۵)) معنای آیه این است : آیابهره و مطلوب کافران همین است که نه ، من بلکه بندگانم را ، دوست خود بگیرند ؟

نه چنین است ، بلکه لازم است خودشان را مانند آنها بشمارند و همه شان بنده و دوست من باشند .

و مثل همین است این قول خداوند : وتلك نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل (الشعراء / ۲۲) این هم نعمتی است که بر من منت نهاده ای و بنی اسرائیل را بردگان خود ساخته ای ؟

و همین معنا نیز به دست می آید ، موقعی که قرائت آیه چنین باشد ، افحسب الذین کفروا ، جز این که ، حسب به سکون سین ، برای مذمت کفار ، رساتر

است ، زیرا آن را نهایت مقصود کافران و تمام مطلوب آنها قرار داده ، اما در قرائت دیگر (حرکت سین) این معنا ، نیست .

ابن جریر طبری ، در حالی که قرائت (سکون سین را) پشت سر انداخته ، گفته است : قرائتی که ما آن را می خوانیم ، همان قرائت مشهور است : افحسب الذین به کسر سین و به معنای اءفظن (آیا پنداشتند) است ، زیرا قاریان مورد اعتماد ، بر آن اجماع کرده اند . ((۴۶)) ابن مزاحم ، آیه رب احکم بالحق (انبیاء / ۱۱۲) را به صورت : ربی احکم بالحق خوانده ((۴۷)) و ابن جریر طبری این قرائت را رد کرده و گفته است : قرائت درست ، نزد ما ، چسباندن باء رب به صورت مکسور به حاء باحکم است چنان که قرائت اهل بلاد است و قاریان معتبر نیز بر این اجماع دارند و مخالفش نادر است نه این که همزه قطع باشد و به صورت احکم خوانده شود ، اما ضحاک که قرائت غیر مشهور را برگزیده به این دلیل است که در بعضی نسخه ها همزه زیادی نوشته شده ولی سزاوار نیست که این همزه در لفظ افزوده شود ، چرا که بدون آن ، قرائت ، درست می باشد . ((۴۸)) ضحاک کلمه صواف (حج / ۳۶) به معنای صف زندگان را به صورت : صوافن به معنای عقال شده ، خوانده ، ((۴۹)) و ابن جریر طبری این قرائت را خطا دانسته و گفته است : بهترین قرائت نزد من همان قرائت مشهور : تشدید فاء و نصب آن است ، به دلیل اجماع

قاریان بر این لفظ و بر معنای آن .

ضحاک بن مزاحم هلالی (۲)

((۵۰)) ضحاک آیه و اتباعک الارذلون (شعراء/۱۱۱) را و اتباعک الارذلون خوانده است .

((۵۱)) ابن جنی گفته است با توجه به قرائت ضحاک در این آیه دو احتمال است که شیوه های بیانی گوناگون و معنایی یگانه دارند ، نخست این که تقدیر چنین باشد : انؤمن لک و انما اتباعک الارذلون ؟

که اتباعک مرفوع به ابتدا وارذلون ، خبر آن باشد .

دوم این که اتباعک عطف بر ضمیر ، در نؤمن باشد ، یعنی انؤمن لک نحن و اتباعک الارذلون ؟

، که در این صورت ، ارذلون ، وصف برای اتباع خواهد بود ، (یعنی آیا ما و پیروان فرومایه ات به تو ایمان آوریم ؟

) ، و نیز ممکن است اتباعک عطف بر ضمیر مرفوع متصل باشد ((۵۲)) که تاء کید هم نشده است ، زیرا لک میان معطوف و معطوف الیه فاصله افکنده ، اما گویی طول فاصله به جای تاء کید با ضمیر فصل نحن بکار رفته است .

((۵۳)) ضحاک ، عبارت : من خلاله (روم /۴۸) را من خلله (خوانده ، ((۵۴)) وفادخلی فی عبادی (فجر/۲۹) را به صورت : فادخلی فی عبدی (مفرد) خوانده است .

((۵۵)) ابن جریر گفته : قرائت صحیح : فادخلی فی عبادی است و به معنای : داخل شو ، در میان بندگان نیکوکارم ، می باشد ، زیرا قاریان مورد اعتماد بر آن اجماع کرده اند . ((۵۶)) ضحاک بن مزاحم هلالی چنان که بعضی کلمات در آیات قرآن را تغییر داده ، برخی حروف را نیز از عبارت انداخته است .

مثلا در جمله : الفرقان و ضیاء (انبیاء/۴۸)

، الفرقان ضیاء بدون واو خوانده است .

ابن جنی گفته : شایسته است این جا ، ضیاء حال باشد ، مانند : دفعت الیک زیدا مجملا لک و مسددا من امرک واء صحبتک القران ، دافعا عنک و مونسا لک .

((۵۷)) این در صورتی است که بدون واو باشد .

اما قرائت جماعت مشهور که و ضیاء با واو خوانده اند ، عطف بر فرقان می باشد که مفعول به است .

((۵۸)) ابن جریر طبری ، در حالی که قرائت ضحاک را ضعیف دانسته در تفسیر خود چنین می گوید : ابن زید ، در این قول خداوند : ولقد آتینا موسی و هارون الفرقان گفته است : مقصود از فرقان حق است که خداوند به موسی و هارون ۸ داده و به آن سبب میان آنها و فرعون فرق گذاشته و میان آنان به حق داوری فرموده است .

سپس طبری می گوید : سخنی که ابن زید ، در این آیه گفته : (فرقان به معنای حق است) با ظاهر قرآن بهتر می سازد به دلیل دخول واو ، بر کلمه : ضیاء و اگر فرقان به معنای تورات می بود ، چنان که برخی گفته اند ، باید آیه قرآن (بدون واو) چنین می بود : ولقد آتینا موسی و هارون الفرقان ضیاء ، زیرا روشنی بخش که خداوند به موسی و هارون داد ، تورات بود ، که آن دو ، و پیروان دینشان را روشنی بخشید و آنان را به حلال و حرام آگاه ساخت ، و مقصود از ضیاء در این مورد ، روشنی ظاهری و نور چشم آنها نیست .

دخول واو ، بر کلمه

: ضیاء دلیل بر این است که ، فرقان غیر از تورات است که از آن به ضیاء تعبیر شده .

اگر کسی اشکال کند : چه مانعی دارد که ضیاء با وجود واو صفت فرقان و به این معنا باشد : و ضیاء آتیناه ذلک ؟

، مثل بزینه الکواکب ، و حفظا ؟

جواب این است که هر چند این معنا هم احتمال هست ، اما مشهورترین معنایمان است که ما گفتیم و تا وقتی که بر معانی خلاف مشهور در نزد عرب ، دلیل دندان شکنی نقلی یا عقلی ، وجود نداشته باشد ، واجب است کلام خدا را بر همان معنای اغلب و اشهر ، حمل کنیم .

((۵۹)) ضحاک ، آیه یا حسره علی العباد (یس / ۳۰) را به صورت : یا حسره العباد به شکل اضافه خوانده است .

((۶۰)) ابن جنی گفته است : عبارت یا حسره العباد ، به صورت اضافه از نظر نحوی ، دو توجیه دارد : نخست این که عباد را در معنا ، فاعل بگیریم ، مثل : یا قیام زید ، و یا جلوس عمر و به این معنا است که گویی بندگان خدا ، وقتی که عذاب را مشاهده می کنند اشک حسرت می بارند .

دوم این که کلمه عباد در معنا مفعول باشد ، که قرائت مشهور : یا حسره علی العباد هم گواه بر این مطلب است ، و معنایش این است کسی که به امر بندگان اهمیت می دهد و عذابی که به آنها می رسد او را غمگین می سازد ، بر حال آنها ، اشک حسرت می بارد ، و این معنا روشن است .

((۶۱))

ضحاک جمله : بیضاء لذه (الصفات / ۴۶) را با لفظ صفراء لذه (خوانده ، ((۶۲)) و عبارت : تبینت الجن (سبأ/ ۱۴) را به صورت : (تبینت الائنس ان لو کانو یعلمون الغیب ، مالبثو فی العذاب المهین خوانده است .

((۶۳)) ابن جنی ، در معنای آیه اخیر می گوید : یعنی برای انسانها روشن شد که اگر جنیان از مرگ سلیمان خبر می داشتند در آن سختی عذاب درنگ نمی کردند . دلیل بر صحت این معنا ، سخنی است که معبداز قناده نقل کرده است که گفت : در مصحف عبداللہ بن عباس چنین است : تبینت الانس ان الجن ، لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا . ((۶۴)) ضحاک برای تفسیر و توضیح معنای برخی آیات ، کلماتی را که پسندیده و در تقویت آن مؤثر دانسته ، در آیه زیاد کرده است ، ((۶۵)) از باب نمونه آیه وتلك نعمه تمنها علی (الشعرا/ ۲۲) را به صورت و تلك نعمه مالک ان تمنها علی خوانده و عبارت : ما لك ان را بر آن افزوده است .

((۶۶)) نتیجه دو قرائت به قرار زیر است : بنا به قرائت مشهور ، حضرت موسی ۷ انصاف می دهد و اعتراف می کند که فرعون بر موسی ، حق تربیت دارد ، ((۶۷)) (ولی او را توبیخ می کند که چرا بنی اسرائیل را به بردگی کشیده ای ؟

((۶۸)) (اما بنا به قرائت ضحاک ، حضرت موسی با فرعون مخالفت می کند و منت او را قبول ندارد . ((۶۹)) در قرائت ضحاک ، بعضی از مطالب وجود دارد که به صیغه های افعال و اسما و مصادر و مفرد و جمع

ارتباط پیدا می کند و نیز در قرائت او ، و غیر او از قاریان ، شواهد رسم ، با شواهد اشتاق ، مخلوط و به شدت ، مشتبه می شوند ، زیرا اکثر این قرائتها می توانند ، شاهدهی برای هر یک از رسم و اشتاق ، در قرائتهای شاذ یا منحصر به فرد باشند و تشخیص آنها از یکدیگر و جدا ساختن آنها به طوردقیق ، دشوار است ، از باب مثال ، ضحاک ، آیه و ما انزل علی الملکین (بقره / ۱۰۲) را که به فتح لام است ، به صورت : الملکین به کسر لام ، خوانده است .

((۷۰)) ابن جنی می گوید : ((۷۱)) بعضی گفته اند منظور خداوند از دو پادشاه ، داود و سلیمان ۸ است ، حال اگر کسی بگوید : چگونه خداوند این دو نفر را ، پادشاه خوانده ، در حالی که دو بنده از بندگان او هستند ، مانند سایر بندگان او ، از قبیل پیامبران و جز آنها ؟

در پاسخ می گوئیم : خداوند لفظی را بر آنها اطلاق کرده است که در آن زمان برای آنها معمول بوده و مردم ، آن دو را به این عنوان می خواندند و این معمول است که گاهی انسان به یک عنوانی مورد خطاب واقع می شود که در زمانی بر او اطلاق می شده ، مثل این قول خداوند : ذق انک اءنت العزیز الکریم (دخان / ۴۹) که در حال خطاب ، جهنمی ، خوار و زبون است ، اما به عنوانی مورد خطاب واقع شده است که در دنیا آن را داشته (عزیز و گرامی بوده) ، بعلاوه

که در این خطاب ، نوعی سرکوبی برای او و سرزنش به سبب یاد آوری افعال سوئش می باشد .

ابن جریر طبری در حالی که قرائت ضحاک را رد کرده ، می گوید : ((۷۲)) از برخی قاریان نقل شده است که وی و ما انزل علی الملکین (به کسر لام) خوانده و به معنای دو مرد از بنی آدم گرفته است ، و ما با استدلال ((۷۳)) (عقلی) خطای این قرائت را ثابت کردیم و دلیل نقلی هم اجماع معتبر از صحابه و تابعان و قاریان مشهور ، بر خطای این قرائت وجود دارد که خود ، شاهدهی کافی است .

ضحاک ، کلمه : لیضیع (بقره / ۱۴۳) را که به کسر ضاء و سکون یاء است ، به صورت : لیضیع به فتح ضاء و تشدید یاء خوانده است .

((۷۴)) ابو حیان اندلسی گوید : اضاع و ضیع همزه و تضعیف ، هر دو به یک معنا است ، زیرا اصل آن ، ضاع بوده است .

((۷۵)) ضحاک بن مزاحم ، عبارت : ولا یضار (بقره / ۲۸۲) را به صورت : و لا یضارر به فک ادغام و فتح رای اولی و سکون رای دوم خوانده است .

((۷۶)) ابن جریر طبری می گوید : بنا بر تاء و یل قاریانی که از آنها نام بردیم ، اصل این آیه ، و لا یضارر کاتب و لا شهید بوده و سپس به دلیل همجنس بودن ، دو حرف درهم ادغام شده و با این که در محل جزم است ، فتحه گرفته ، چون فتحه اخف حرکات است .

((۷۷)) ضحاک ، عبارت : لا یضرکم (آل عمران / ۱۲۰) را که

اصل به ضم رای مشدداست به صورت: لایضركم به ضم ضاء و كسره راء مشدد بر اصل التقاء ساكنين خوانده است .

((۷۸)) همچنين كلمه خالصه (انعام / ۱۱۱) را كه مؤنث است به لفظمذكر خالص خوانده .

((۷۹)) ابوحيان اندلسی گفته است: (خالص خبرما است ولذكورنا متعلق به آن است .

((۸۰)) ضحاک ، كلمه فصلت (هود/۱) را كه به ضم فاء و كسره صاد مشدد است ، به صورت: فصلت به فتح فاء و تخفيف صاد خوانده است .

((۸۱)) ابن جنی می گوید: معنای فصلت: صدرت و انفصلت عنه و منه می باشد، یعنی از آن ، بیرون آمد ، از آن جدا شد ، و مثل این جمله است: قد فصل الامير عن البلد: فرمانروا از شهر بیرون رفت .

((۸۲)) زمخشری گوید: از عكرمه و ضحاک نقل شده است: ثم فصلت یعنی میان حق و باطل فرق گذاشته است .

((۸۳)) ابن جریر طبری اقوال مفسران را در قرائت مشهور بررسی و یکی را انتخاب و از آن حمایت کرده است و در حالی که به قرائت ضحاک و جز او بی اعتنا بوده ، چنین گفته است: اما قول خداوند: احکمت آیاته ثم فصلت مفسران در تاء و یل این آیه اختلاف کرده اند ، بعضی گفته اند: یعنی احکمت آیاته بالاء مر و النهی ، ثم فصلت بالثواب و العقاب . . . ((۸۴)) و دیگران گفته اند: یعنی آیات قرآن از باطل بازداشته شده و سپس مفصل گردیده و حلال و حرام از آنها بیان شده .

ولی بهتر از این دو قول ، قول کسی است که

گفته است: معنای آیه این است که خداوند آیاتش را از شک و فساد و باطل بازداشته و سپس آنها را به امر و نهی تفصیل داده، زیرا، احکام شیء به معنای اصلاح و اتقان آن است و معنای احکام آیات قرآن، نگهداری از فساد است که در آن واقع شود یا باطلی که شخص گمراهی بتواند آن را مورد طعن قرار دهد، و مراد از تفصیل آیات تشخیص و بیان حلال و حرام و امر و نهی از یکدیگر می باشد. ((۸۵)) و نیز ضحاک عبارت مجراها و مرساها (هود/۴۱) را به صورت مجریها و مرسیها خوانده است.

((۸۶)) ابن جریر طبری با رد کردن این قرائت و مقدم داشتن قرائت مشهور را بر آن و قرائتهای دیگر، می گوید: ((۸۷)) از ابورجاء عطاردی نقل شده است که وی چنین می خواند: بسم الله مجریها و مرسیها به ضمه میم در هردو، و آنها را صفت برای الله قرار می داد و ما نیز هرگاه چنین بخوانیم در هر دو کلمه، دو وجه از اعراب است یکی جر آنها، که بیشتر همان است، زیرا معنایش چنین می شود: به نام خدای سیردهنده کشتی و متوقف کننده آن.

پس مجری صفت اسم و الله می شود ((۸۸)) (مرسی هم عطف بر آن است البته این وجه در صورتی که این دو کلمه ال داشته باشند). چنان که بگویی: بسم الله المجریها و المرسیها، وجه دوم اعراب نصب است که وقتی الف و لام برداشته شود، حال و منصوب می شوند، چون

نکره اند ، اگر چه اضافه به معرفه شده اند .

قرائتی که ما ، اختیار می کنیم : بسم الله مجراها به فتح میم و مرساها به ضم آن است ، به معنی زمان جریان و زمان توقف .

علت این که در کلمه مجراها فتح را برگزیدیم مناسبت با فتحه حرف مضارع در این جمله است : و هی تجری بهم فی موج کالجبال (هود/۴۲) که تجری به ضم گفته نشده است .

اما کسی که مجراها خوانده مناسبت آن است که فعل رانیز تجری (به ضم تاء) بخواند .

باتوجه به اجماع قاریان بر فتحه تاء در فعل تجری روشن است که وجه صحیح در مجراها نیز همان ، فتح میم است ، اما این که در مرساها ضمه میم را برگزیدیم ، به این دلیل است که قاریان معتبر بر آن اجماع کرده اند .

معنای مجراها مکان جریان و سیر آن است و مرساها به معنای ایستادن و لنگر انداختن کشتی می باشد ، از جمله وقفها الله وارساها می آید .

ضحاک ، عبارت : اخوان الشیاطین (اسراء / ۲۷) را که به صورت جمع است ، اخوان الشیطان مفرد خوانده است .

((۸۹)) همچنین جمله والقیمی الصلاه (الحج / ۳۵) را که جمع است به صورت : و المقیم الصلاه مفرد خوانده ، ((۹۰)) و کوکب دری (نور/۳۵) را که به ضم دال و کسر و تشدید راء و تنوین و تشدید یاء و منسوب به در است به صورت کوکب دری به فتح دال و کسر راء بدون تشدید و تنوین یاء ((۹۱)) ضحاک کلمه حجرا ((۹۲)) (فرقان / ۲۲) که به کسره حاء است ، به صورت : حجرا به ضم

آن خوانده است .

سیبویه گفته است : ((۹۳)) شخصی به دیگری می گوید : فلانی ! آیا چنین و چنان کاری را تو انجام می دهی ؟

او در پاسخ می گوید : حجرا ، یعنی : هرگز ، و من از این کار بیزاری می جویم ، این حرف نشانه حرام بودن آن کار است .

ضحاک بن مزاحم هلالی (۳)

مجاهد گفته است : حجرا به معنای پناه بردن است ، روز قیامت ، گنهکاران ، از فرشتگان به خدا پناه می برند . ((۹۴)) ابن جریر طبری که قرائت مشهور را ترجیح داده ، گفته است : ((۹۵)) ما این قول را در تفسیر این آیه برگزیدیم ، زیرا کلمه حجر ، به معنای حرام است ، و معلوم است که فرشتگان به کافران خبر می دهند که بشارت بر آنها حرام است ، اما ، استعاده که به معنای پناه بردن است ، حرام نیست و بدیهی است که کفار به ملائکه نمی گویند : (استعاده) بر شما حرام است .

بنابر این باید ، کلام خدا چنین توجیه شود که این خبری از سوی گنهکاران به فرشتگان است .

ضحاک کلمه یزفون (صافات / ۹۴) را که مشدد است به تخفیف یزفون خوانده است .

((۹۶)) ابن جنی می گوید : ((۹۷)) آنچه در این باره شنیده می شود ، این است : زف القوم یزفون ، زفیفا ، و نیز گفته اند : ازفوا یزفون .

اما یزفون ، بدون تشدید را ، قطرب می گوید : ((۹۸)) مخفف یزفون است مثل آیه قرآن : و قرن فی بیوتکن (احزاب / ۳۳) که در اصل اقرن بوده ، اما ظاهر این

است که یزفون ازوزف ((۹۹)) باشد ، مثل یعدون .

از وعد ، و به این وسیله تاءبید می شود ، نزدیک بودن آن ، به لفظ وفز که مفرد اوفاز است ، چنان که می گویند : انا علی اوفاز (آماده مسافرتیم) ، اما اگر چنین باشد به لفظ : وزف نیز نزدیک است که به معنای : اسرع : شتافت و به معنایش هم نزدیک است ، در حالی که نه کسائی و نه فراء هیچ کدام (وزف) را ثبت نکرده اند ، ((۱۰۰)) جز این که ظاهر لفظ ، چنان که گذشت آن را اقتضا می کند و یحیی بن احمد هم وزف نوشته که به معنای اسرع است و شاهد هم نزد او ، در قرائت یزفون است که به معنای : یسرعون می باشد .

ابن جریر این قرائت را رد کرده و گفته است : ((۱۰۱)) قرائت درست ، فتح یاء و تشدید فاء است ، زیرا صحیح و معروف از قرائت عرب این است و فصحای قراء نیز بر این عقیده اند .

ضحاک آیه : و عز نی فی الخطاب (ص ۲۳) را و عازنی فی الخطاب با الف و تشدید زاء خوانده است .

((۱۰۲)) زمخشری نیز گفته است : و عازنی خوانده شده ، از مصدر معازه که به معنای غلبه بر یکدیگر است .

((۱۰۳)) یوم التناد (غافر/۳۲) را نیز که به تخفیف دال است ، به صورت : یوم التناد به تشدید دال خوانده است .

((۱۰۴)) ابن جریر طبری می گوید : این کلمه را دیگران به تشدید دال ، از ماده : ند ، باب تفاعل خوانده اند

، به این معنا که روز قیامت وقتی که مردم فرار کنند ، در زمین پراکنده می شوند چنان که شتر وقتی که از صاحبش فرار کند ، پراکنده می شود . ((۱۰۵)) طبری در حالی که قرائت ضحاک را رد کرده می گوید : ((۱۰۶)) قرائت درست نزد ما ، همان است که مشهور گفته اند که با تخفیف دال و بدون یاء است زیرا همین قرائتی است که جمعی مورد اعتماد از قراء شهرها برآند و چنان که نقل شده ، خلاف آن ، روا نیست ، با توجه به این قرائت ، معنای آیه ، چنین می شود : ای امت : من ، از آن روزی بر شما بیم دارم که برخی از مردم ، برخی را ندا می کنند ، یا از ترس آنچه مشاهده کردند که عبارت از عظمت سلطه الهی و زشتی غم و اندوه آن روز که آنها را فراگرفته است ، و یا به یاد یکدیگر می آورند که خداوند ، بعضی از آنچه در دنیا به آنها وعده داده ، اکنون به آن تحقق بخشیده و به همین سبب برخی از آنها درباره گرفتاری عظیمی که بر سرشان آمده از دیگران کمک می خواهند .

ضحاک ، آیه : لا تقدموا بین یدی اللّٰه و رسوله (حجرات ۱/۱) را که به ضم تاء و کسر دال و تشدید آن است ، به صورت : لا تقدموا بین به فتح تاء و قاف و دال خوانده است .

((۱۰۷)) ابن جنی می گوید : معنای آیه ، این است : چنان نباشد که آنچه خود می خواهید انجام دهید و آنچه خدا

و رسولش شما را به آن امر کرده ، ترک کنید و همین است معنای قرائت مشهور : لا تقدموا بین . . . : هیچ امری را بر آنچه خدا شما را امر کرده ، مقدم ندارید و در این قرائت چنان که پیداست ، مفعول که امرا باشد محذوف است .

((۱۰۸)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت غیر مشهور را انکار کرده می گوید : وقاریان مشهور به ضم تاء : (تقدموا) خوانده اند و این قرائتی است که من خلافتش را اجازه نمی دهم ، زیرا معتمدان از قراء بر آن اجماع کرده اند . ((۱۰۹)) ضحاک ، عبارت : فروح و ریحان (واقعه ۸۹/۸۹) را که به فتح راء است فروح و ریحان به ضم راء خوانده است .

((۱۱۰)) ابن جنی می گوید : روح (مضموم هم) به معنای روح (مفتوح) برمی گردد و گویی گفته است : روح فراگیرنده روح و آن هم باروح به یک معناست ، چنان که می گویی : این هوا ، همان زندگی است و این سماع (آواز طرب انگیز) همان عیش است که عیش و روح نیز به یک معناست .

((۱۱۱)) (ضمنا ابن جنی اشاره می کند که این کلمه به معنای مصدری نیست ، بلکه به معنای فاعلی است .

ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشهور را برگزیده و فرق میان آن با قرائت ضحاک را بیان کرده است ، می گوید : ((۱۱۲)) بهترین قول نزد من ، قول کسی است که گفته است : منظور از روح ، شادی و رحمت و آمرزش است و اصلش از

این جمله

گرفته شده است: وجدت روحا: وقتی که نسیمی را احساس کند که به آن وسیله از شدت گرمایش بکاهد.

اما ریحان، همان بوی خوشی است که وقت مرگ احساس می شود، چنان که ابوالعالیه و حسن گفته اند، همچنین کسان دیگری که به سخن این دو نفر قائل شده اند، چرا که این معنا بیشترین و روشنترین معانی آن است.

و نیز کلمه تمیز (ملک ۸) را به صورت: تمایز بر وزن تفاعل خوانده که اصل آن متمایز با دو تاء بوده است، ((۱۱۳)) در صورتی که به معنای تفرق و تقطع من الغیظ علی اهل المعاصی، غضبا لله و انتقاما له، می باشد، ((۱۱۴)) یعنی آتش دوزخ از شدت غیظ بر کفار، نزدیک است، تکه تکه و پاره پاره شود و شعله آتش از خشم خدا و به منظور انتقام از گناهکار است.

ضحاک، فعل: تدعون (الملک ۲۷) را که به تشدید دال است به سکون آن: تدعون خوانده است.

((۱۱۵)) با توجه به قرائت ضحاک، ابن جنی می گوید: ((۱۱۶)) تفسیرش این است: این همان چیزی است که از خدا می خواستید تا شما را در آن قرار دهد، مثل قول خداوند: ساءل سائل بعداب واقع: سائلی از خدا خواست که عذابی بر او واقع شود (حجرات ۱۱) اما معنای: تدعون با تشدید، به قرائت عموم این می شود: ادعای وقوع آن را داشتید و ادعای آن میان شما آشکار بود، مثل معنای عامی که در این آیه است

: ولا تنازروا بالالقباب (قلم/ ۳۹) یعنی خواندن یکدیگر به لقبهای بد ، میان شما آشکار نشود .

معنای : تدعون این جا ، از ادعای حقوق یا معاملات ، که به معنای درخواست می باشد ، نیست ، بلکه به معنای تنداعون ، از دعاست نه از دعوی .

ابن جریر طبری در حالی که این قرائت را رد می کند ، می گوید : ((۱۱۷)) قرائت درست همان است که قاریان مشهور ، گفته اند ، زیرا گروهی مورد اعتماد از آنان ، بر آن اجماع کرده اند .

از نشانه های قرائت ضحاک بن مزاحم هلالی چیزی است که به ترکیب و اعراب کلمات ارتباط پیدا می کند ، مثلاً در آیه : ان الله لا يستحي ان يضرب مثلاً- مبعوضه فما فوقها ((۱۱۸)) (بقره / ۲۶) کلمه بعوضه را رفع داده ((۱۱۹)) با این که مشهور ، نصب آن است .

ابن جنی درباره رفع آن می گوید : دلیلش این است که : ما اسم و به منزله الذی است ، یعنی : لا يستحي ان يضرب الذی هو بعوضه مثلاً ، در این جا هو که مبتدا و عائد موصول بوده حذف شده است .

((۱۲۰)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشهور را رد کرده گفته است : ((۱۲۱)) ما که بعد از مثلاً آمده ، به معنای الذی است و تقدیر کلام ، این است : ان الله لا يستحي ان يضرب الذی هو بعوضه فی الصغر و القله ، فما فوقها مثلاً .

حال اگر کسی بگوید : وقتی که تاءویل آیه این شد و بعوضه مرفوع خوانده شد ، پس دلیل نصب آن ، به

می گوئیم : برای نصب آن ، دو وجه است : نخست این که ما (موصول) و در محل نصب به وسیله یضرب باشد وبعوضه هم که صله آن است ، اعراب آن را گرفته و منصوب شده است .

چنان که حسان بن ثابت سروده است : و کفی بنا فضلا علی من غیرنا حب النبى محمد ۹ ایانا . ((۱۲۲)) در این شعر ، کلمه غیرنا اعراب من را که جر است ، گرفته است ، و عرب ، این عمل را بویژه درباره : من و ما به کار می برد و صله آنها را در اعراب تابع آن دو می داند ، زیرا این دو گاهی معرفه و گاهی نکره اند .

وجه دیگر ، این که تقدیر کلام این باشد : ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا مابین بعوضه الی ما فوقها ، و بعد ، دو کلمه بین و الی حذف شده و نصب بعوضه ودخول فاء بر مای دوم ، قرینه بر آن شده ، چنان که عرب می گوید : مطرنا ما زباله فالثعلبیه : (از منزل زباله تا ثعلبیه باران خوردیم) ، و له عشرون ما فاقه فجملا (اودارای بیست شتر است از ماده تا نر .) و هی احسن الناس ما قرنا فقدا : (اونیکوترین انسان است از سر تا پا .) در تمام اینها ، بعد از ما کلمه بین و به جای ماءحرف الی در تقدیر است .

همچنین در هر جا که جمله مابین کذا ، الی کذا مناسب باشد ، این حذف را انجام می دهند

و هر دو را نصب می دهند تا دلالت کند بر آنچه حذف شده است .

ضحاک آیه : ابعث لنا ملکا یقاتل فی سبیل اللہ (بقره /۲۴۶) را که با ، نون (متکلم مع الغیر) و مجزوم و جواب امر است ، به صورت : ابعث لنا ملکا یقاتل با یاء و ضم لام ، مرفوع به این که صفت ، برای ملک باشد ، خوانده است .

((۱۲۳)) همچین آیه : و آتاکم من کل ما ساءلتموه (ابراهیم /۳۴) را که با کسره و اضافه است ، به صورت : و آتاکم من کل ما ساءلتموه با تنوین کل خوانده .

((۱۲۴)) و قرائت خود را چنین تفسیر کرده ((۱۲۵)) : خداوند آنچه را که از او درخواست و سؤال کرده اید ، به شما داده است .

و ابن جنی ، غیر از این تفسیر کرده و چنین گفته است : ((۱۲۶)) با این قرائت (تنوین کل) مفعول ، ذکر شده ، یعنی : و آتاکم ما ساءلتموه ، ان یؤتیکم منه .

(ما ساءلتموه .

مفعول است) ، اما به قرائت مشهور : من کل ما ساءلتموه مفعول محذوف است یعنی و آتاکم سؤلکم من کل شیء .

ابن جریر طبری قرائت و تفسیر ضحاک را رد کرده و چنین گفته است : ((۱۲۷)) نزد ما همان قرائت مشهور درست است که ، اضافه کل به ما و تقدیر آن و آتاکم من سؤلکم شیئا باشد ، چنان که پیش از این روشن ساختیم ، زیرا گروه معتبری از قراء بر آن اجماع کرده و قرائتهای دیگر را رد نموده اند .

ضحاک بن مزاحم هلالی (۴)

ضحاک آیه : حین تریحون و حین تسرحون (نحل /۶) را نیز

که بدون تنوین است ، با تنوین و بدون اضافه : حینا تریحون و حینا تسرحون خوانده است .

((۱۲۸)) ابو حیان اندلسی می گوید : ((۱۲۹)) (قاریان مشهور) دو جمله را صفت قرار داده اند که عایدشان حذف شده است ، مثل این آیه : واتقوا یوما لاتجزی .

(بقره / ۴۸) .

و بنا بر قرائت ضحاک ، عامل در حینا ممکن است ، مبتدا باشد ، زیرا به معنای : تحمل است و ممکن است ، خبر مبتدا باشد ، زیرا معنای استقرار در آن نهفته است .

آیه : ((۱۳۰)) ولبشوا فی کھفهم ثلاثمائه سنین (کھف / ۲۵) به تنوین مائه و نصب سنین را به صورت : و لبشوا فی کھفهم ثلاثمائه سنون با واو به تقدیر : هی سنون خوانده است .

ابو حیان اندلسی می گوید : ((۱۳۱)) ابن عطیه گفته است : ((۱۳۲)) (نصب سنین) بنابراین است که بدل یا عطف بیان از (ثلاثمائه) باشد ، و بعضی گفته اند از باب تفسیر و تمیز است .

زمخشری می گوید : ((۱۳۳)) عطف بیان است .

ابوالبقاء حکایت کرده است که گروهی اجازه داده اند : که سنین بدل از مائه باشد ، زیرا مائه به معنای مئات است .

عطف بیان ، به مذهب بصرین ، جایز نیست .

اما نصب سنین بنابراین که تمیز عدد باشد ، درست نیست ، زیرا مشهور در ادبیات عرب ، این است که معدود مائه باید مفرد و مجرور باشد ، علاوه بر این که سنین ، جمع نیز هست .

ضحاک ، آیه : وعلی کل ضامر یاء تین .

(حج / ۲۷) را به صورت : . . . یاء تون خوانده .

((۱۳۴)) زمخشرن نیز گفته است :

یاء تون قرائت شده است بنابراین که صفت برای رجال و رکبان باشد . ((۱۳۵)) ابو حیان اندلسی می گوید : ((۱۳۶)) جمع مذکر عاقل را (یاء تون که جمع مذکر غایب است ، بر جمع مؤنث : یاتین به فرض این که ضامر ، در معنای : ضوامر باشد) غلبه داده اند . ((۱۳۷)) همچنین آیه : وللذین کفروا بریهم عذاب جهنم (ملک ۶) را که به رفع عذاب است به صورت : وللذین کفروا بریهم عذاب جهنم به نصب آن خوانده است .

((۱۳۸)) زمخشری می گوید : ((۱۳۹)) عذاب .

به نصب خوانده شده ، بنا بر این که عطف بر عذاب السعیر (ملک ۵) باشد ، به تقدیر : واعتدنا للذین کفروا عذاب جهنم : ((۱۴۰)) (برای کسانی که کفر ورزیده اند ، عذاب جهنم رامهیا کرده ایم .) ضحاک ، جمله ارم ذات العمداد (فجر ۷) را به (تشدید میم) ارم ذات العمداد خوانده به این ترتیب که ارم فعل ماضی و به معنای اءبلی و اءفنی وذات العمداد ، مفعول آن باشد ، ((۱۴۱)) باز از او نقل شده است که ارم ذات العمداد به فتح الف ، وسکون راء خوانده ، و این مخفف : ارم است که از عبدالله بن زبیر ، نقل شده .

((۱۴۲)) ضحاک برخی از افعال مجهول مثل : الا من ظلم (نساء ۱۴۸) را که به ضم ظاء و کسر لام است ، به صورت معلوم : .

من ظلم به فتح ظاء و لام خوانده .

((۱۴۳)) ابن جنی گفته است : ظلم و ظلم (مجهول باشد یا معلوم) مستثنای منقطع است و معنایش چنین است : مگر کسی که مظلوم یا ظالم باشد ، که

امر خدا بر او پوشیده نیست ، و دلیل بر این معنا ، جمله بعد است : و كان الله سميعا عليما ((١٤٤)) (نساء/١٤٨) طبری نیز قرائت ضحاک را رد کرده و گفته است : بهترین قرائت همان : الا من ظلم به ضم ظاء است که قراء معتبر و اهل تفسیر بر درستی آن اجماع کرده اند و قاریان به فتح ظاء اند کند . ((١٤٥)) همچنین آیه : و ظنوا انهم قد كذبوا (یوسف /١١٠) را که به ضم کاف و کسر ذال است ، ضحاک به صورت : و ظنوا انهم قد كذبوا به فتح کاف و ذال خوانده است .

((١٤٦)) ابن جنی نیز می گوید : تقدیر آیه این است : ((١٤٧)) حتی اذا استياءس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا فيما اتوا به من الوحى اليهم ، جاءهم نصرنا ((١٤٨)) ابن جریر طبری قرائت ضحاک را منکر شده و گفته است : بر تاء ویلی که در این آیه ذکر کردیم ، قرائت کذبو بضم کاف و تخفیف ذال درست است ، زیرا این قرائت بعضی از قاریان مدینه و همه قاریان کوفه است و ما نیز این قرائت و تاء ویل را برگزیده ایم ، به دلیل این که این جمله بعد از این آیه است : وما ارسلنا من قبلك الا رجالا- نوحی اليهم من اهل القرى افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف كان عاقبه الذین من قبلهم ((١٤٩)) (یوسف /١٠٩) و همین دلیل است بر این که ناامیدی پیامبران از ایمان قومشان بوده که هلاک شده اند و ضمیر در این قول خداوند : و ظنوا ، انهم قد كذبوا به امتهای هلاک شده

پیشین برمی گردد و این که خداوند در پی خبر از پیامبران و امتهایشان جمله : فنجی من نشاء (یوسف / ۱۱۰) را ذکر کرده بر توضیح مطلب افزوده است زیرا کسانی که هلاک شدند همانهایند که گمان کرده بودند : پیامبران به آنها دروغ گفته اند و به دلیل همین گمان نابجا ، آنها را تکذیب کردند . ((۱۵۰)) (و به هلاکت رسیدند .) ضحاک ، بعضی از فعلها را که به صورت معلوم بوده تغییر داده و مجهول خوانده ، ((۱۵۱)) مانند : اونسها (بقره / ۱۰۶) که به ضم نون اولی و کسر سین است به صورت : اونسها با تای مضموم و سین مفتوح خوانده است .

ابن جنی گوید : کسی که تنسها را با تا و مجهول خوانده ، صورت معلوم آن را باید تنسها انت بدانند ، متنها در این صورت ، فاعل حقیقی و عامل فراموشی آن ، یکی از دو امر خواهد بود : ۱ خدای تعالی ، ۲ یکی از عوارض معمولی دنیا بر بنی آدم از قبیل : حزن ، یابیم ، یا دشمنی از طرف فرد انسانی یا وسوسه شیطانی .

((۱۵۲)) طبری که قرائت ضحاک را نادرست می داند ، می گوید : برخی از قراء ، چنین خوانده اند : ما نسخ من آیه به ضم نون و کسر سین . . . ، و این به نظر ما ، خطاست ، زیرا از آنچه به آن استدلال می شود که به طور مستفیض از قراء نقل شده ، خارج است ، و همچنین قرائت : اونسها و اونسها نادرست است ، زیرا شاذ و خارج از قرائت قراء

امت است که مورد استدلال، واقع می شود، و قرائتی که از اوتنسها باتاء به صواب نزدیکتر است، اونسها (با نون) است که به معنای: اونترکهای باشد، زیرا خدای تعالی به پیامبرش خبر داده است که هرگاه حکمی را عوض کند یا آن را تغییر دهد، حکمی بهتر از آن، یا مانند آن، خواهد آورد. ((۱۵۳)) ضحاک، آیه: و اتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه (هود/۱۱۶) را که با همزه وصل و فتح تاء و باء، و عین است، به صورت: و اتبع الذین ظلموا... با همزه قطع و ضم آن و سکون تاء و کسر باء یعنی مجهول خوانده است.

((۱۵۴)) ابن جنی گفته است: در نظر ما، این آیه به حذف مضاف است که در اصل چنین بوده: و اتبع الذین ظلموا، جزاء ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین ((۱۵۵)) (کیفر ستمکارانی که از پی رفاه ولذتهای دنیوی رفتند به آنان داده شد.) و نیز ضحاک، جمله: فانظر ماذاتری (صافات/۱۰۲) را که به فتح تاء است به صورت: فانظر ماذاتری به ضم تاء خوانده است.

((۱۵۶)) ابن جنی می گوید: آنچه از قطرب برای ما روایت شده، ما ذاتری و تری به فتح راء و کسر آن است، معنای تری این است: به سوی تو القاء می شود و درخاطره ات قرار می گیرد، و تری یعنی به آن چیز اشاره می کنی و برای عمل برحسب آن دعوت می کنی

((۱۵۷)) ابن جریر که قرائت ضحاک را باطل دانسته می گوید : بهترین قرائت به نظر من ، ماذا تری به فتح تاء و از راءى به معنای اندیشه می آید ، یعنی : چه نظر می دهی .

((۱۵۸))

یحیی بن یعمر العدوانی

یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی ، در گذشته به سال یکصد و بیست و نه یا اندکی پیش ، ((۱۵۹)) یکی از قاریان تابعین بصره بود که به خراسان کوچ کرده بودند ، درباره اقامتش در آن جا اختلاف فراوانی است ، بعضی از اخبار اشاره دارد که در بصره متولد شد و در خراسان ((۱۶۰)) رشد یافت و از بعضی برمی آید که در اهواز متولد و در میان گروهی از مردم تربیت شد .

پدرش در زبان عربی بسیار فصیح بود و او علوم عربی را از پدرش آموخت و سخن او را حفظ کرد و در استحکام آن کوشید . ((۱۶۱)) برخی دیگر از اخبار نشان می دهد که در نخستین دوران فرمانفرمایی یزید بن مهلب بر خراسان ، یحیی در آن جا از نویسندگان و قضات بود .

ابن مهلب نامه ای بسیار ادیبانه به حجاج بن یوسف نوشت ، هنگامی که حجاج نامه را خواند ، گفت : ابن مهلب کجا و این سخن کجا ؟

گفتند : یحیی بن یعمر پیش اوست ، گفت : پس قضیه ، این است .

آن گاه ابن یعمر رابه عراق فراخواند تا از او درباره سبب فصاحتش جو یا شود .

بعضی گفته اند به حجاج خبر رسید که یحیی ، اظهار تشیع می کند ، او را از خراسان ، پیش خود خواند و درباره مذهبش با او سخن گفت و سپس گفت : آیا از من شنیده

ای که روی منبر غلط سخن گویم؟

یحیی گفت: (خیر) بلکه امیر از همه مردم فصیح تر سخن می گوید، حجاج در این باره اصرار زیاد کرد.

یحیی گفت: تنها در یک حرف از قرآن اشتباه می کنی، حجاج خشمگین شد و گفت این برای من زشت ترین سخن است، سپس گفت: دیگر پیش من نمان تا اشتباهی از من نشنوی، آن گاه او را به خراسان فرستاد، قتیبه بن مسلم باهلی او را پذیرفت و منصب قضاوت را به او تفویض کرد. ((۱۶۲)) بعضی اخبار تاء کید دارند که حجاج در سال هشتاد و چهار، یحیی را به علت اشتباهی که از او گرفته بود به خراسان تبعید کرد و ابن مهلب که والی خراسان بود او را مأمور دیوان رسائلش ساخت و امر قضا را به او محول کرد. ((۱۶۳)) سیوطی همین خبر را نقل کرده، به علاوه یادآور شده که حجاج پس از ساختمان شهر واسط ابن یعمر را احضار کرد و از او خواست که درباره عیب ساختمان آن شهر اظهار نظر کند، او گفت: بنایی را که ساخته ای مالکش نخواهی بود و غیر فرزندان آن را ساکن خواهند شد حجاج بر او خشم گرفت و او را به خراسان تبعید کرد. ((۱۶۴)) ظاهراً گزارشهای سه گانه اخیر دارای ریشه واحدی است، ولی راویان، آن را تحریف کرده و به سه اصل گوناگون تبدیل کرده اند، اما، پس از رفع این تناقض می توان چنین گفت که ابن یعمر در ابتدای فرمانفرمایی ابن مهلب بر خراسان در آن

جا بوده سپس حجاج او را به عراق احضار کرد ، و او مدتی در آن جا مانده و پس از آن که ابن مهلب را از فرمانروایی خراسان برداشته و قتیبه بن مسلم را به جایش از عراق به آن ولایت فرستاده ، و ابن یعمر تا وقتی که حجاج از دنیا رفته در همان جا بوده است و از آن به بعد ، ابن یعمر به بصره رفت و آمد می کرد و به خراسان بر می گشت .

ابن انباری روایت کرده است که یحیی بن یعمر در خراسان وفات یافت .

((۱۶۵)) یحیی بن یعمر از قاریان بزرگ بصره و خراسان بود و به قرائتهای گوناگون مهارت داشت .

((۱۶۶)) ابن جزری اساتید و شاگردان وی را در قرائت برمی شمارد و می گوید : از ابن عمر و ابن عباس و ابوالاسود دؤلی ، علم آموخت و به ابو عمر و بن علاء و عبدالله بن ابی اسحاق علم آموزانند . ((۱۶۷)) او در بیشتر شهرهای خراسان ، از قبیل : نیشابور مرو شاهجان ((۱۶۸)) و هرات رفت و آمد داشت و در آن جا داوری می کرد . ((۱۶۹)) بیشتر گفته می شود : او از این شهرها به آموزش علم و قرآن می پرداخت .

هارون بن موسی عتکی از دی بصری گوید : ابن یعمر نخستین کسی بود که قرآن را نقطه گذاری کرد . ((۱۷۰)) گفته می شود : نزد ابن سیرین قرآنی نقطه دار وجود داشت که یحیی بن یعمر آن را نقطه گذاری کرده بود . ((۱۷۱)) منظور از نقطه در این جا همان نقطه های زیر و بالای حروف است ، نه حرکات اعراب در آخر کلمات

، زیرا ابواحمد عسکری روایت کرده است که حجاج بن یوسف به نصر بن عاصم یا یحیی بن یعمر دستور داد که حروف قرآن را نقطه گذاری کند تا حروف معجم از حروف مهمل ، مشخص شود . ((۱۷۲)) اما واضح اولیه نقاط اعرابی که حرکات آخر کلمات قرآنی رانشان می دهد ، ابوالاسود دؤلی بوده است .

((۱۷۳)) سپس ، شاگردانش روش او را به دیگران منتقل کرده اند که از جمله آنها ، ابن یعمر بوده است و همین کسانی که قرآن را نقطه گذاری کردند و دیگران از آنها یاد گرفتند و آن را حفظ و ضبط و دسته بندی کردند و مورد عمل قرار دادند و روش آنان را پی گیری و به ایشان اقتدا کردند . ((۱۷۴)) قرائت ابن یعمر ، نشانه های زیادی دارد ، ((۱۷۵)) برخی از آنها مربوط به ویژگیهای صوتی در قرائت است از قبیل : اماله و اشمام به کسره یا ضمه و مد و قصر . ابن یعمر بعضی از افعال را که در آخرش الف متقلب از یاء بود اماله می کرد . ((۱۷۶)) و او جمع را کسره می داد . ((۱۷۷)) و او ، لو را اگر بعدش ، حرف ساکن بود ، ضمه می داد و آن را به او جمع تشبیه می کرد . ((۱۷۸)) و بعضی اسمها را به قصر می خواند و آنها را مد نمی داد . ((۱۷۹)) بعضی از نشانه های قرائت یحیی مربوط به همزه است و گویی در این امر از یک روش پیروی می کرد ، زیرا همواره از تخفیف و آسانگیری جانبداری می کرد به این دلیل همزه

برخی فعلها را تخفیف می داد و به صورت یاء ادا می کرد . ((۱۸۰)) و همزه استفهام را که با همزه دیگر در یک کلمه برخورد داشت حذف می کرد . ((۱۸۱)) بعضی از نشانه های قرائت یحیی مربوط به شکل و فرم خط کلمات است ، مثلاً ده کلمه را به شکلها یا صورتهایی برخلاف قرائت مشهور ، خوانده ، ((۱۸۲)) و آنها را از اساتید خود نقل کرده و آنها نیز بعضی را از طریق ضعیفی به رسول خدا(ص)نسبت داده اند .

بعضی از آنها مربوط به صیغه ها و مشتقات گوناگون (در اسمها و صفات است) از قبیل : جمع و مفرد ، از باب مثال بسیاری از الفاظ را به صیغه هایی خوانده که مخالف با آنچه از قراء معتمد شهرها آنها را خوانده اند می باشد . ((۱۸۳)) ابن یعمر ، بسیاری از این امور را از اساتیدش کسب کرده و اندکی را خودمبتکر آن بوده و در برخی از آنها نیز از لغت قیس و تمیم پیروی کرده است .

((۱۸۴)) و از نشانه های قرائت ابن یعمر ، اموری است که مربوط به اسناد در افعال (وصیغه های) آنهاست ، از باب مثال ، او برخی از افعال را به فاعل غایب اسناد داده ، اما جمهور قراء مخاطب خوانده اند ((۱۸۵)) و بعضی را مفرد مخاطب خوانده و دیگران متکلم مع الغیر به منظور تعظیم خودشان ، خوانده اند . ((۱۸۶)) و برخی از افعال را به مفرد غایب مؤنث نسبت داده ، در حالی که قاریان دیگر مذکر خوانده اند ((۱۸۷)) و در آیه دیگر به عکس این عمل کرده

است .

((۱۸۸)) بعضی از این نشانه ها مربوط به اعراب است که او ، اواخر بسیاری از الفاظ رابه حرکت‌هایی غیر از آنچه قاریان معتبر ثبت کرده اند ، خوانده است .

((۱۸۹)) آنچه او رابه مخالفت واداشته این است که او خود در نحو ، استادی ماهر و در لغت ، توانابود ، در معانی آیاتی که این الفاظ وجود داشت می اندیشید و در وجوه اعرابی که ممکن بود در آن تغییری ایجاد کند ، تدبر می کرد ، سپس برای هر آیه ، معنایی فرض می کرد و اعراب را بر آن ، حمل می نمود .

او بعضی از افعال را به صورت مجهول خوانده است که عمده قاریان آن را به صورت معلوم خوانده اند . ((۱۹۰))

خارجه بن مصعب ضبعی

خارجه بن مصعب ضبعی سرخسی ، در گذشته به سال یکصد و شصت و هشت ((۱۹۱)) یکی از قاریان ، تابعین خراسانی و از مخضرمین (درک کنندگان) دو دولت بنی امیه و بنی عباس بود .

او متهم به عدم وثوق بود ، زیرا مطالبی را که از اساتیدش نقل می کرد مورددقت قرار نمی داد .

ابن جزری در حالی که اساتید و شاگردان وی را در علم قرائت می شمرد و هشدار می دهد که دانشمندان باید از آنچه او از اساتید خود نقل می کند ، دوری جویند ، ((۱۹۲)) می گوید : وی علم قرائت را از نافع و ابوعمروفرگرفت و در موارد زیادی با آنها مخالفت کرد ، اما کسی از او پیروی نکرده است .

از حمزه ، نیز حروفی را نقل کرده است .

عباس بن فضل و ابومعاذ نحوی و مغیث بن بدیل

نیز علم قرائت را از خارجه نقل کرده اند .

ابن مجاهد ، ((۱۹۳)) و ابن خالویه ، ((۱۹۴)) شواهدی در دست دارند که تنها خارجه آنها را از نافع بن عبدالرحمن و ابوعمروبن علاء ، قاری اهل بصره ، روایت کرده و بیشتر آنها از چیزهایی است که از نافع ، منحصرنا نقل کرده است و آنها مربوط به اماله و جهات اشتقاقی و صیغه های مفرد و جمع می باشد .

عوامل اختلاف قرائتها

کسانی که تاکنون ، نام بردیم بزرگترین قاریان و معروفترین آنها از حیث تعلیم قرآن بودند و بیشترین افرادی بودند که حروف قرآن را در خراسان در عصر بنی امیه ، روایت کردند .

ضحاک بن مزاحم و یحیی بن یعمر در درجه ای بالاتر از خارجه بن مصعب هستند و دارای آثاری بیشتر از او می باشند .

به قرار معلوم قرائتهای این قراء که خارج از قراءات متواتر و فراوانی است که قراء پیشگام مسلمان بر آن اتفاق دارند ، به اختلاف منابعی برمی گردد که تابعین از آن منابع به دست آورده اند و نیز برمی گردد به اختلاف صحابه و جدال آنان در اصل قرائت و الفاظ و کلمات ، قطع نظر از معانی و احکام و صرف نظر از این که پیامبر بزرگوار (ص) به هر یک از یارانش اجازه داده است که هر طور به نظرشان می رسد بخوانند . ((۱۹۵)) ابن جریر طبری نیز این موضوع را به طور دقیق بررسی کرده است .

((۱۹۶)) علت دیگر این اختلافها خالی بودن قرآنها عثمانی از نقطه و اعراب بود که باعث شد بعضی از کلمات به صورتهای گوناگون خوانده شود ، ((۱۹۷)) چنان

که برخی از دانشمندان بیان کرده اند که نسخه های قرآن چاپ عثمانی به این دلیل اعراب و نقطه گذاری نشده بود که خوانندگان آزاد باشند تا به هر صورتی که احتمال صحت آن را بدهند، قرائت کنند.

ابوبکر، ابن العربی می گوید: ((۱۹۸)) نسخه های قرآنی که عثمان وزید و ابی وجز آنها، برای رسول خدا می نوشتند، بدون اعراب و نقطه بود و این کار به این قصد انجام می شد که مردم بتوانند آن را به قرائتهای گوناگون بخوانند و دروسعت باشند.

ابن جزری ((۱۹۹)) می گوید: (صحابه که خدا از آنان خشنود باد هنگامی که آن قرآنها را نوشتند، بدون نقطه و اعراب بود، ((۲۰۰)) تا آنچه نهاییه از پیامبر(ص) درباره معنای آن آمده نیز شامل شود و دیگر از عللی که قرآنها را از نقطه و اعراب خالی گذاشتند این بود که همچنان که گاهی یک لفظ، بر دو معنای معقول قابل فهم، دلالت می کند، یک نوشته نیز بر دو لفظی که از دیگران نقل و شنیده شده و چنین خوانده می شود، دلالت می کند، چرا که یاران رسول خدا(ص) از آن حضرت قرآنی را دریافت می کردند که وی از طرف خدا مأمور بود لفظ و معنایش را به آنها برساند، و اجازه نداشتند چیزی از قرآن را که از رسول اکرم(ص) به آنها رسیده حذف و یا از خواندن، به آن طریق منع کنند.) همچنین یکی از علل اختلاف در قرائتها این بود که تابعین از قراء، در قرائتهای خود، تحت تاءثیر

کلمات و لهجه های قبیله ای و شیوه گویش محلی خود قرار گرفته بودند .

تا نیمه قرن دوم ، قرائت تابعان که برخلاف قرائت مشهور بود ، هرگز به شاذ بودن ، وصف نمی شد ، بلکه به عنوان روایتی از قرائتهای مختلف ولی جدا از آنها ، نقل و نگه داشته می شد و به همین دلیل ، باقی ماند و از بین نرفت .

احتمال می رود ، نخستین کسی که اصطلاح : شاذ را به این قرائتها داده ، هارون ، پسر موسی عتکی بصری (در گذشته حدود سال صد و هفتاد یا پیش از دویست) ((۲۰۱)) بوده باشد ، چنان که ابن جزری می گوید : ((۲۰۲)) نخستین کسی که در بصره وجوه گوناگون قرائتها را شنید و آنها را گردآوری و قرائتهای شاذ را بررسی کرد و به تحقیق در سندهای آن پرداخت ، یکی از قاریان ، به نام هارون بن موسی اعور بود .

آن گاه دانشمندان پس از او این ویژگی را تعقیب و قرائت شاذ را معرفی کردند و فرق میان آن و قرائت مشهور را آشکار ساختند ((۲۰۳)) و در این باره کتابهای فراوانی نوشتند ، از جمله آنها کتاب : مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع از ابن خالویه ، در گذشته به سال سیصد و هفتاد ، و کتاب : المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الايضاح عنها از ابن جنی ، در گذشته سال سیصد و نود و دو است و این شخص ، بزرگترین کسی است که به قرائتهای شاذ اهمیت و آنها را توضیح و شرح داده و بر صحت آنها استدلال کرده و خواندن این قرائتها را تجویز نموده است .

فصل دوم : تفسیر

تفسیر در خراسان در عهد بنی امیه

تفسیر قرآن در

خراسان ، در آغاز اسلام ، قدر و منزلتی نداشت چنان که موقعیت تعلیم قرآن نیز در حالت ضعف بود ، زیرا احادیث صحابه ای که در خراسان بودند ، بروشنی کاشف از اهمیت دادن آنها به تفسیر (قرآن) یا تلاش آنان در این مورد ، نیست چرا که در آن زمان افراد عرب زبان در خراسان محدود و آشفته خاطر بودند و صحابه ای که به آن سرزمین وارد شده بودند ، اعتنایی به تفسیر نداشتند ، ((۲۰۴)) حتی گروهی از صحابه ، از تعمق و توجه زیاد به تفسیر ، دوری می کردند . ((۲۰۵)) اما در دوران بنی امیه ، علم تفسیر در خراسان ، سخت شکوفا شد ، زیرا گروه معتبری از پیروان صحابه ، خود را برای این کار آماده کرده بودند و درباره آن آثار روشنی از خود بر جای گذاشتند .

ضحاک بن مزاحم هلالی

قسمت اول

می توان گفت : ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی ، در گذشته به سال یکصد و پنج ، (که شرح حال او پیش از این آمده) بزرگترین شخصیتی است که به علم تفسیر اختصاص یافته و به آن ، شناخته شده است ، او در این علم ، روشی ویژه داشت ، گروه بسیاری از شاگردان در خراسان از او دانش آموختند و از او تفسیر روایت کردند .

درباره استادی که ضحاک علم تفسیر را از او تعلیم گرفته دانشمندان به اختلاف سخن گفته اند : برخی می گویند : او تعدادی از صحابه را درک کرده که از جمله آنها عبدالله بن عباس ، در گذشته سال شصت و هشت هجری ((۲۰۶)) مترجم و مفسر قرآن و آگاهترین صحابه ، نسبت به

تاءویل آن بود ، که قرآن را از او آموخت و تفسیر را از وی فراگرفت یاقوت حموی می گوید : ((۲۰۷)) ضحاک ، ابن عباس و ابوهریره را درک کرد .

ابن حجر عسقلانی گوید : ((۲۰۸)) ضحاک ، از عبدالله بن عمر ، و عبدالله بن عباس و ابوهریره و ابوسعید ، وزیدبن ارقم و انس بن مالک ، روایت کرده است .

برخی دیگر گویند : او ، ابن عباس و حتی ، غیر او از صحابه را درک نکرده ، بلکه تنها سعیدبن جبیر اسدی را که در سال نود و پنج به شهادت رسید ((۲۰۹)) و بزرگترین شاگرد ابن عباس در تفسیر بود ، درک کرده و علم تفسیر را از او آموخته است ، اساسا تفسیر ابن عباس از او نقل شده است .

عبدالملک بن میسره هلالی کوفی ، در گذشته دهه دوم از سده دوم ((۲۱۰)) ، می گوید : ضحاک ، ابن عباس رادرک نکرد ، بلکه تنها در ری سعیدبن جبیر را ملاقات کرد و تفسیر را از او فراگرفت ((۲۱۱)) .

شگفت آور این که از خود ضحاک درباره تعیین استادش در تفسیر ، روایات متضادی نقل شده است .

از بعضی چنان بر می آید که ابن عباس را ملاقات کرده ومدتی نه چندان کوتاه با او بوده و از او روایت نقل کرده است .

ابوجناب یحیی بن ابوحیه کلبی کوفی ، در گذشته سال یک صد و پنجاه که از شاگردان ضحاک بوده است می گوید : ضحاک گفته است .

((۲۱۲)) هفت سال همراه ابن عباس بودم .

در برخی از روایات تاءکید شده است که به کلی ، ابن عباس را ندیده

و به چیزی از او نیاموخته است : عبدالملک بن میسره هلالی می گوید ((۲۱۳)) : به ضحاک گفتم : آیا [دانش تفسیر را] از ابن عباس آموخته ای گفت : نه ، پرسیدم : پس آنچه روایت می کنی ، از چه کسی گرفته ای ؟

گفت : از تو ، از فلاّن و از بهمان . . مشاش مروزی ((۲۱۴)) که از شاگردان ضحاک بوده ((۲۱۵)) ، می گوید : از ضحاک پرسیدم : آیا ابن عباس را ملاقات کرده ای ؟

گفت : نه ، به او گفتم ((۲۱۶)) : آیا از ابن عباس (روایتی) شنیده ای ؟

گفت : نه .

شگفت انگیزتر ، این که ، اساتید تفسیر ضحاک و سلسله های راویان او نیز در معرفی استادش در تفسیر ، متناقض است ، زیرا بعضی از آنها اشاره دارد که ضحاک بسیاری از مطالب تفسیری خود را به طور مستقیم و بدون واسطه ، از ابن عباس دریافت کرده است ، ((۲۱۷)) و برخی از آنها سندش به خود ضحاک منتهی می شود بدون این که آنها را به ابن عباس یا جز او از صحابه و تابعان نسبت دهد . ((۲۱۸)) به نظر می رسد که ضحاک هرگز ابن عباس را ملاقات نکرده و تفسیری از او نیاموخته است ، زیرا در منابع گوناگون شرح حال ابن عباس ، نشانی از این ندارد که او از اساتید ضحاک بوده و به رغم این که از شرح حال ضحاک در برخی منابع ظاهر می شود که از شاگردان ابن عباس بوده ((۲۱۹)) ، اما نه از مکانی که آنها یکدیگر را ملاقات کرده باشند در آن

منابع چیزی نوشته شده و نه از زمانی که از ابن عباس چیزی آموخته باشد در آنها خاطر نشان شده است .

واضح است که سندهای تفسیر ضحاک که ابن جریر آنها را ذکر کرده ، همگی مطمئن و قوی نیست ، بلکه برخی از آنها دارای اختلاف و ضعف می باشد ، زیرا بعضی از آنها اشاره دارد که ضحاک برخی از تفاسیر را از عبداللہ بن مسعود ہذلی روایت کرده ((۲۲۰)) ، و این بعید به نظر می رسد چرا کہ هنوز ضحاک کودکی خردسال و سنش بہ ده سال نرسیدہ بود کہ ابن مسعود در سال سی و دو از دنیا رفت ((۲۲۱)) ولی ضحاک در سال یکصدوپنج در حالی کہ ہشتاد سال از عمرش گذشتہ بود ، وفات یافت .

بہتر این است کہ بگوئیم ضحاک افزون بر چہل سال با ابن عباس ہمزمان بودہ ، اما کسانی کہ نسبت بہ احادیث ضحاک آگاهی داشتہ و آنها را نقد و بررسی و آزمایش کردہ اند ، اتفاق نظر بر این دارند کہ او چیزی از ابن عباس نشنیدہ است و ترجیح دادہ اند کہ بگویند : او در ری ، سعید بن جبیر را ملاقات کردہ و تفسیر ابن عباس را از وی گرفتہ است .

((۲۲۲)) ضحاک کتابی در تفسیر داشتہ ، کہ نابود شدہ و بہ ما نرسیدہ ، اما ابن جریر طبری بر آن آگاهی یافتہ و از آن سود بردہ است .

این کتاب یکی از منابع پر ارزش تفسیر طبری ، بلکہ شامل قسمت اعظم آن می شود ، زیرا مطالب فراوانی از آن نقل و از دو طریق آنها را ذکر کردہ است

((۲۲۳)) و اگر تفسیر ضحاک از تفسیر طبری جدا می شد ، خود تفسیر بزرگی را تشکیل می داد .

ضحاک جزء مکتب اصحاب حدیث است نه از مکتب طرفداران رأی ، از این رو در تفسیر خود به نقل روایات ماءثور ، اعتماد می کند .

او در تفسیر ، رویه خاصی داشت ، به تفسیر لغوی و ادبی اهمیت می داد ، و علت گرایش وی به این تفسیر این بود که او نسبت به علم لغت و نحو ((۲۲۴)) شیوه های گوناگون زبان عربی آگاهی و توانایی داشت و به کاربردهای دقیق کلمات عربی آشنا بود مضافاً این که از شعر شاعران دوران جاهلیت و نیز دوران اسلام با اطلاع بود .

ضحاک در شیوه تفسیری خود پیرو ابن عباس پایه گذار روش تفسیری لغوی ادبی بود . ((۲۲۵)) و با این که مطالب فراوانی را از تفسیر ابن عباس نقل کرده ، اما در همه موارد پیرو او نبود زیرا تنها به نقل از تفسیر او ، بسنده نمی کرد ، بلکه مطالب فراوانی هم از خود بر آن می افزود ، به عنوان مثال ، بسیاری از کلمات و آیاتی را که ابن عباس از تفسیر آنها اعراض کرده و یا شرحی از او برای آنها نرسیده است او شرح داده و در تفسیر تعداد فراوانی از الفاظ ، با وی مخالفت کرده است .

ضحاک گاهی به تفسیر کلمات مفرد پرداخته و گاهی قسمتهایی از آیات را تفسیر کرده و زمانی به تفسیر کامل آیات پرداخته است و شاهد بر این انواع سه گانه در تفسیر لغوی ادبی او آن قدر زیاد است که مقام گنجایش نقل آن

نیست و آنها در تفسیر ابن جریر طبری برای همه سوره های قرآن ، پراکنده است .

اگر ما برای هر یک از انواع سه گانه تفسیری او ، نمونه های محدودی تنها از تفسیر سوره بقره بیاوریم ، برخی از آنها ، این انواع تفسیر لغوی ادبی را روشن می کنند و برخی موجب بی نیازی از ذکر سایر مثالها می شوند ، زیرا بعضی از نمونه هایی که در آن تفسیر ذکر شده ، تکراری است .

مثال تفسیر ضحاک برای کلمات مفرد ، مطلبی است که از او در تفسیر این آیه روایت شده است : ولهم عذاب الیم (البقره / ۱۰) که می گوید : ((۲۲۶)) الیم یعنی دردآور و هر چه الیم در قرآن باشد ، به معنای دردآور است .

از جمله ، تفسیر او راجع به این آیه است : فیه ظلمات و رعد و برق (البقره / ۱۹) می گوید : ((۲۲۷)) ظلمات به معنای گمراهی و برق به معنای ایمان است .

از جمله ، تفسیر او برای این آیه است : وایدناه بروح القدس (البقره / ۸۷) می گوید : ((۲۲۸)) وایدناه یعنی : نصرناه او را یاری می کردیم ((۲۲۹)) .

نمونه های تفسیر ضحاک برای اجزای آیات به قرار زیر است : از جمله تفسیر او در این آیه : وبءوا بغضب من الله (البقره / ۶۱) گفته است ((۲۳۰)) .

[یعنی یهود عنود] مستحق خشم از طرف خدا شدند .

از جمله در این آیه : واحاطت به خطیئته می گوید : ((۲۳۱)) یعنی به سبب گناهانش مرده است .

از جمله ، در تفسیر این آیه : لتکونوا شهداء علی الناس (البقره / ۱۴۳) می گوید

((۲۳۲)) مراد کسانی هستند که در هدایت استقامت دارند و همینها هستند که روز قیامت علیه مردمی که پیامبران خدا را تکذیب کردند و نسبت به آیات خداوند کفر ورزیدند، (در پیشگاه خدا) گواهی می دهند. ((۲۳۳)) نمونه تفسیر ضحاک از آیه کامل، این است که در آیه: یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا، لله ان کنتم اياه تعبدون (البقره ۱۷۲/ می گوید: ((۲۳۴)) یا ایها الذین آمنوا: صدقوا، ای کسانی که (حق را) پذیرفته اید، کلوا من طیبات ما رزقناکم: از روزی حلالی که ما برای شما حلال کرده ایم، بخورید، چرا که من آنها را بر شما حلال کرده ام پس برایتان پاکیزه است، یعنی از چیزهایی که شما بر خود حرام کرده بودید و خوردنیها و نوشیدنیهایی که من بر شما آنها را حرام نکرده بودم.

واشکروا لله، یعنی خدا را بر نعمتهایی که شما را روزی کرده و برایتان پاکیزه ساخته، چنان که شایسته است، ثنا گوید، ان کنتم اياه تعبدون اگر گردن نهاده بردستور او و شنونده و فرمان بردار فرمان او هستید، پس از آنچه خوردنش را بر شما روا داشته و آن را برایتان پاکیزه و حلال کرده، بخورید و آنها را بر خود حرام ندانید و از پیروی گامهای شیطان پرهیزید.

قسمت دوم

از جمله این که ضحاک در تفسیر: قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعهاذی واللّه غنی حلیم (البقره ۲۶۳)، می گوید: ((۲۳۵)) دارایی خود را اندوخته سازد و از خرج کردن خودداری

کند، بهتر است از این که آن را انفاق کرده و سپس منت گذارد و آزار برساند، و در تفسیر غنی حلیم می گوید: یعنی خداوند از مالی که آنان به عنوان صدقه می دهند بی نیاز است و چون حلیم و بردبار است کسانی را که هنگام صدقه دادن منت می گذارند و مستحقان را می آزارند، زود کیفر نمی کند.

همچنین در تفسیر آیه: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا، ان کنتم مؤمنین (البقره ۲۷۸) می گوید: ((۲۳۶)) عربها در زمان جاهلیت داد و ستدهای ربوی انجام می دادند، اما وقتی که مسلمان شدند ماءموریت یافتند که از زیادی دست بکشند و تنها سرمایه اصلی را بگیرند. ((۲۳۷)) ضحاک در تفسیری که برای قرآن نوشته به علم فقه و احکام، بها می دهد، وقواعد شرعی را از آیات استنباط می کند، در استخراجشان می کوشد و در منظم ساختن آنها دقت به خرج می دهد، بی مقدمه، ناشناخته و بدون آگاهی عمیق در آن باره سخن نمی گوید و بدون دلیل عقلی و نقلی مورد اطمینان حکمی را رها نمی کند، بلکه، درباره آن دقت و بررسی فراوان می کند، و آنچه او را در این زمینه کمک می کند، آمادگی شرایط و دارا بودن وسایل و ابزار است، چرا که او نسبت به نزول (آیات) و آنچه مربوط به آن است، بینا بود. ((۲۳۸)) و از ناسخ و منسوخ خبرداشت و بر موازنه ای که در برخی احکام

به وجود می آید و نسبت به اظهار نظرها و فتاوایی که راجع به احکام نقل شده احاطه کامل داشت ((۲۳۹))، روایات را در این زمینه حفظ و از تشخیص میان آنها بشدت آگاه بود.

نمونه های اهمیت دادن ضحاک به مسائل فقهی در تفسیری که برای قرآن نوشته بیشتر از آن است که بتوان در این جا ذکر کرد، و این نمونه ها در تفسیر ابن جریر طبری که بر تمام سوره ها نوشته پراکنده است و ما اگر، به موارد اندکی از تفسیری که ضحاک برای سوره بقره نوشته و احکام فقهی را در آن روشن ساخته، بسنده کنیم، از کار او در این باب آگاه خواهیم شد.

ضحاک در بعضی از مسائل گفته های صحابه را ذکر و به نقل آنها اکتفا می کند، بدون این که در آنها اظهار نظر و تحقیق کند یا بعضی را بر دیگری ترجیح دهد هرچند ممکن است در برخی از موارد نظریه ای داشته باشد، اما طبری در تفسیر خود سهل انگاری کرده و آنها را نیاورده است، زیرا طبری بر آن نبوده که همه روایات را نقل کند، بلکه تنها چیزهایی را بر می گزیده که در رد و قبول اندیشه های مورد نظرش مؤثر بوده است.

نمونه اهمیت دادن ضحاک به احکام فقهی در تفسیر خود، تفسیر این آیه شریفه است: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء (بقره / ۲۸۴) آنچه در دل دارید، خواه آن را ظاهر کنید یا پوشانید، خداوند شما را

با آن مورد محاسبه قرار می دهد ، سپس هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند .

آیا در مورد گواهی دادن ینیت و یا عمل است ؟

طبری ، سه روایت از ضحاک مستند به صحابه نقل کرده است که بر دو حکم مختلف دلالت می کنند : دو روایت بر این دلالت دارند که انسان در مقابل نیت ، بدون انجام دادن کاری ، کیفر نمی شود .

ضحاک می گوید ((۲۴۰)) : ابن مسعود گفته است : این محاسبه مربوط به قبل از نازل شدن لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (البقره / ۲۸۶) بوده ، ولی با نزول این آیه قبل (آیه محاسبه) ، نسخ شده است .

ضحاک می گوید ((۲۴۱)) : عایشه درباره این آیه گفته است : هر بنده ای که آهنگ کار بد و تصمیم به گناهی بگیرد و به آن ، حدیث نفس کند ، خداوند در دنیا او را مورد محاسبه قرار می دهد ، او می ترسد ، غمگین می شود و اندوهش شدت می یابد ، و چیزی از اینها به او نمی رسد ، مثل کسی که تصمیم به کار بدی می گیرد ، اما چیزی از آن را مرتکب نمی شود .

یک روایت صراحت دارد که انسان در مقابل نیت (سوء) کیفر می شود ، اگرچه آن را به عمل مقرون نساخته باشد ، ضحاک می گوید ((۲۴۲)) : ابن عباس گفته است : خداوند در قیامت می گوید : فرشتگان من ، از کارهای شما ، جز آنچه آشکار بوده ننوشته اند ، اما آنچه در دلها

پنهان داشته اید من امروز شما را با آنها محاسبه می کنم ، پس هر که را بخواهم می آمرزم و هر که را بخواهم کیفر می دهم ، طبری برای ضحاک در این مورد نظریه ای ذکر نکرده است .

ضحاک نظریات فقهی دانشمندان اسلامی را در مسائل دیگر مورد بررسی قرار می دهد و بر حسب رجحان بعضی را مقدم و برخی را مؤخر می داند ، زیرا دلایلی که برای رأی خود آورده صحیح تر و اسناد حکمی را که برگزیده قویتر دانسته و نظایری نیز از قرآن ارائه داده و در این راه از اجماع معتبر فقها نیز کمک گرفته است .

نمونه آن از تفسیر ضحاک در مورد آیات احکام ، این آیه است : *وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين* (البقره / ۱۸۴) ضحاک می گوید ((۲۴۳)) : پیرسالخورده ای که طاقت روزه گرفتن ندارد ، روزه اش را بخورد و برای هر روز یک فقیر طعام دهد .

این فتوا بر طبق نظریه ای است که مطابق رأی فقهای بزرگ صحابه از قبیل معاذبن جبل و عبدالله بن عمر و سلمه بن اکوع می باشد که معتقدند آیه مذکور به این آیه نسخ شده است : *فمن شهد منكم الشهر فليصمه* (البقره / ۱۸۵) ، منظور این است که افراد تندرست و غیر مسافر که در روزه گرفتن به زحمت نمی افتند ، جایز نیست که روزه را بخورند و با اطعام مسکین فدیة دهند ، بلکه تنها برای سالخورده گانی که بسیار به سختی می افتند و اصلاً توان روزه گرفتن ندارند ، اجازه داده شده است که افطار کنند و برای هر روز با

اطعام مسکین فدیہ بدهند ((۲۴۴)).

ضحاک در مسائلی که مورد اختلاف فقهای صحابه و تابعان است، به پیروی از آنها، یک نظریه را انتخاب و رأی خود را به طور قطع اظهار می کند.

به نظر می رسد که او در مسائل مورد اختلاف به اندیشه و روش عراقیها متمایل بوده و از این رو اجتهاد فقهای عراق را بر می گزیده و به آنها اعتماد می کرده است و اجتهاد فقهای حجاز و شام را ترک کرده و مورد اعتماد قرار نمی داده است.

نمونه این مطلب، تفسیر وی راجع به این قول خداوند است: *لَلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَنَافَاءً وَفَنَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (البقره ۲۲۶)* اومی گوید: ((۲۴۵)) مراد از این آیه کسی است که سوگند می خورده با زنش نزدیکی نکند، اگر چهار ماه گذشت، و رجوع نکرد و طلاق هم نداد، زن با همان سوگند (که ایلاء گفته می شود) از او جدا می شود، حال اگر زن بخواهد به شوهرش برگردد باید با نکاح و بینه باشد و مهر جدید هم برایش معین شود، و اگر زن کنیز و برده باشد رضایت مولایش لازم است.

این رأی ضحاک مطابق فتوای فقهای عراق است زیرا آنها می گویند: ((۲۴۶)) وقتی چهار ماه گذشت، زن طلاق باین می شود و صاحب اختیار و مالک امر خود می گردد.

این قول با رأی فقهای حجاز و شام مخالف است، زیرا گروه اندکی از آنها، می گویند. ((۲۴۷)) بعد از گذشتن چهار ماه، زن یک طلاقه یعنی رجعی می

شود که مرد می تواند در آن مدت به وی رجوع کند و گروه بیشترشان برآنند که ((۲۴۸)) پس از اتمام چهار ماه ، مولا از نزدیک شدن با کنیز ممنوع می شود ، تا یا رجوع کند و یا طلاق دهد .

ابن جریر طبری ادله فقهای عراق و نیز حجاز و شام را بررسی کرده و نتیجه گرفته است که رای درست ، نظر فقهای حجاز و شام است ، زیرا با آنچه کتاب خدا بر آن دلالت می کند ، مناسب تر است و از سوی دیگر این قول عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب ۷ است که آنان چنین فتوا داده و در حکومت خود این چنین عمل کرده اند . ((۲۴۹)) ضحاک در تفسیر خود ، از آوردن روایات اسرائیلی خودداری کرده و اعتنایی به آنها نداشته ، زیرا در صحت آنها مشکوک بوده است .

او برای آیاتی که در آنها یاد از پیامبران و ملت‌های گذشته ، به میان آمده ، شرح و تفسیری ، لغوی و ادیبانه ، مختصر و مفید آورده و در تفسیر خود از معانی نزدیک به آیات ، تجاوز نکرده است .

((۲۵۰)) به رغم این که مهمترین مدارک ضحاک در تفسیرش ، ابن عباس بوده و او هم توجه اندکی به اسرائیلیات داشته ، ((۲۵۱)) اما ضحاک از او جز بسیار اندکی از آنها نقل کرده است .

((۲۵۲)) بدون شک ضحاک به عنوان یکی از بزرگان تفسیر ادبی و زبانشناسان بلند مقام ، شهرت دارد و او یکی از بنیانگذارانی است که شالوده این گرایش را ریخته و آن را استوار ساخته اند چرا که

او کلمات قرآن و آیاتش را در عین اختصار، محکم و استوار شرح داده و او از این کار قصد داشته است که از معانی روشن و ظاهر قرآن به عبارتی دقیق و گفتاری ثابت پرده بردارد.

تفسیر ضحاک بر قرآن، زیر بنایی است که دانشمندان پس از او روی آن بناگذاری کردند و از او بهره گرفتند، زیرا علمای سده های دوم و سوم و چهارم، کتابهای فراوانی در معانی قرآن و شگفتیها و مشکلاتش نوشتند، که ابن ندیم آنها را بر شمرده و صاحبان آنها را نام برده است.

((۲۵۳)) و آنها بیش از آن است که در این مختصر بتوان ذکر کرد، تنها شماری از آنها باقی مانده و انتشار یافته است.
((۲۵۴))

شاگردان درس تفسیر ضحاک در خراسان

دانشجویان فراوانی از اهالی خراسان از ضحاک دانش تفسیر را فراگرفتند. ((۲۵۵)) اکثر شاگردان ضحاک تنها به نقل تفسیر او اکتفا ((۲۵۶)) و مطالب آن را حفظ کردند و تفسیر او را با تفسیر دیگران ممزوج نمی کردند.

یکی از بزرگترین و دقیقترین شاگردان ضحاک در نقل تفسیر او جویبر بن سعید ازدی کوفی بلخی، در گذشته پس از سال یک صد و چهل می باشد. ((۲۵۷)) ابن جریر طبری نیز قسمت بسیاری از تفسیر ضحاک را از طریق وی نقل کرده است.

((۲۵۸)) از جمله شاگردان ضحاک عبید بن سلیمان با هلی کوفی مروزی است ((۲۵۹)) که ابن جریر طبری بسیاری از تفسیر ضحاک را نیز از وی نقل کرده است.

((۲۶۰)) از جمله آنها، نهشل بن سعید بن وردان بصری نیشابوری است ((۲۶۱)) که کتابی در تفسیر نیز داشته و از ضحاک روایت می

کرده است .

((۲۶۲)) دیگر از شاگردان ضحاک ، حسن بن یحیی بصری مروزی است .

((۲۶۳)) و طبری بخشی از تفسیر ضحاک را از طریق او آورده ((۲۶۴)) است .

چنین به نظر می رسد که ابومعاذ ، خالد بن سلیمان بلخی ((۲۶۵)) از دیگر شاگردان ضحاک بوده که تنها در روزهای پایانی عمرش او را درک کرده است .

و طبری همان قسمتی از تفسیر ضحاک را از طریق معاذ ذکر کرده است که او آن را از ضحاک شنیده بوده است ((۲۶۶)) اما ابومعاذ که تفسیر ضحاک را روایت کرده ، بیشتر باز گفته هایش را از شاگردان وی شنیده و نقل کرده است .

((۲۶۷)) می توانیم بگوییم ، علی بن حکم بنانی از دی بصری ، در گذشته سال یکصد و سی و یک ((۲۶۸)) نیز از شاگردان ضحاک بوده همانهایی که او را در خراسان ملاقات و از وی کسب دانش کرده اند هر چند که پیشینیان به او اشاره نکرده اند ، چرا که ضحاک به بصره ، وارد شده و در آن جا اقامت نداشته است و ابن جریر طبری بخشی از تفسیر ضحاک را از طریق او نقل کرده است .

((۲۶۹)) برخی از شاگردان خراسانی ضحاک تفسیر او را با تفسیر دیگران در هم آمیخته اند ، چرا که تنها به روایت تفسیر او اصرار نداشته ، بلکه میان تفسیر او با تفسیر دانشمندان دیگر جمع کرده اند .

اما روایات را دقیقاً به ناقلانش نسبت داده و میان آنها تمایز ، برقرار ساخته اند .

دیگر از شاگردان تفسیر ضحاک در خراسان ، مقاتل بن حیان نبطی ، می باشد که در کابل به سال یک صد و پنجاه یا اندکی پیش

از آن در گذشته است .

((۲۷۰)) و او کتابی در تفسیر نیز داشته ((۲۷۱)) و آن از منابعی است که ابن جریر طبری به آن مراجعه کرده است .

((۲۷۲)) از جمله آنها مقاتل بن سلیمان ازدی بلخی مروزی بصری بغدادی ، در گذشته به سال یکصد و پنجاه می باشد .
((۲۷۳)) علما درباره تفسیر مقاتل بن سلیمان به اختلاف سخن گفته اند : بعضی او را ستایش و توثیق کرده و از دانشمندان استوار در تفسیر دانسته اند و یاد آور شده اند که مفسران ، به تفسیر او متکی بوده اند ، از شافعی نقل شده است که می گفت :
((۲۷۴)) همه مردم در تفسیر ریزه خوار نعمت سفره مقاتل بن سلیمان اند ، مقاتل بن حیان نبطی می گفت : ((۲۷۵)) دانش مقاتل در میان دانش تمام مردم مانند اقیانوسی در میان سایر دریاهاست .

برخی ، مقاتل و تفسیرش را ضعیف دانسته و از جهات گوناگون او را مورد طعن قرار داده اند و بعضی گمان کرده اند که او علم تفسیر را نه از ضحاک بن مزاحم ، برگرفته و نه از مجاهد بن جبر (مفسر مکی مشهور ، در گذشته سال ۱۰۳) ، ((۲۷۶)) بلکه راهش از آنها جدا بوده است .

سلیمان بن اسحاق جلاب بغدادی متوفای سال ۳۳۴ ((۲۷۷)) گفته است .

از ابراهیم حربی سؤال شد که آیا مقاتل بن سلیمان (به طور مستقیم) از ضحاک چیزی شنیده است ؟

گفت : خیر ، بلکه چهار سال پیش از ولادت مقاتل ، ضحاک از دنیا رخت بر بسته بود ، آن گاه گفت : از مجاهد هم چیزی نیاموخته و حتی او را ملاقات هم نکرده است .

((۲۷۸)) ناگفته نماند

که آنچه ابراهیم بن اسحاق حربی بغدادی ، در گذشته به سال ۲۸۵ ((۲۷۹)) ، اظهار کرده که مقاتل به کلی ضحاک را ندیده و چیزی از او نیاموخته است ، توهمی بیش نیست ، زیرا اکثر منابع در شرح حال مقاتل نوشته اند که او از شاگردان ضحاک بوده ((۲۸۰)) و از خود مقاتل نیز چیزهایی نقل شده که مؤید این موضوع است ، چنان که سفیان بن عیینه هلالی کوفی مکی در گذشته به سال ۱۹۸ ، می گوید : ((۲۸۱)) به مقاتل گفتم : بعضی مردم گمان می کنند که تو هرگز ضحاک راملاقات نکرده ای ؟

گفت : سبحان الله : من کرارا با پدرم پیش او می رفتم معمولا با او در یک اتاق به سر می بردیم ((۲۸۲)) .

درباره مقاتل ، از دانشمندان پیشین چیزهایی روایت شده است که قول ابراهیم حربی را رد می کند : گروه اندکی از آنها برآند که مقاتل در دوران زندگی ضحاک کودک بود که به مکتب می رفت .

جویربن سعید از دی کوفی بلخی می گوید : ((۲۸۳)) به خدا سوگند وقتی که ضحاک از دنیا رفت ، مقاتل در مکتب خانه بود و دو گوشواره در گوش داشت .

اما بیشتر دانشمندان برآند که در آن زمان ، ازمرحله دانش آموزی و فراگیری ، گذشته و به درجه استادی و نویسندگی رسیده بود ، زیرا روایت شده است که او در عهد ضحاک تفسیری (بر قرآن) نوشته است .

((۲۸۴)) علی بن حسین واقد مروزی در گذشته به سال ۲۱۱ ، می گوید : ((۲۸۵)) ما نخست در این که مقاتل ، ضحاک را ملاقات کرده باشد ، شک

داشتیم ، اما باتوجه به آن که او در زمان ضحاک تفسیری بر قرآن نوشته ، معلوم می شود در آن زمان مردی بزرگ بوده است

((۲۸۶)) به نظر می رسد که این قول (اخیر) به درستی نزدیکتر باشد ، زیرا در سرگذشت مقاتل چنین مطلبی نیست که او در چهل و یک سالگی مرده باشد ، تا چهار سال پس از وفات ضحاک متولد شده باشد ، بلکه چنان که از شرح حال او بر می آید ، اجل به او مهلت داده و عمرش طولانی بوده و به این دلیل به انسانی باستانی و پرسن و سال توصیف می شود . ((۲۸۷)) اما آنچه ابراهیم اسحاق حربی ذکر کرده که مقاتل ، حتی مجاهد را هم درک نکرده و از او چیزی نشنیده است ، ممکن است درست و یا نادرست باشد .

در برخی از منابع در شرح حال مقاتل آمده است که او از شاگردان مجاهد بوده است .

((۲۸۸)) و نیز نوشته اند که مقاتل به مکه رفته و تا مدتی آن جا اقامت داشته ((۲۸۹)) ، اما باستانیان ، تاریخی را که او به مکه رفته مشخص نکرده اند و مدتی را هم که در آن جا گذرانده و این که آیا در حیات مجاهد بوده یا پس از مرگ او ، روشن نساخته اند ، ولی به نظر می رسد که زمانی نه چندان کوتاه پس از فوت مجاهد بوده است .

((۲۹۰)) ابراهیم حربی به این نتیجه رسیده است که مقاتل ، اساسا استاد معروفی در تفسیر نداشته ، بلکه خودش تفسیرهای گوناگون را مطالعه می کرده و مطالب را از آنها می گرفته و به

همان شیوه بیان می کرده است .

او در این رابطه می گوید : ((۲۹۱)) مقاتل بن سلیمان تمام تفسیرها را جمع آوری کرد و بدون این که از کسی بشنود ، آنها را روشن ساخت .

برخی از دانشمندان بر مقاتل اشکال گرفته اند که وی از شیوه علمی نقل روایت در تفسیر و حدیث ، هر دو ، بیرون بوده ، زیرا در اغلب آنها سندها را حذف کرده و آنچه را هم ، آورده ، در هم می آمیخته و گفته های برخی از مفسران را بادیگران ممزوج و در نسبت دادن به هر کدام اشتباه می کرده ، از این رو گفتار یک مفسر را به دیگری و از دیگری را به او نسبت می داده است .

عبدالله مبارک مروزی ، در گذشته سال ۱۸۱ ((۲۹۲)) ، وقتی که بخشی از تفسیر مقاتل به او داده شده بود ، و در آن نگریست ، ((۲۹۳)) گفت : به به ! چه شگفت دانشی است ، کاش باسند نیز همراه بود .

عباس بن مصعب مروزی ((۲۹۴)) می گوید : مقاتل تفسیر را ، بدون ثبت اسناد ، حفظ می کرد .

خود مقاتل اعتراف داشته که در سخن گفتن ظاهرسازی می کرده و از اساتیدی روایت کرده است که چیزی از آنها نشنیده ، ((۲۹۵)) و چنین گفته است .

حدیث ما به نام رجال (علم) آرایش یافته است .

((۲۹۶)) چیزی که مقاتل را از نقل تفسیر به شیوه علمی و تحقیقی ، پایین آورد ، این بود که تنها به داستانسرایی می پرداخت .

((۲۹۷)) در پند و اندرز سخن را طولانی می کرد در توضیح مطلب زیاده روی می

کرد، در تفسیر، عنان سخن را رها می کرد، در مسجد جامع مروشاهجان، سخنرانی می کرد بدون نقل سند یا بیان درستی و نادرستی روایات.

برخی از دانشمندان او را به دروغ گویی در تفسیر متهم کرده و گفته اند: او در (علم) تفسیر، دجالی جسور است، ((۲۹۸)) شرح و توضیحاتی از پیش خود می سازد و به ساخته های خود، دیگران را می فریبد، عبدالعزیز اویسی می گوید: ((۲۹۹)) مالک حدیث می کند که شنیده است: مردی نزد مقاتل آمد و گفت: شخصی از من پرسید: رنگ سنگ اصحاب کهف چه بوده است و من ندانستم در جواب چه بگویم، مقاتل گفت: چرا نگفتی: رنگش خاکستری بوده است؟

! اگر می گفتم کسی نبود که بر تو ایراد بگیرد! ایراد علما بر حدیث مقاتل، در ایراد بر تفسیر او نیز اثر دارد، از این رو به او، صفت: کذاب متروک الحدیث ((۳۰۰)) داده اند.

مهمترین چیزی که باعث شد تادانشمندان او را در تفسیر متهم سازند و او را به این دلیل محکوم کنند، این بود که درباره خداوند، قایل به تجسیم و تشبیه بوده است، از این رو او را بدعتگذار دانسته اند. ((۳۰۱)) مقاتل در تفسیر (خود) از روایات اسرائیلی، کمک گرفته و بسیاری از اخبار و روایات را از منابع یهودی، و مسیحی نقل کرده است و او به دنبال این بود که به آن وسیله بتواند شیوه های اختصاری قرآن ((۳۰۲)) را تکمیل و میان آن دو،

جمع کند . ((۳۰۳)) ابوحاتم ، محمدبن حیان بستی ((۳۰۴)) می گوید : مقاتل ، دانش قرآن عزیز را که مطابق کتابهای یهود و نصارا بود از آنها می گرفت .

در بخشی از تفسیرش ، از خبرهای غیبی و غیب گویی نسبت به حوادث آینده ((۳۰۵)) و سخنان اسطوره ای درباره عالم وجود ، و مرگ و زندگی ((۳۰۶)) و نزدیکی قیامت و ظهور رجال بزرگ ، سخن می گوید . ((۳۰۷)) مقاتل کتابهای فراوانی درباره قرآن و تفسیر آن داشته است ، چنان که ابن ندیم گفته است .

((۳۰۸)) بعضی از کتابهایش اینهاست التفسیر الکبیر ، الناسخ والمنسوخ تفسیر خمسمائه آیه ((۳۰۹)) القراءات متشابه القرآن نوادر التفسیر الوجوه والنظائر الجوابات فی القرآن الرد علی القدریه الاقسام واللغات التقدیم والتاءخیر الایات والمتشابهات .

از این همه کتاب ، تنها سه کتاب باقی مانده که عبارتند از : الف تفسیر خمسمائه آیه من القرآن که درباره اوامر و نواهی است .

ب تفسیر القرآن که درباره معانی گوناگون در مورد کلمه های مفرد بحث می کند ، از قبیل ، هدی و کفر در موارد مختلفی از قرآن ((۳۱۰)) .

ج الوجوه والنظائر فی القرآن .

این کتاب نیز چاپ و تصحیح و منتشر نشده ، بلکه تاکنون همچنان به صورت خطی باقی مانده است .

((۳۱۱)) ابن جریر طبری از کتاب تفسیر مقاتل صرف نظر کرده و چیزی از آن نگرفته ، زیرا درباره آن ، شک داشته ، چنان که یاقوت حموی ((۳۱۲)) گفته است : (طبری) از تفسیری که مورد اعتمادش نبوده نامی نبرده ، از این رو در کتاب خود ، چیزی از کتاب محمدبن

سائب کلبی و (کتاب) مقاتل بن سلیمان و (کتاب) محمد بن عمر واقدی ذکر نکرده است، زیرا اینها نزد او از مثنونات بوده اند.

مفسران دیگر در خراسان

در خراسان (آن زمان) مفسران دیگری وجود داشتند که از شاگردان ضحاک بن مزاحم نبودند، بلکه شاگردان غیر او از مفسران بصری یا کوفی یا اهل مدینه بودند، که از جمله آنها، عطاء بن ابی مسلم بلخی و سپس دمشقی، در گذشته سال ۱۳۵ می باشد. ((۳۱۳)) و از کتابهایش یکی: الناسخ والمنسوخ ((۳۱۴)) و کتاب التفسیر و این، کتاب کوچکی است که یک نسخه از آن، باقی مانده و تا امروز چاپ نشده است، بلکه خطی و بدون تصحیح است.

((۳۱۵)) این کتاب از منابعی است که طبری از آن سودبرده است.

((۳۱۶)) از مفسران دیگر، ربیع بن انس بکری بصری، مروزی در گذشته ۱۳۹ ((۳۱۷)) می باشد.

روایات زیادی از او درباره تفسیر نقل شده است که آنها را از ابوعلیه، زیاد بن فیروز بصری، در گذشته سال ۹۰ ((۳۱۸)) گرفته، و برخی از آنها را ابن جریر طبری حفظ کرده است. ((۳۱۹))

فصل سوم: حدیث

صحابه محدث در خراسان

صحابه ای که در خراسان اقامت داشتند در...روایت حدیث، دارای اندوخته های گوناگونی بودند و بر حسب تفاوت در مصاحبت و ملازمت با رسول خدا(ص) بهره آنها در این باره نیز متفاوت بوده است.

اکثر آنها صحابه ای بوده اند که از مدینه به بصره منتقل و سپس در خراسان سکونت یافتند.

ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه و کتاب: تهذیب التهذیب نام شاگردان صحابه خراسانی و شهرهای دیگر را بیان کرده و زندگانی مشهورین آنها را نیز شرح داده است.

ابن سعد ذکر کرده است: صحابه ای که به خراسان منتقل شدند، شش نفر بوده اند،

((۳۲۰)) که یکی از آنان ، بریده بن حصیب اسلمی ، در گذشته به سال ۶۳ ((۳۲۱)) می باشد ، که ابن سعد ((۳۲۲)) درباره اش گفته است : (بریده) وقتی مسلمان شد که پیامبر(ص) در راه مهاجرت به مدینه بر او گذشت و او را به خواندن آیاتی چند از اول سوره مریم واداشت .

پس از جنگ احد به خدمت رسول خدا(ص) هجرت کرد ، بقیه سوره مریم را آموخت و در غزوات بعد با آن حضرت شرکت کرد و تاهنگام رحلت رسول خدا(ص) در مدینه باقی ماند .

وقتی که بصره فتح شد و جنبه شهری به خود گرفت ، بریده به آن جا رفت و خانه گرفت ، سپس برای جنگ به خراسان رفت ، و در (ولایت) مرو در دوران سلطنت یزید بن معاویه ، در گذشت و فرزندانش همان جا ماندند و سپس گروهی از آنها هجرت کردند و در بغداد فرود آمدند و در آن جا از دنیا رفتند .

ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را برمی شمارد ، می گوید : ((۳۲۳)) او از پیامبر(ص) روایت کرده است و دو پسرش ، عبدالله و سلیمان ، و نیز عبدالله بن اوس خزاعی و شعبی و ملیح بن اسامه و جزاینها ، از او روایت کرده اند .

ابن ابی حاتم رازی ، عبدالله بن موله قشیری را نیز اضافه کرده است .

((۳۲۴)) دیگر از صحابه ای که به خراسان منتقل شد ، ابو برزه اسلمی در گذشته سال ۶۵ می باشد . ((۳۲۵)) ابن سعد درباره اش گفته است .

((۳۲۶)) ابو برزه ، همان روزهای نخست مسلمان شد و در فتح مکه با رسول خدا(ص) بود و عبدالعزی بن خطل را آدر

حالی که وی خود را به پرده های کعبه آویزان کرده بود به قتل رساند .

اوپیوسته با رسول خدا(ص) بود ، وقتی که آن حضرت از دنیا رفت ، وی با بقیه مسلمانان به بصره انتقال یافت و برای خود خانه ای ساخت و بازماندگانی از خود در آن جا باقی گذاشت ، سپس در جنگ خراسان شرکت کرد و همان جا از دنیا رفت .

ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را بر می شمارد می گوید : ((۳۲۷)) ابوبرزه از پیامبر (ص) و از ابوبکر روایت نقل کرده است و کسانی که از او روایت نقل کرده اند اینها هستند : پسرش مغیره ، نوه اش منیه ، دختر عیدبن ابی برزه ، ابومنهل ریاحی ، ازرق بن قیس ، ابوعثمان هندی ، ابوعلیه ریاحی ، کنانه بن نعیم ، ابوزارع راسبی ، ابووضیء ، سعیدبن عبدالله بن جریر ، ابوسوارعدوی و ابوطالوت عبدالسلام بن ابوحازم و دیگران .

ابن اثیر ، این اشخاص را نیز افزوده است : حسن بصری ، عبدالله بن مطرف عامری بصری ، سعیدبن جهمان اسلمی بصری و عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی مروزی .

((۳۲۸)) دیگر از صحابه ای که به خراسان وارد شدند ، حکم بن عمرو غفاری ، در گذشته به سال ۵۰ است .

((۳۲۹)) ابن سعد می گوید ((۳۳۰)) حکم بن عمر و تاهنگام رحلت رسول خدا(ص) همراه وی بود ، سپس به بصره رفت و در آن جا ساکن شد ، زیادبن (ابیه) ابی سفیان او را به ولایت خراسان منصوب کرد ، او به آن سوی رفت و همچنان فرماندار آن سامان بود ، تا در خلافت

معاویه بن ابوسفیان در سال پنجاه از دنیا رفت .

ابن اثیر که به ذکر شاگردان حدیث ((۳۳۱)) وی پرداخته می گوید : اشخاصی که از حکم روایت کرده اند عبارتند از : حسن بصری ، ابن سیرین ، عبدالله بن صامت ، ابوشعثاء : جابر بن زید از دی بصری ، دلجه بن قیس وابوحاجب سواده بن عاصم غزی بصری .

دیگری عبدالرحمان بن سمره عبشمی ، در گذشته سال ۵۰ است .

((۳۳۲)) ابن سعد می گوید : ((۳۳۳)) عبدالرحمان به بصره رفت و آن جا باقی ماند واحادیثی از رسول خدا(ص) روایت کرد .

...

و عبدالله بن عامر او را در سیستان عامل خود قرار داد ، در خراسان جنگید و فتوحاتی به دست آورد ، سپس به بصره برگشت و در همان جا در سال ۵۰ از دنیا رفت ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را می شمارد ، می گوید : ((۳۳۴)) او خود از پیامبر اکرم(ص) و از معاذبن جبل روایت می کند ، و این کسان از او نقل می کنند : حیان بن عمیر ، عبدالرحمان بن ابی لیلا ، هسان بن کاهن ، حسن بصری ، ابولبید : لمازه بن زبار و دیگران ابن اثیر ، عمار بن ابی عمار مکی ، خانه زاد بنی هاشم را هم بر آنها افزوده است .

((۳۳۵)) دیگر از اهل حدیث در خراسان ، قثم بن عباس هاشمی ، در گذشته سال ۵۷ ، می باشد . ((۳۳۶)) ابن سعد می گوید : ((۳۳۷)) قثم (در حوالی) خراسان (با مخالفان) جنگید ، در حالی که سعید بن عثمان ، والی آن سامان بود ، و قثم در

شهر سمرقند ، از دنیا رفت .

ابن حجر عسقلانی که برخی از شاگردان حدیث او را نام می برد ، می گوید : ((۳۳۸)) قثم ، از پیامبر(ص) از برادر خودش ، فضل بن عباس روایت می کندو ابواسحاق سبعی از او روایت می کند .

آخرین نفر از محدثان خراسان ، عبدالرحمان بن یعمر دثلی است ، ((۳۳۹)) ابن حجر عسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۴۰)) او مکی و ساکن کوفه بود ، حدیث : الحج عرفه را که در آن داستانی ذکر شده و نیز حدیث : النهی عن الدباء والمزفت ((۳۴۱)) را از پیامبر(ص) نقل کرده است . . .

و در خراسان از دنیا رفت .

کثرت تابعین محدث در خراسان

صحابه ، برای روایت حدیث ، در خراسان ، گروه فراوانی از تابعان را جانشین خود ساختند .

ابن سعد درباره نامهای آنان ، تحقیقی تاریخی به عمل آورده و سرگذشت آنها را به طور همه جانبه پیگیری کرده ، اما آنها را در طبقه بندی ویژه ، قرار نداده است .

((۳۴۲)) ولی خلیفه بن خیاط آنها را به پنج طبقه تقسیم کرده است ((۳۴۳)) ، طبقه نخست و تعداد زیادی از طبقه دوم ، در زمان حکومت امویان زندگی می کردند ، اما بقیه افراد طبقه دوم و تمام طبقه سوم ، همزمان با دولت عباسی بودند .

بنابراین ، دو گروه اخیر ، دو دولت را درک کرده اند .

ابن حجر در کتابش : تهذیب التهذیب اساتید اهل حدیث از تابعین و شاگردان آنها را ذکر کرده است .

طبقات تابعین محدث در خراسان

طبقه نخست

طبقه نخست از تابعین محدث در خراسان پنج نفر را شامل می شود .

یکی از آنها یحیی بن یعمر عدوانی بصری ، مروزی ، در گذشته به سال ۱۲۹ یا پیش از آن است .

((۳۴۴)) ابن حجر عسقلانی گفته است : ((۳۴۵)) او از این اشخاص روایت نقل کرده است : عثمان ، علی ۷ ، عمار ، ابوذر ، ابوهریره ، ابوموسی اشعری ، ابوسعید خدری ، عایشه ، سلیمان بن سرد ، ابن عباس ، ابن عمر ، جابر بن سمره سوائی ، ابوالاسود دؤلی و گروهی دیگر ، اما کسانی که از وی روایت نقل می کنند ، عبارت اند از : یحیی بن عقیل ، سلیمان تیمی ، عبدالله بن بریده ، قتاده ، عکرمه ، عطاء خراسانی ، رکین بن ربیع ، عمر بن عطاء بن ابوالخوار ، عبدالله بن کلیب روسی

، ازرق بن قیس ، اسحاق بن سدید و جز اینها ، ابن سعد درباره یحیی بن یعمری گوید : ((۳۴۶)) او مورد وثوق بوده است .

دوم ابوقموص ، زید بن علی عبدی بصری خراسانی ((۳۴۷)) ابی حجر عسقلانی درباره او می گوید : ((۳۴۸)) او ، از این اشخاص روایت می کند : طلح بن عبیدالله و ابن عباس ، طلحه بن عمرو بصری و قیس بن نعمان اما این افراد از او روایت نقل می کنند : عوف بن ابی جمیله عبدی مصری ، حفص بن خالد و قتاده .

ابن سعد می گوید : ((۳۴۹)) او ، حدیث کم نقل کرده است .

و مورد اعتماد بوده است .

((۳۵۰)) سوم ، عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی مروزی ، در گذشته به سال یک صدوپانزده است .

((۳۵۱)) ابن حجر درباره اش می گوید : ((۳۵۲)) او از این افراد روایت نقل کرده است : از پدرش ، و ابن عباس ، ابن عمر ، عبدالله بن عمرو ، ابن مسعود ، عبدالله مغفل ، ابوموسی اشعری ، ابوهریره ، عایشه ، سمره بن جندب ، عمران بن حصین ، معاویه ، مغیره بن شعبه ، دغفل بن حنظله نسابه ، بشیر بن کعب ، حمید بن عبدالرحمان حمیری ، ابوالاسود دوئلی ، حنظله بن علی اسلمی ، ابن المسیب ، یحیی بن یعمر ، و گروهی دیگر و از او این گروه روایت می کنند : بشیرین مهاجر ، سهل بن بشیر ، ثواب بن عتبه ، حجیر بن عبدالله ، حسین بن ذکوان ، حسین بن واقد مروزی ، داود بن ابوالفرات و فرزندان او : سهل و صخر ،

سعید

جریری ، سعد بن عیبه ، عبدالله بن عطاء مکی ، ابوطیبه : عبدالله بن مسلم مروزی ، ابومنیب : عبیدالله بن عبدالله عتکی ، عثمان بن غیاث ، علی بن سیدین منجوف ، قتاده ، کهمس بن حسن ، مالک بن مغول ، محارب بن دثار ، مطر وراق ، ولید بن ثعلبه ، و جزاینها .

ابوحاتم رازی گفته است : (عبدالله بریده) مورد وثوق است .

((۳۵۳)) چهارم ، سلیمان بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ، در گذشته سال ۱۰۵ است .

((۳۵۴)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۵۵)) او از این اشخاص روایت کرده است : از پدرش ، عمران بن حصین ، عایشه ، یحیی بن یعمر ، همچنین اشخاص ذیل از او روایت کرده اند : علقمه بن مرثد ، المحارب بن دثار ، عبدالله بن عطاء ، قاسم بن مخیمه ، محمد بن حجاره ، غیلان بن جامع ، ابوسنان : ضرار بن مره ، محمد بن عبدالرحمان ، شیخ بقیه و جز اینها .

این شخص ، پیش صاحب نظران حدیث از برادرش دقیقتر و بلند مقامتر بوده است .

ابی سعد ، می گوید : ((۳۵۶)) وکیع گفته است : دانشمندان می گویند : سلیمان بن بریده ، در نقل حدیث از دو برادر خود صحیحتر و مطمئنتر بوده است .

پنجم از آنها ، ابومجلز ، لاحق بن حمید سدوسی بصری مروزی ، در گذشته به سال ۱۰۰ یا پس از آن بوده است .

((۳۵۷)) ابن حجر عسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۵۸)) او از این افراد روایت کرده است : ابوموسی اشعری ، حسن بن علی ۷ ، معاویه ، عمران بن حصین ، سمره

بن جندب ، ابن عباس ، مغیره بن شعبه ، حفصه ، ام سلمه ، انس ، جندب بن عبدالله ، سلمه بن کهیل ، قیس بن عبادہ و جز اینها ، و به طور مرسل از عمر بن خطاب و حذیفه نیز نقل کرده است .

اما کسانی که از ابومجلز روایت کرده اند ، این گروه اند .

قتاده انس بن سیرین ، ابوالتیاح ، سلیمان تیمی ، عاصم احوول ، حبیب بن شهید ، ابوهاشم رمانی ، عمران بن حدیر ، ابومکین :
نوح بن ربیعہ ، یزید بن حیان ، برادر مقاتل ، عماره بن ابی حفصه ، ابوجرییر : قاضی سیستان و جز اینها .

ابن سعد گفته است : ((۳۵۹)) (ابومجلز) موثق بوده و او را احادیثی است .

طبقه دوم

طبقه دوم از تابعین محدث در خراسان ۹ نفر بودند : از جمله آنها ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی ، در گذشته به سال ۱۰۵ است .

(که شرح حالش در پیش گذشت) .

ابن حجر عسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۶۰)) (ضحاک) از اشخاص زیر روایت کرده است : ابن عمر ، ابن عباس ، ابوهریره ، ابوسعید ، زید بن ارقم ، انس بن مالک (چون اینها از صحابه بودند ، ابن حجر با جمله معترضه توجه داده است که :
(برخی گفته اند شنیدن روایت او از صحابه ثابت نشده است .

از گروه زیر نیز روایت نقل کرده است : اسود بن یزید نخعی ، عبدالرحمان بن عوسجه ، عطاء ، ابوالاحوص جشمی و نزال بن سبره .

افرادی که نامشان می آید از او روایت نقل کرده اند : جویبر بن سعید ، حسن بن یحیی

بصری ، حکیم بن دیلم ، سلمه بن نبیط بن شریط ، ابو عیسی سلیمان بن کیسان ، عبدالرحمان بن عوسجه ، عبدالعزیز بن ابی رواد ، ابوروق : عطیه بن حارث همدانی ، اسماعیل بن ابی خالد ، علی بن حکم بنانی ، عماره بن ابی حفصه ، کثیر بن سلیم ، نهشل بن سعید ، ابوجناب یحیی بن ابی حیه کلبی ، مقاتل بن حیان نبطی ، واصل : مولی ابو عیینه ، ابومصلح : نصر بن مشا و گروهی دیگر .

ابوحاتم رازی در این باره می گوید : ((۳۶۱)) اوموثق و امین بوده است .

دیگری یزید بن ابی سعید نحوی ((۳۶۲)) از دی مروزی است که در سال ۱۳۱ به دست ابومسلم خراسانی کشته شد . ((۳۶۳)) زیرا وی را امر به معروف می کرد . ابن حجر عسقلانی درباره او گفته است : ((۳۶۴)) او از عکر مه ، مجاهد ، سلیمان و عبدالله : دو فرزند بریده ، روایت نقل می کند و این گروه از او روایت می کنند : حسین بن واقد ، ابو عصمت ، یسار معلم عبدالله بن سعد دشتکی ، حسن بن رشید عنبری ، محمد بن یسار ، و ابو حمزه سکری که همه اینها اهل مرو بودند .

ابن سعد می گوید ((۳۶۵)) او احادیث فراوانی دارد .

و ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۶۶)) اوصالح الحدیث بود . ((۳۶۷)) سوم مقاتل بن حیان نبطی بلخی ، در گذشته سال ۱۰۵ یا پیش از آن بوده است .

((۳۶۸)) ابن حجر درباره اش می گوید : ((۳۶۹)) او از گروهی روایت کرده که آنها عبارت اند از : عمه اش عمره ، سعید بن مسیب ، ابو برده بن ابوموسی ، عکر مه ، سالم

بن عبدالله بن عمر ، شهر بن حوشب ، قتاده ، مسلم بن هیصم ، ضحاک بن مزاحم ، عمر بن عبدالعزیز ، و کسانی دیگر .

کسانی که از او روایت می کنند عبارتند از : برادرش مصعب بن حیان ، علقمه بن مرثد ، شیب بن عبدالملک تیمی ، عبدالله بن مبارک ، بکر بن معروف ، ابراهیم بن ادهم ، خالد بن زیاد ترمذی ، حجاج بن حسان قیسی ، ابو عصمت نوح بن ابی مریم ، هارون ابو عمر ، عیسی بن موسی غنجر (بخاری و عبدالرحمان محمد محاربی و گروهی دیگر ((۳۷۰)).

او مورد اطمینان بوده است .

((۳۷۱)) چهارم از تابعین محدث در خراسان ، محمد بن زید علی بن عبدی بصری ، مروزی بوده است .

((۳۷۲)) ابن حجر عسقلانی گوید : ((۳۷۳)) او از این گروه روایت کرده است : سعید بن مسیب ، سعید بن جبیر ، ابراهیم نخعی ، ابوالاعین عبدی و ابو شریح .

اما کسانی که از او روایت کرده اند عبارتند از : اعمش ، مقاتل بن حیان ، معمر ، داود بن ابی الفرات ، علی بن حکم بنانی ، محمد بن عون خراسانی ، و علی بن ثابت انصاری ، ابو حاتم رازی ((۳۷۴)) او را صالح الحدیث می داند .

پنجم ، یعقوب بن قعقاع ازدی بصری مروزی می باشد . ((۳۷۵)) ابن حجر می گوید : ((۳۷۶)) او از حسن بصری ، عطاء ، قتاده ، ربیع بن انس ، مطروراق روایت نقل کرده است .

ولی ثوری و ابن المبارک ، از او روایت می کنند .

او ، شخصی مورد وثوق بود . ((۳۷۷))

ابن حجر ((۳۷۸)) ششم ، ربیع بن انس بکری ، بصری ، مروزی ، در گذشته به سال ۱۳۹ بوده

است .

عسقلانی می گوید : ((۳۷۹)) او از این افراد ، روایت نقل کرده : انس بن مالک ، ابوالعالیه ، حسن بصری ، صفوان بن محرز و دو پدر بزرگش : زید و زیاد ، و از ام سلمه به طور مرسل ، روایت نقل کرده و کسانی که از او روایت می کنند عبارت اند از : ابوجعفر رازی ، اعمش ، سلیمان تیمی ، سلیمان بن عامربرزی مروزی ، عیسی بن عبید کندی ، مقاتل بن حیان ، ابن المبارک ، و جز اینها ابوحاتم رازی او را صدوق بسیار راستگو خوانده است .

((۳۸۰)) هفتم : ابراهیم بن میمون ، صائغ ، مروزی ، که در سال ۱۳۱ به دست ابومسلم خراسانی به قتل رسید . ((۳۸۱)) زیرا او را پند می داد و با او به درشتی سخن می گفت : ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۸۲)) او ، از این گروه روایت نقل می کند : عطاء بن ابی رباح ، ابواسحاق سبیعی ، ابوزهر : محمد بن مسلم اسدی مکی (نافع غلام ابن عمر) و جز اینها کسانی که از ابراهیم روایت می کنند ، عبارت اند از : داود بن ابوالفرات ، حسان بن ابراهیم کرمانی ، ابوحمزه سکری ، و جز اینها ((۳۸۳)) او موثق بوده است و بر ظاهر حدیث او عیبی نیست ((۳۸۴)) .

هشتم ، محمد بن ثابت ((۳۸۵)) عبدی بصری مروزی ((۳۸۶)) .

ابن سعد می گوید : ((۳۸۷)) او از ابوالمتوکل : علی بن داود ناجی بصری روایت می کند ، و عبدالله مبارک و جز او از وی نقل روایت می کنند .

ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۸۸)) بر

ظاهر حدیث او عیبی نیست .

نهمین محدث از طبقات تابعین در خراسان ، غالب بن سلیمان ((۳۸۹)) عتکی جهضمی ، بصری خراسانی بوده است .

((۳۹۰)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۹۱)) جماعتی که از آنها روایت نقل می کنند عبارت اند از : کثیر بن زیاد برسانی ازدی بصری بلخی ، ابراهیم بن ابی حره نصیبی مکی ، ضحاک بن مزاحم ، یحیی بن عقیل بصری مروزی .

اما گروهی که از او روایت می کنند عبارت اند از : جریر بن حزم ازدی بصری و پسرش وهب بن جریر ، حماد بن زید ازدی بصری ، عبدالوارث بن سعید بن ذکوان تمیمی بصری ، سلیمان بن حرب ازدی بصری و جز اینها ((۳۹۲)) ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۹۳)) او مورد وثوق بوده .

طبقه سوم

طبقه سوم از تابعین محدث در خراسان شامل یازده نفر می شوند .

که یکی از آنها ، عبید بن سلیمان باهلی کوفی مروزی بوده است .

((۳۹۴)) ابوحاتم رازی گفته است : ((۳۹۵)) این شخص از ضحاک بن مزاحم روایت می کند و کسانی که از او روایت می کنند عبارت اند از : ابومیله : یحیی ، پسر واضح انصاری مروزی ، زید بن حباب عکلی خراسانی کوفی ، ابومعاذ ، فضل بن خالد نحوی مروزی ، ابوحاتم رازی گوید : ((۳۹۶)) اشکالی در او نیست و نیز گفته است : ((۳۹۷)) عبید بن سلیمان نزد من محبوبتر از جویر است .

یحیی بن معین گفته است .

((۳۹۸)) جویر نزد من محبوبتر از عبید بن سلیمان است .

دوم از آنها ، ابوالمنیب عیسی بن عبید کندی مروزی بوده است .

((۳۹۹)) ابن حجر عسقلانی گوید : ((۴۰۰)) وی از این افراد روایت نقل

می کند : دو عمویش معبد و عمرو ، پسران مالک ، عبدالله بن بریده ، عییدالله (غلام عمر بن مسلم) ، غیلان بن عبدالله العامری ، ربیع بن انس ، ابومجلز ، یحیی بن سعید انصاری ، و جز اینها .

آنها که از وی روایت می کنند عبارت اند از : عبدالعزیز بن ابوزمه مروزی ، فضل بن موسی سینانی مروزی ، عیسی بن موسی غنجر ، ابوتمیمه ، علاء بن عمران ، عبدالله بن عثمان مروزی ، نعیم بن حماد مروزی و گروهی غیر از اینها .

ابن سعد گوید : ((۴۰۱)) او را احادیث فراوانی است .

ابوزرعه نیز گفته است .

((۴۰۲)) در ظاهر ایرادی بر او نیست .

سوم از آنها حسین بن واقد (غلام عبدالله بن عامر مروزی) در گذشته به سال ۱۵۷ یا پس از آن ، است . . ((۴۰۳)) ابن حجر ، می گوید : ((۴۰۴)) کسانی که از آنها روایت می کنند عبارت اند از : عبدالله بن بریده ، ثابت بنانی ، ثمامه بن عبدالله پسرانس ، ابواسحاق سیعی ، ابوزبیر : محمد بن مسلم اسدی مکی ، عمرو بن دینار ، ابو غالب دوست ابوامامه ، ایوب سختیانی ، ایوب بن خوط و جز اینها .

و کسانی که از او روایت کرده اند ، عبارت اند از : اعمش ، در حالی که اعمش از او بزرگتر بوده است و نیز فضل بن موسی سینانی و دو فرزندش : علی و علاء دو فرزند حسین و علی بن حسن بن شقیق و ابوتمیمه ، وزید بن حباب خراسانی کوفی و عبدالله بن مبارک و جز اینها .

ابن سعد می گوید : ((۴۰۵)) او حسن الحدیث است .

((۴۰۶)) چهارم

، صالح بن ابی جبیر ، (غلام حکم بن عمرو غفاری مروزی) ((۴۰۷)).

ابن حجر می گوید : ((۴۰۸)) او از پدرش روایت می کند و فضل بن موسی سینانی و ابومیله ، یحیی بن واضح از او نقل روایت می کنند .

صالح ، مردی مورد وثوق بوده است .

((۴۰۹)) پنجم ابومنیب ، عبدالله بن عبدالله هروی مروزی ، ((۴۱۰)) ابن حجر عسقلانی گفته است : ((۴۱۱)) وی از این اشخاص روایت نقل کرده است : عبدالله بن بریده ، عکرمه ، سعید بن جبیر ، عمر بن عبدالعزیز و جز اینها ، و این گروه از او روایت کرده اند : زید بن حباب ، عبدالعزیز بن ابی رزمه ، فضل بن موسی ، ابومیله ، علی بن حسن بن شقیق ، عبدان ، که عبارت است از عبدالله بن عثمان عتکی مروزی ، و جز اینها .

ابوحاتم رازی گوید : ((۴۱۲)) او صالح الحدیث بوده است .

((۴۱۳)) ششم عبدالمؤمن بن خالد حنفی مروزی است .

((۴۱۴)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۴۱۵)) او از این افراد نقل روایت می کند : حسن بصری ، ابن بریده ، صلت بن ایاس حنفی ، عکرمه ، نجه بن نفع حنفی ، یحیی بن عقیل خزاعی بصری مروزی و جز اینها .

و کسانی که از او نقل روایت می کنند این افرادند : ابومیله یحیی بن واضح ، زید بن حباب خراسانی کوفی ، فضل بن موسی سنانی مروزی ، محمد بن فضل بن عطیه کوفی بخاری ، حاتم بن یوسف حلاب ، نعیم بن حماد خزاعی مروزی و دیگران .

ابوحاتم رازی درباره عبدالمؤمن می گوید : ((۴۱۶)) اشکالی در او

نیست .

هفتم عبدالرحمان بن ثابت بن ثوبان عنسی بلخی شامی در گذشته به سال ۱۶۵ ((۴۱۷)) می باشد ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۴۱۸)) او از این افراد روایت نقل کرده است : پدرش ، و عبده بن ابولبانه کوفی دمشقی ، حسان بن عطیه محاربی دمشقی ، حسن بن ابجر ، علاءبن عبدالرحمان حرقی جهنی مدنی ، ابوزبیرمحمدبن مسلم مکی ، زهری ، عبدالله بن فضل هاشمی مدنی ، عطاءبن ابی ریاح ، عطاءبن قره سلولی دمشقی ، عمروبن دینار و گروهی دیگر .

و کسانی که از او روایت نقل می کنند عبارت اند از : ولیدبن مسلم دمشقی ، زیدبن حباب خراسانی کوفی ، بقیه بن ولید کلاعی حمصی ، علی بن ثابت جزری ، ابونظر سالم بن ابوامیه مدنی ، عثمان بن سعید حمصی ، ابوخلید عتبه بن حماد دمشقی ، ابوعمار عقدی بصری ، زیدبن یحیی بن عبید خزاعی دمشقی ، ابومغیره خولانی حمصی ، محمدبن یوسف فریابی ، علی بن عیاش اهلانانی حمصی ، علی بن جعد جوهری بغدادی و دیگران .

یحیی بن معین می گوید : ((۴۱۹)) او در نقل حدیث شایسته بوده .

ابوحاتم رازی گوید : ((۴۲۰)) او ثقه بوده است عقاید به قدریه ، اندکی در اوتاءثیر گذاشته و در آخر عمر ، عقلش متغیر شده ، ولی در حدیث ، راست گفتار بوده است .

((۴۲۱)) هشتم : نصربن مشارس خراسانی ، ((۴۲۲)) ابن حجر عسقلانی ((۴۲۳)) گوید : او از ضحاک بن مزاحم روایت کرده و با او مصاحبت داشته است .

این افراد از او روایت نقل کرده اند : وکیع ، عمر بن هارون بلخی ، یسار بن قیراط ، خالد بن

سلیمان ، نصر بن شمیل مازنی مروزی .

او فردی مورد وثوق بوده است .

((۴۲۴)) نهم : حسن بن یحیی بصری مروزی ، ((۴۲۵)) ابن ابی حاتم رازی گوید : ((۴۲۶)) او از این افراد روایت کرده است : ضحاک بن مزاحم ، عکرمه (غلام ابن عباس) کثیر بن زیاد برسانی ازدی بصری بلخی و ابن المبارک از او روایت نقل می کند . یحیی بن معین ((۴۲۷)) می گوید : حسن بن یحیی ، ثقه بوده است .

دهم : خارجه بن مصعب ضبعی سرخسی ، در گذشته به سال ۱۶۸ ، ((۴۲۸)) می باشد .

ابن حجر می گوید : ((۴۲۹)) او ، از این افراد روایت کرده است : زید فرزند اسلم عدوی مدنی ، سهل بن ابوصالح ، ((۴۳۰)) ابوحازم سلمه بن دینار مدنی ، بکیر بن اشبح مدنی ، خالد حذاء ، شریک بن عبدالله بن ابونمرمدنی ، عاصم احول بصری ، عمر و بن دینار بصری : قهرمان آل زبیر ، مالک بن انس مدنی ، ابوحنیفه : نعمان بن ثابت تیمی کوفی ، یونس بن یزید ایللی ، یونس بن عبید بن دینار عبدی بصری و دیگران .

کسانی که از خارجه روایت کرده اند عبارت اند از : ثوری سفیان بن سعید کوفی که این شخص پیش از استادش از دنیا رفت .

همچنین ابوداود طیالسی بصری ، علی بن حسن بن شقیق مروزی ، زید بن حباب عکلی خراسانی کوفی ، شبابه بن سوار خراسانی مدائنی ، عبدالرحمان بن مهدی عنبری بصری ، ابوبدر : شجاع بن ولید سکونی کوفی ، وکیع بن جراح رؤاسی کوفی ، یحیی بن یحیی نیشابوری ، نعیم بن حماد خزاعی مروزی و جز اینها

ابن سعد می گوید: ((۴۳۱)) مردم از نقل حدیث او پرهیز و حدیثش را ترک کرده اند .

بخاری گفته است: ((۴۳۲)) او در نقل حدیث از غیاث بن ابراهیم راه تدلیس می پیمود و حدیث صحیح او را از غیر آن فرق نمی گذاشت .

ابوحاتم رازی گوید: ((۴۳۳)) حدیثش مورد تردید است و قوی نیست و سخن او را می نویسند ولی به آن ، استدلال نمی کنند . . .

البته دروغ هم نیست .

یحیی بن یحیی می گوید: ((۴۳۴)) سخن خارجه نزد ما ، از استقامت برخوردار است و جز احادیثی را که از سوی غیاث بن ابراهیم جعل می کرده بقیه اش قابل انکار نیست ، چرا که ما احادیث ساختگی او را می شناسیم بنابراین متعرض آنها نمی شویم .

علت این که مردم از سخنان او پرهیز می کنند این است که او از طایفه مرجئه بوده و عقیده به ارجاء داشته و نیز این که از اصحاب راء بوده است .

((۴۳۵)) یازدهم: ابراهیم بن طهمان هروی نیشابوری بغدادی و سپس مکی ، در گذشته به سال یکصد و شصت و سه یا پس از آن است ، ((۴۳۶)) خطیب بغدادی می گوید: ابراهیم گروهی از تابعان را ملاقات و از آنها اخذ حدیث کرده ، از قبیل عبدالله بن دینار ، (غلام ابن عمر) ابوزبیر: محمد بن مسلم قرشی ، عمرو بن دینار بصری ، ابوحازم اعرج مدنی ، ابواسحاق سبیعی همدانی کوفی ، یحیی بن سعید انصاری مدنی ، سماک بن حرب ذهلی بکری کوفی ، محمد بن زید قرشی مدنی ، ثابت بنانی بصری ، موسی بن عقبه مدنی ، و

گروه بسیاری پس از اینها کسانی که از او روایت نقل کرده اند از این قرارند: صفوان بن سلیم مدنی، ابوحنیفه: نعمان بن ثابت کوفی، عبدالله بن مبارک مروزی، سفیان بن عیینه کوفی و سپس مکی، خالد بن نزار غسانی ائیلی، وکیع بن جراح رؤاسی کوفی، ابومعاویه: ضریر کوفی، عبدالرحمان بن مهدی عنبری بصری، ابوعامر عقدی بصری، محمد بن سابق تمیمی کوفی، یحیی بن ابوبکر اسدی قیسی کوفی کرمانی سپس بغدادی و جزاینها. ((۴۳۷)) یحیی بن اکثم گفته است: ((۴۳۸)) ابراهیم بن طهمان از با فضیلت ترین و مطمئن ترین محدثان خراسان و عراق و حجاز و از جنبه علمی با ارزشترین آنها بوده است.

اسحاق بن راهویه، می گوید: ((۴۳۹)) او، صحیح الحدیث، حسن الروایه، کثیر السماع بود ((۴۴۰)) و در خراسان کسی از او بیشتر حدیث نداشته است.

او از نخستین کسانی بوده که به ضبط حدیث در خراسان پرداخته است.

احمد بن سیار بن ایوب مروزی گفته است: ((۴۴۱)) ابراهیم، با مردم همنشینی داشت (حدیث) بسیار نوشت و نوشته هایش را مرتب ساخت و روایاتش مورد اتهام واقع نشد، شاگردانش نیز از او روایت نوشته اند. ((۴۴۲))

محدثان دیگر در خراسان

کسانی که تاکنون نام بردیم مشهورترین محدثان از تابعان در خراسان در دوره بنی امیه بودند، اما در کنار آنان محدثان دیگری نیز به چشم می خورند که در روایت و ضبط نسبت به آنان و نیز از نظر منزلت و مقام از آنان پایین تر بوده اند که نام آنها در کتب طبقات از قبیل تاریخ الکبیر

تألیف بخاری و الجرح و التعديل از ابن ابی حاتم رازی و میزان الاعتدال از ذهبی و لسان المیزان و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ، تألیف ابن حجر عسقلانی پراکنده است .

فصل چهارم : فقه و احکام

فقه‌های صحابه در خراسان

در زمان صحابه پیامبر(ص) فقه ، بر علم دین و شناختن حلال و حرام و قدرت و توانایی بر فتوا و قضای داوری اطلاق می شد و در زمان تابعان نیز همین معانی رادر برمی گرفت .

((۴۴۳)) صحابه ای که به منظور جنگ یا فرمانروایی به خراسان اعزام می شدند ، نسبت به آیات احکام و سخنان رسول اکرم (ص) و روش آن حضرت و نیز درباره جنگهای خلفای راشدین و سیره آنان ، آگاه بودند و راههای پیروزی و روش مدیریت را که بویژه از مشارکت در فتح بصره و کوفه به دست آورده بودند ، خوب می دانستند و در بسیاری از مشکلات که هنگام فتح خراسان یا پس از آن برایشان به وجود آمد به فصل خصومت و رفع نزاع پرداختند ، امور مالی از قبیل خراج و جزیه را نظم دادند و پایه های داد و ستد عرب با اهالی خراسان و ارتباطات برخی از آنها را با برخی ، بنا نهادند ، چنان که در نوشته های مربوط به جنگ و صلحنامه هایی که میان دو گروه نوشته شده ، اطلاعات دقیقی راجع به این امور به چشم می خورد . ((۴۴۴)) شاید ، حکم بن عمرو غفاری بصری مروزی ، در گذشته به سال ۵۰ ((۴۴۵)) مشهورترین فقیه از صحابه ای باشد که در آغاز دولت اموی ولایت حکومت خراسان را ، بر عهده داشت .

او در حکومت از کتاب و سنت پیروی

می کرد و در قضا و داوری از آن دو خارج نمی شد و آیا هیچ دلیلی بر این مطلب روشنتر از این می شود که طلا و نقره غنایم جنگی را برای معاویه بن ابی سفیان نفرستاد و لشکریان اسلامی را از حقی که در آن داشتند ، محروم نکرد ؟

ابن سعد روایت کرده است : ((۴۴۶)) زیاد بن ابیه حکم بن عمرو را به خراسان فرستاد ، آنها فتوحاتی انجام دادند و ثروت‌های فراوانی به غنیمت گرفتند پس زیاد به حکم چنین نوشت : آگاه باش ! فرمانروای مؤمنان (معاویه) به من نوشته است که طلا و نقره ها را برای او بفرستم ، بنابراین پولها را میان مردم تقسیم مکن .

حکم بن عمرو در پاسخ زیاد نوشت : درود بر تو ، تو از نامه امیر ، برای من نوشتی ، اما من ، کتاب خدا را پیش از کتاب امیر ، یافته ام ، به خداسوگند اگر تمام آسمانها وزمین به روی بنده ای بسته و تاریک شوند و او تقوای الهی را پیشه کند ، خداوند او را نجات می دهد درود بر تو ، آن گاه رو به مردم کرد و گفت : بشتابید غنایم خودتان را تقسیم کنید .

فقهای تابعین در خراسان

به دنبال فقهای صحابه در خراسان ، گروه زیادی از فقهای تابعین ، جزء رجال حکومت بنی امیه و کسانی که هر دو دولت : اموی و عباسی را درک کرده بودند ، به میدان آمدند .

اینها دو گروه بودند : گروه نخست ، تمام همت خود را در تعلیم ، آموزش و راءی و فتوا منحصر ساختند و از مداخله در امور

حکومتی و سیاسی خودداری کردند که از جمله آنها، ابومجلز، لاحق بن حمید سدوسی بصری مروزی ((۴۴۷)) در گذشته به سال ۱۰۰ یا پس از آن می باشد که فقیهی معتمد بود. ((۴۴۸)) دیگر ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی، در گذشته سال ۱۰۵ می باشد که فقیهی بزرگ و شایسته ذکر بود. ((۴۴۹)) سوم: ابراهیم بن میمون صائغ مروزی، ((۴۵۰)) مقتول در سال ۱۳۱ است که فقیهی فاضل بود. ((۴۵۱)) چهارم، عطاء بن ابومسلم بلخی، سپس دمشقی، ((۴۵۲)) در گذشته ۱۳۵ که فقیهی برجسته بود. ((۴۵۳)) او می گفت: به نظر من بهترین کارهایم نشر دانش است.

((۴۵۴)) پنجم: خارجه بن مصعب ضبعی سرخسی ((۴۵۵)) در گذشته به سال ۱۶۸ است.

او فقیهترین مردم خراسان و محبوبترین فرد در نزد آنها بود. ((۴۵۶)) گروه دوم از فقهای تابعین در خراسان کسانی بودند که آموزش علم و عمل را با کارهای دولتی جمع کردند و بیشتر آنان متصدی منصب قضا و داوری شدند که از جمله آنان یکی، سلیمان بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ((۴۵۷)) در گذشته سال ۱۰۵ است که قاضی مرو بود. ((۴۵۸)) دوم: عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ((۴۵۹)) است که در سال ۱۱۰ در گذشت و قاضی مرو بود. ((۴۶۰)) سوم: یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی ((۴۶۱)) در گذشته به سال ۱۲۹ یا پیش از آن می باشد.

وی دانشمندی امین بود و فقه و احکام از او روایت می شد. ((۴۶۲)) و قاضی مرو بود، ((۴۶۳)) بلکه گفته شده است: قاضی تمام خراسان

بود: ((۴۶۴)) در بیشتر شهرهای خراسان از قبیل نیشابور، مرو و هرات، قضاوت داشت، ((۴۶۵)) و گروهی نماینده داشت.

((۴۶۶)) ابوطیب مروزی گوید: ((۴۶۷)) یحیی بن یعمر را دیدم که در مرو، قضاوت می کرد و فراوان او رامی دیدم که میان کوچه و بازار به داوری می پرداخت و گاهی همچنان که برالاغش سوار بود و دو نفر به داوری می آمدند در همان حال میان آنها قضاوت می کرد.

ابن سعد گوید: ((۴۶۸)) او با شاهد و سوگند داوری می کرد.

چهارم: محمدبن ثابت بن عمرو انصاری بصری مروزی، ((۴۶۹)) در گذشته به سال ۱۴۷ یا پس از آن که قاضی مرو بود. ((۴۷۰)) پنجم: حسین بن واقد، ((۴۷۱)) (غلام عبدالله بن عامر مروزی) در گذشته به سال ۱۵۷ یا پس از آن می باشد که قاضی مرو بود. ((۴۷۲)) ششم: محمد نخعی ((۴۷۳)) که ابن سعد گوید: ((۴۷۴)) متصدی کار قضا در مرو بود.

هفتم: محمدبن زیدبن علی عبدی بصری مروزی، ((۴۷۵)) قاضی مرو بود. ((۴۷۶)) هشتم: یعقوب بن قعقاع ازدی بصری مروزی، ((۴۷۷)) او نیز قاضی مرو بود. ((۴۷۸)) نهم: عبدالمؤمن بن خالد عبدی مروزی، ((۴۷۹)) او هم قضاوت مرو را به عهده داشت.

((۴۸۰)) دهم: عبدالله بن حسین بصری خراسانی، ((۴۸۱)) او قاضی سیستان ((۴۸۲)) و قایل به قیاس بود. ((۴۸۳))

مذهب فقهای خراسان درباره فتوا

با این که این فقها بزرگترین فقهای خراسان در عهد بنی امیه بودند ملاحظه می کنید که در شرح حال آنان در منابعی که نسبت به فتاوی آنان اعتماد

کرده باشند و یا از چگونگی احکامی که از سوی آنها صادر شده ، ذکری به میان نیامده است ، مگر آنچه در شرح حال حکم بن عمرو غفاری بصری مروزی آمده که اودر فتوا به قرآن استناد می کرد و همچنین درباره یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی که وی نیز در قضاوت از طریق قسم و شاهد ، حکم می داد و درباره عبدالله بن حسین ازدی بصری خراسانی آمده است که او هم در حکم ، از قیاس استفاده می کرده است و به نظر می رسد که بیشتر ایشان اهل حدیث بودند نه اهل رای به این دلیل در شرح حال آنها توجه به این نشده که آنها با احکام گذشته فقهای پیشین مخالف بودند ، همان طور که به این نکته اشاره نشده است که آنان باید اندیشه خود را به کار می گرفتند و در مسائلی که به آنها عرضه می شد بخوبی اجتهاد می کردند .

سخن پایانی

در دوران بنی امیه ، آموزشهای دینی در سرزمین خراسان از شکوفایی نیرومندی برخوردار بود .

آغازگر برخی از این آموزشها که پایه اصلی آن را بنا نهادند ، همان صحابه ای بودند که در خراسان اقامت داشتند ، اما تابعانی که جانشین آنها شدند آهمان کسانی که آن را گسترش دادند و بر عمق آن افزودند ، گروهی پس از گروهی به تعلیم قرائت و تفسیر قرآن و نقل حدیث و آموزش احکام فقهی پرداختند و در میان آنها برخی دانشمندان برجسته بودند که نسبت به این تعلیمات شناخت دقیقی داشتند و با علمای بلاد دیگر برابری کردند و در هیچ فرعی از

فروع از آنها عقب نبودند .

ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی و یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی بزرگترین قراء خراسان و درخشنده ترین آنها در دوران بنی امیه بودند و شاگردان بسیاری ، دانش قرائت را از این دو آموختند و در باب حروف قرآن نیز از این دودانشمند ، روایاتی وارد شده است و دانشمندان دیگر نیز قرائت این دو را نقل کرده و به تشریح صورتهای مختلف و توضیح مشکلات آنها پرداخته اند . ضحاک (علاوه بر علم قرائت) از معروفترین مفسران و معتبرترین آنها در خراسان این دوران نیز بود ، بلکه او اسوه تفسیر و منبع آن بود ، از این رو می توان گفت : وی نخستین کسی است که منتهای تلاش خود را در این باره انجام داد و به آموزش آن همت گماشت .

او فقط روایات صحیح را مورد بحث قرار می داد و به روایات ضعیف اعتنایی نداشت ، از روایات اسرائیلی بکلی دوری می کرد او از کسانی بود که تفسیر لغوی و ادبی قرآن را پایه گذاری و استوار ساختند .

او در این باره پیرو عبدالله بن عباس بود و تفسیرش را از سعید بن جبیر اسدی کوفی اخذ کرد .

تفسیر ضحاک را شاگردان فراوانش در خراسان منتشر کردند و اکثر آنها اصرار داشتند که فقط از تفسیر او روایت کنند و تفسیر او را با تفسیر دیگران نیامیزند ، جز مقاتل بن سلیمان بلخی که با روش استاد و ویژگیهای وی از تحقیق و احتیاط مخالفت کرد ، از این رو به جعل و دروغ پردازی متهم شد و به روایات اسرائیلی بسیار دل بسته شد ، و هدفش را بر این

قرار داد که میان نص قرآن و روایات یهودی و نصرانی جمع کند .

بیشتر صحابه و تابعانی که در خراسان اقامت داشتند در خصوص نقل حدیث در این دوران بهره فراوانی بردند آنان در شهرهای بزرگ خراسان که عربها در آنها استقرار یافته و متوطن شده بودند ، پراکنده شدند یا در حوالی و اطراف آن اقامت گزیدند و مسجدهای آن مکانها را مرکز تدریس و تعلیم قرار دادند و برخی از اهل خراسان که اسلام اختیار کردند و عربی آموختند در این حلقه های درس شرکت کردند و در علم حدیث دارای شناخت شدند و در علم و دانش منزلت و مقام به دست آوردند .

گروه عمده ای از محدثان در خراسان از نظر مالی تنگدست ، اما در نقل روایت دقیق بودند و بهتر آن می دانستند که علم را شفاهی از زبان اساتید کسب کنند ، تا این که آن را از کتابها بیاموزند ، چنان که روایت حدیث و حفظ آن را برنوشتن و جمع آوریش ترجیح می دادند ، به جز ابراهیم بن طهمان هروی نیشابوری که فردی متمول و ثروتمند بود که هم روایت حدیث را نقل می کرد و هم آن را می نوشت .

در عصر اموی ، فقهای صحابه و تابعین که به خراسان آمده بودند ، درباره احکام فقهی و قضا و داوری میان مردم تاءثیر بسزایی داشتند و این گروه به دودسته تقسیم می شدند ، برخی ، ویژه تحقیق ، مطالعه و فتوا و بیان احکام بودند و دسته دوم امور آموزش و تعلیم و نیز منصب قضاوت و داوری را به عهده داشتند . بیشتر آنان از فقیهان مورد

اعتماد بودند و در بیان احکام به کتاب خدا و سنت رسولش (ص) مراجعه می کردند و سخت به این دو، پایبند بودند .

منابع

۱ الاتقان فی علوم القرآن ، تالیف جلال الدین ، عبدالرحمان فرزند ابوبکر سیوطی (متوفای ۹۱۱ ه) چاپ : مکتبه ثقفیه ، بیروت ۱۹۷۳ م .

۲ اخبار الدوله العباسیه ، مؤلف نامعلوم و از رجال قرن سوم بوده ، به تحقیق دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطلبی ، چاپ : دار الطلیعه بیروت ۱۹۷۱ م .

۳ اخبار النحویین البصریین ، تالیف ابوسعید ، حسن بن عبدالله سیرافی (متوفای ۳۶۸ ه) چاپ : المطبعه الکاتولیکیه ، بیروت ۱۹۳۶ م .

۴ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ، تالیف ابوعمر ، یوسف بن عبدالله بن عبدالبر (متوفای ۴۶۳ ه) تحقیق محمد علی بجاوی . چاپ : مکتبه نهضه مصر ، قاهره .

۵ اسد الغابه فی معرفه الصحابه ، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر (متوفای ۶۳۰ ه) نشر مکتبه الاسلامیه ، بیروت .

۶ الاصابه فی تمییز الصحابه ، تالیف ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ ه) چاپ مطبعه ، السعاده ، مصر ۱۳۲۸ ه .

۷ انباء الرواه علی ابنه النجاه ، تالیف ابوالحسن علی بن یوسف قفطی ، (متوفای ۶۴۶ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم . چاپ : دارالکتب المصریه ، قاهره .

۸ البحر المحیط ، تالیف ابو حیان ، محمد بن یوسف بن علی اندلسی (متوفای ۷۵۴ ه) چاپ : مکتبه النصر الحدیثه ، ریاض .

۹ البدء و التاریخ ، تالیف مطهر بن طاهر مقدسی (در گذشته نیمه دوم سده چهارم) .

کلمان هواز ، اقدام به نشر آن کرده است .

چاپ پاریس ، ۱۸۹۹ م .

۱۰ البدايه و النهايه فی التاریخ ، تالیف ابوالفداء اسماعیل

بن عمرو بن كثير (متوفى ٧٧٤هـ) چاپ : مكتبة المعارف ، بيروت ١٩٦٦ م .

١١ بغيه الوعاه فى طبقات اللغويين و النحاه ، جلال الدين ، عبدالرحمان بن ابوبكرسيوطى متوفى ٩١١هـ) چاپ : دار المعرفه ، بيروت .

١٢ تاريخ الادب العربى ، تاءليف كارل بروكلمان ، ترجمه عربى ، چاپ : دارالمعارف ، مصر .

١٣ تاريخ بغداد ، ابوبكر ، احمد بن على بن ثابت بغدادى (متوفى ٤٦٣هـ) چاپ : مكتبة الخانجى ، مصر ١٩٣١ م .

١٤ تاريخ التراث العربى ، تاءليف دكتور فؤاد سزگين ، جلد اول ، بخش اول ، ترجمه عربى ، به قلم دكتور ابوالفضل فهمى ، چاپ : الهيئه المصريه العامه للتاءليف والنشر ، قاهره / ١٩٧١ م .

١٥ تاريخ خليفه بن خياط ، تاءليف خليفه بن خياط عصفري (متوفى ٢٤٠هـ) به تصحيح دكتور سهيل زكار ، چاپ : وزارت فرهنگ ، دمشق ١٩٦٨ م .

١٦ تاريخ الرسل و الملوك ، تاءليف ابوجعفر محمد بن جرير طبرى (متوفى ٣١٠هـ) به تصحيح محمد ابوالفضل ، ابراهيم .
چاپ : دارالمعارف ، مصر .

١٧ التاريخ الكبير ، تاءليف ابوعبدالله ، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بخارى (متوفى ٢٥٦هـ) چاپ : حيدرآباد دكن ، هند ١٣٦١ هـ .

١٨ تذکره الحفاظ ، تاءليف ابوعبدالله ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (متوفى ٧٤٨هـ) چاپ : حيدرآباد دكن ، هند .

١٩ تقريب التهذيب ، تاءليف ابوالفضل ، احمد بن على بن حجر عسقلانى ، به تصحيح عبدالوهاب عبداللطيف (ت ٨٥٢هـ) چاپ : دارالمعرفه ، بيروت ١٩٧٥ م .

٢٠ تهذيب التهذيب ، تاءليف ابوالفضل احمد بن على بن حجر عسقلانى ، (ت ٨٥٢هـ) چاپ : دار صادر ،

بيروت ، ١٩٦٨ م .

٢١ جامع البيان فى تفسير القرآن ، تاءليف ابوجعفر محمدبن جرير طبرى (متوفى ٣١٠هـ) چاپ : دارالمعرفه ، بيروت ١٩٧٨ م .

٢٢ الجرح والتعديل ، تاءليف ابومحمد عبدالرحمان بن ابوحاتم رازى (ت ٣٢٧هـ) چاپ : حيدرآباد دکن ، هند ١٩٥٢ م .

٢٣ جمهره رسائل العرب ، احمد زكى صفوت ، چاپ : مكتبه مصطفى البابى الحلبي واولاده ، مصر ١٩٣٣ م .

٢٤ حليه الاولياء و طبقات الاصفياء ، تاءليف ابونعيم ، احمدبن عبدالله اصفهاني (ت ٤٣٠هـ) چاپ : دارالكتاب العربى ، بيروت ١٩٦٧ م .

٢٥ حياه الحيوان الكبرى ، تاءليف كمال الدين محمدبن موسى دميرى (ت ٨٠٨هـ) چاپ : المكتبه الاسلاميه ، بيروت .

٢٦ شذرات الذهب فى اخبار من ذهب ، تاءليف ابوالفلاح عبدالحى بن عمادحنبلى (ت ١٠٨٩هـ) چاپ : المكتب التجارى للطباعه و النشر ، بيروت .

٢٧ الشعر العربى بخراسان فى العصر الاموى ، تاءليف دكتور حسين عطوان ، چاپ : دار الجليل ، بيروت ١٩٧٤ م .

٢٨ ضحى الاسلام ، تاءليف احمد امين ، چاپ دار الكتاب العربى ، بيروت .

٢٩ طبقات خليفه بن خياط ، تاءليف خليفه بن خياط عصفري ، (ت ٢٤٠هـ) تصحيح دكتور سهيل زكار ، چاپ : وزارت فرهنگ دمشق ، ١٩٦٦ م .

٣٠ الطبقات الكبرى ، تاءليف محمدبن سعدبن منيع (ت ٢٣٦هـ) چاپ : دارصادر ، بيروت ١٩٥٨ م .

٣١ طبقات فحول الشعراء ، تاءليف ابو عبدالله محمدبن سلام جمحى (ت ٢٣١هـ) محمود محمد شاکر ، آن را خوانده و شرح کرده است ، چاپ : مطبعه المدنى ، قاهره ، ١٩٧٤ م .

٣٢ طبقات الفقهاء ، تاءليف ابواسحاق ،

- ابراهيم بن على بن يوسف شيرازى (ت ٤٧٦هـ) به تصحيح دكتور احسان عباس ، چاپ : دار الرائد العربى ، بيروت ١٩٧٢ م .
- ٣٣ طبقات النحويين و اللغويين ، تاءليف ابوبكر محمد بن حسن زبيدى (ت ٣٧٩هـ) تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم چاپ : دارالمعارف ، مصر ١٩٧٣ م .
- ٣٤ العواصم من القواصم ، تاءليف ابوبكر محمد بن عبدالله بن عربى (ت ٥٤٦هـ) چاپ : الجزائر .
- ٣٥ غايه النهايه فى طبقات القراء ، تاءليف ابوالخير محمد بن محمد بن جزرى (ت ٨٣٣هـ) ج براجستراسر به انتشار آن پرداخت چاپ : مكتبه الخانجى ، مصر ١٩٣٢ م .
- ٣٦ فجر الاسلام ، تاءليف احمد امين ، چاپ : مكتبه النهضه المصريه ، قاهره ١٩٦٥ م .
- ٣٧٠ فوات الوفيات ، مؤلف محمد بن شاكربن احمد كتبى (ت ٧٦٤هـ) به تصحيح دكتور احسان عباس چاپ : دارالثقافه ، بيروت .
- ٣٨ الفهرست ، تاءليف محمد بن اسحاق بن نديم (ت ٣٨٥هـ) چاپ : دارالمعرفه للطباعه و النشر ، بيروت .
- ٣٩ الكامل فى التاريخ ، تاءليف ابوالحسن على بن محمد بن اثير (ت ٦٣٠هـ) چاپ : دارصادر ، بيروت ، ١٩٧٩ م .
- ٤٠ كتاب التصحيح و التحريف ، تاءليف ابواحمد ، حسن بن عبدالله بن سعيد عسكرى (ت ٣٨٢هـ) چاپ : مطبعه الظاهر ، قاهره ١٩٠٨ م .
- ٤١ كتاب السبعه فى القراءات ، تاءليف ابوبكر ، احمد بن موسى بن مجاهد (ت ٣٢٤هـ) به تصحيح دكتور شوقى ضيف ، چاپ : دارالمعارف ، مصر ١٩٧٢ م .
- ٤٢ الكتاب العربى المخطوط نشاءته و تطوره الى آخر القرن الرابع الهجرى ، مقاله اى است از دكتور عبدالستار حلوجى ، مجله معهد المخطوطات العربيه جلد ١٣ ، جزء دوم .

الكشاف عن حقائق التنزيل ، تاءليف ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشرى (ت ٥٣٨ هـ) چاپ : دارالمعرفه ، بيروت .

٤٤ لسان العرب ، تاءليف ابن منظور محمد بن مكرم انصارى (ت ٧١١ هـ) چاپ : مطبعه الاميريه ، بولاق .

٤٥ لسان الميزان ، تاءليف ابوالفضل ، احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) چاپ : حيدرآباد دکن ، هند ١٣٣٠ هـ .

٤٦ مجموع الوثائق السياسيه للعهد النبوى و الخلافه الراشده ، اين كتاب را دكتر محمد حميدالله گردآورى کرده است ، چاپ : دارالارشاد ، بيروت ١٩٦٩ م .

٤٧ المحتسب فى تبين وجوه القراءات الشاذه و الايضاح عنها ، تاءليف ابوالفتح عثمان بن جنى (ت ٣٩٢ هـ) چاپ : دارالكتب المصرية قاهره ، ١٩٥٣ م .

٤٨ المحكم فى نقط المصاحف ، تاءليف ابو عمرو عثمان بن سعيد داني (ت ٤٤٤ هـ) به تصحيح عزت حسن ، چاپ : دمشق ١٩٦٠ م .

٤٩ مختصر فى شواذ القراءات من كتاب البديع ، تاءليف حسين بن احمد بن خالويه (ت ٣٧٠ هـ) چاپ : مطبعه رحمانيه ، مصر ، ١٩٣٤ م .

٥٠ المدارس النحويه ، تاءليف دكتر شوقى ضيف ، چاپ : دارالمعارف ، مصر ١٩٦٨ م .

٥١ مذاهب التفسير الاسلامى : گلد زيهر ، ترجمه دكتر عبدالحليم نجار ، انتشارات مكتبه الخانجى ، مصر ، ١٩٥٥ م .

٥٢ مرآه الجنان و عبره اليقظان ، تاءليف ابومحمد عبدالله بن اسعد بن على يافعى (ت ٧٦٨ هـ) چاپ : حيدرآباد دکن ، هند ١٣٣٧ هـ .

٥٣ مراتب النحويين ، تاءليف ابوطيب لغوى ، عبدالواحد بن على (ت ٣٥١ هـ) باتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم ، چاپ : دار

نهضه مصر ، قاهره ، ۱۹۷۴ م .

۵۴ مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیه ، تالیف دکتر ناصرالدین اسد ، چاپ : دارالمعارف ، مصر ، ۱۹۶۲ م .

۵۵ المعارف ، تالیف ابوعبدالله محمدبن مسلم بن قتیبه (ت ۲۷۶ هـ) با تحقیق ثروت عکاشه ، چاپ : دار الکتب المصریه ، قاهره ۱۹۶۰ م .

۵۶ معجم الادباء ، تالیف ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی (ت ۶۲۶ هـ) متصدی انتشار : د .

س مرجولیوٹ ، چاپ : مصر ۱۳۱۶ م .

۵۷ النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره ، ابوالمحاسن یوسف بن تغری برری (ت ۸۷۴ هـ) چاپ : دار الکتب المصریه ، قاهره .

۵۸ نزهه الادباء فی طبقات الادباء ، تالیف ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمدانباری (ت ۵۷۷ هـ) با تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ : مکتبه نهضه مصر ، قاهره .

۵۹ النشر فی القراءات العشر ، تالیف ابوالخیر محمدبن محمدبن جزری (ت ۸۳۳ هـ) به تصحیح علی محمد ضباع ، چاپ : دارالکتب العالمیه ، بیروت .

۶۰ نورالقبس من المقتبس ، تالیف ابوالمحاسن ، یوسف بن احمد یغموری (ت ۶۷۳ هـ) تحقیق رودلف زلهایم ، چاپ ، فسادن ، ۱۹۶۴ م .

۶۱ الوزراء و الكتاب ، تالیف ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری ، (ت ۳۳۱ هـ) تحقیق مصطفی سقا و دو همکارش ، چاپ : مکتبه مصطفی البابی الحلبی واولاده ، مصر ۱۹۳۸ م .

۶۲ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، تالیف ابوالعباس احمدبن محمدبن ابی بکر بن خلکان (ت ۶۸۱ هـ) تحقیق دکتر احسان عباس ، چاپ : دار صادر ، بیروت .

پی نوشتها

۱- صحابه ای که به خراسان آمدند

و همان جا وفات یافتند. طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۵۷، وطبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۲۹۳.

۲- الشعر العربی بخراسان فی عصر الاموی، ص ۳۳، ۵۴.

۳- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۵ ۳۵۸.

۴- تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۲، ص ۱۹۰۴۳۶، ج ۶، ص ۳۰۱، ج ۸، ص ۳۶۱، ج ۱۰، ص ۴۴۶.

۵- شرح حال وی، طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۳۰۰، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۲، تاریخ کبیر، ج ۲، فصل ۲، ص ۳۳۳، المعارف، ص ۵۴۷، الجرح و التعذیل، ج ۲، فصل ۱، ص ۴۵۸، معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۲، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۳، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲۵، البدايه و النهايه فی التاريخ، ج ۹، ص ۲۲۳، غایه النهايه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۳۳۷، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۵۴، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۷۳، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۴.

۶- غایه النهايه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۳۳۷.

۷- معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۲، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲۵، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۵۴، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۵.

۸- طبقات، ابن سعد، ج ۶، ص ۱۰۳، المعارف، ص ۵۴۷، معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۲، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۵.

۹- التاريخ الكبير ج ۲، فصل ۲، ص ۳۳۴، البدايه و النهايه فی التاريخ، ج ۹، ص ۲۲۳.

۱۰- غایه النهايه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۳۳۷.

۱۱- المحتسب، ص ۲۴۷، الکشاف، ج ۳، ص ۴۵۵، البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۲.

۱۲- المحتسب، ج ۲، ص ۲۴۸، الکشاف، ج ۳، ص ۴۵۵.

البحر المحيط, ج ٧, ص ٥٠٢.

١٣- البحر المحيط, ج ٦, ص ٤٢٠, مختصر فى شواذ القرآن, ص ٩٨, الكشاف, ج ٣, ص ٤١.

١٤- البحر المحيط, ج ٦, ص ٤٢٠.

١٥- البحر المحيط, ج ٢, ص ٣٥٥, مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٨, كشاف, ج ١, ص ٤٠٤.

١٦- تفسير الطبرى, ج ٣, ص ٩٢.

١٧- البحر المحيط, ج ٣, ص ١٠٤, مختصر فى شواذ القرآن, ص ٢٣, كشاف, ج ١, ص ٤٧٦.

١٨- الكشاف, ج ١, ص ٤٧٦, البحر المحيط, ج ٣, ص ١٠٤.

١٩- مختصر فى شواذ القرآن, ص ٢٨, الكشاف, ج ١, ص ٥٥٢, البحر المحيط, ج ٣, ص ٣١٧.

٢٠- البحر المحيط, ج ٥, ص ٦.

٢١- المحتسب, ج ١, ص ٣٣٩, تفسير الطبرى, ج ١٢, ص ١٢٠, كشاف, ج ٢, ص ٣١٦, البحر المحيط, ج ٥, ص ٣٠٢.

٢٢- زماورد: طعامى است كه از تخم مرغ و گوشت ترتيب مى دهند, فرهنگ نفيسى م.

٢٣- المحتسب, ج ١, ص ٣٤٠, تفسير الطبرى, ج ٢, ص ١٢٠, كشاف, ج ٢, ص ٣١٦, لسان العرب, ماده متك, البحر

المحيط, ج ٥, ص ٣٠٢.

٢٤- مختصر فى شواذ القرآن, ص ٨٥, كشاف, ج ٢, ص ٢٥١٤, البحر المحيط, ج ٦, ص ٢٢٠١.

٢٥- مختصر فى شواذ القرآن, ص ٨٧, المحتسب, ج ٢, ص ٤٧, البحر المحيط, ج ٦, ص ٢٢٤.

٢٦- مختصر فى شواذ القرآن, ص ٩٣, المحتسب, ج ٢, ص ٦٦, الكشاف, ج ٢, ص ٥٨٤, البحر المحيط, ج ٦, ص ٣٣٩.

٢٧- المحتسب, ج ٢, ص ٢٢٢, الكشاف, ج ٣, ص ٣٤٨, البحر المحيط, ج ٧, ص ٣٧٠.

٢٨- المحتسب, ج ٢, ص ٢٢٢, البحر المحيط,

ج ۷، ص ۳۷۰، الکشاف، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲۹- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۲۳، المحتسب، ج ۲، ص ۱۹۸، الکشاف، ج ۳، ص ۲۹۷، البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۹۷.

۳۰- المحتسب، ج ۲، ص ۱۹۸.

۳۱- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۵۲، الکشاف، ج ۳، ص ۳۲۶، البحرالمحیط، ج ۷، ص ۳۴۱.

۳۲- تفسیر الطبری، ج ۲۵، ص ۵۵، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۳۶، الکشاف، ج ۳، ص ۴۹۴، البحرالمحیط، ج ۸، ص ۲۵.

۳۳- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۵۵.

۳۴- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۵۸، برای شاهد دیگری در این آیه مراجعه شود به کتاب البحرالمحیط، ج ۸، ص ۲۸۴.

۳۵- المحتسب، ج ۱، ص ۲۸۵، البحرالمحیط، ج ۵، ص ۲۰.

۳۶- المحتسب، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳۷- تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۱۳۵، المحتسب، ج ۱، ص ۳۴۴، الکشاف، ج ۳، ص ۳۲۴، البحرالمحیط، ج ۵، ص ۳۱۴.

۳۸- تفسیر الطبری، ج ۱۲، ص ۱۳۵، المحتسب، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳۹- تفسیر الطبری، ج ۱۳، ص ۱۱۹، المستحب، ج ۱، ص ۳۵۸، الکشاف، ج ۲، ص ۳۶۴، البحرالمحیط، ج ۵، ص ۴۰۲.

۴۰- المحتسب، ج ۱، ص ۳۵۸.

۴۱- تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۴۲- المحتسب، ج ۲، ص ۳، الکشاف، ج ۲، ص ۳۹۱، البحرالمحیط، ج ۵، ص ۴۵۴.

۴۳- تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳.

۴۴- المحتسب، ج ۲، ص ۳۴، الکشاف، ج ۲، ص ۵۰۰، البحرالمحیط، ج ۶۲، ص ۱۶۶.

۴۵- المحتسب، ج ۲، ص ۳۴، تفسیر الطبری،

ج ۱۶، ص ۲۶.

۴۶- تفسیر الطبری، ج ۱۶، ص ۲۶.

۴۷- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۸۴، المحتسب، ج ۲، ص ۷۱، الکشاف، ج ۲، ص ۵۸۷، البحر المحيط، ج ۶، ص ۳۴۵.

۴۸- تفسیر طبری، ج ۷، ص ۸۴.

۴۹- المحتسب، ج ۲، ص ۸۱، تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۸، لسان العرب، ماده صفن، الکشاف، ج ۳، ص ۱۴، البحر الميحت، ج ۶، ص ۳۱۹.

۵۰- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۱۸.

۵۱- المحتسب، ج ۲، ص ۱۳۱، الکشاف، ج ۳، ص ۱۲۰، البحر المحيط، ج ۷، ص ۳۱.

۵۲- ظاهرا مراد از آن، ضمیر جمع در فعل قالوا (اول آیه) است که در این صورت معنایش چنین می شود: کفار و پیروان فرومایه تر تو، گفتند: آیا ما به تو ایمان آوریم؟

! و اگر چنین باشد مطلب ناتمام است و مؤلف می بایست، اول آیه را نیز ذکر می کرد م.

۵۳- المحتسب، ج ۲، ص ۱۳۱.

۵۴- المحتسب، ج ۲، ص ۱۶۴، الکشاف، ج ۳، ص ۷۰، البحر المحيط، ج ۶، ص ۴۶۴.

۵۵- المحتسب، ج ۲، ص ۳۶۰، الکشاف، ج ۴، ص ۲۵۴، البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۲.

۵۶- تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۲۳.

۵۷- زید را به سویت فرستادم در حالی که تو را می آراید و کارت را راست و درست می کند و قرآن را همراهت کردم در حالی که از تو دفاع می کند و انیس و مونس می باشد.

۵۸- المحتسب، ج ۲، ص ۶۲.

۵۹- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص

٦٠- المحتسب , ج ٢ , ص ٢٠٨ , تفسير طبرى , ج ٢٢ , ص ٣ , الكشاف , ج ٣ , ص ٣٢١ , البحرالمحيط , ج ٧ , ص ٣٣٢ .

٦١- المحتسب , ج ٢ , ص ٢١١ .

٦٢- مختصر فى شواذ القرآن , ص ١٢٨ , تفسير الطبرى , ج ٢٣ , ص ٣٤ , البحرالمحيط , ج ٧ , ص ٣٥٩ .

٦٣- المحتسب , ج ٢ , ص ١٨٨ , تفسير الطبرى , ج ٢٢ , ص ٥٢ , الكشاف , ج ٣ , ص ٢٨٣ , البحرالمحيط , ج ٧ , ص ٢٤٨ .

٦٤- المحتسب , ج ٢ , ص ١٨٨ , تفسير الطبرى , ج ٢٢ , ص ٥١,٥٢ .

٦٥- الاتقان فى علوم القرآن , ج ١ , ص ٧٧ , مذاهب التفسير الاسلامى , ص ١٦ .

٦٦- البحر المحيط , ج ٧ , ص ١١ .

٦٧- تفسير طبرى , ج ١٩ , ص ٤٢ , البحر المحيط , ج ٧ , ص ١١ .

٦٨- مجمع البيان در تفسير آيه فوق , ج ١٨ , ترجمه دكتور احمد بهشتى .

٦٩- البحرالمحيط , ج ٧ , ص ١١ .

٧٠- المحتسب , ج ١ , ص ١٠٠ , مختصر فى شواذ القرآن , ص ٨ , الكشاف , ج ١ , ص ٣٠١ , البحرالمحيط , ج ١ , ص ٣٢٩ .

٧١- المحتسب , ج ١ , ص ١٠٠ .

٧٢- تفسير الطبرى , ج ١ , ص ٣٦٥ .

٧٣- همان جا , ج ١ , ص ٣٦١ .

٧٤- البحر المحيط , ج ١ , ص ٤٢٦ , مختصر فى شواذ القرآن , ص ١٠ , الكشاف , ج ١ , ص ٣١٩ .

٧٥- البحر المحيط , ج ١ , ص ٤٢٦ , اللسان , ضيع , شاهد ديگر , البحر المحيط , ج ٢ , ص ١٢٥ , مختصر فى شواذ القرآن , ص

١٠٣ , المحتسب , ج ١ , ص ١٢٢ , الكشاف , ج ١ , ص ٣٥٣ .

٧٦- البحر المحيط , ج ٢ , ص ٣٥٤ , الكشاف , ج ١ , ص ٤٠٤ .

٧٧- تفسير الطبرى , ج ٣ , ص ٨٩ , البحر المحيط ,

ج ۲، ص ۳۵۴.

۷۸- البحر المحيط، ج ۳، ص ۴۳.

۷۹- البحر المحيط، ج ۴، ص ۲۳۱، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۴۱، الکشاف، ج ۲، ص ۵۵، المحتسب، ج ۱، ص ۲۳۲.

۸۰- البحر المحيط، ج ۴، ص ۲۳۱.

۸۱- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۵۹، المحتسب، ج ۱، ص ۳۱۸، البحر المحيط، ج ۵، ص ۲۰۰.

۸۲- المحتسب، ج ۱، ص ۳۱۸.

۸۳- الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸، البحر المحيط، ج ۵، ص ۲۰۰.

۸۴- آیات قرآن به وسیله امر و نهی بیان شده و به وسیله پاداش و کیفر امتیاز داده شده است م.

۸۵- تفسیر الطبری، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

۸۶- البحر المحيط، ج ۵، ص ۲۲۵، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۰، الکشاف، ج ۲، ص ۲۶۹.

۸۷- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۷.

۸۸- زمخشری چنین تاءویلی را پذیرفته و چنین گفته است: مجاهد، مجریها، مرسیها به لفظ اسم فاعل خوانده که در محل جر و صفت برای الله باشند: الکشاف، ج ۲، ص ۲۶۹.

اما ابو حیان اندلسی صفت بودن آنها را انکار کرده و بدل از الله دانسته و گفته است: ضحاک این دو را اسم فاعل و بدل از الله دانسته، که به این قرار در محل (رفع) خبر هستند نه، صفت، زیرا نکره اند. ابن عطیه می گوید: اینها صفتند، چنان که در بسم الله (رحمن و رحیم) صفتند. البته در صورتی که در تقدیر معرفه باشند.

خلیل می گوید: اضافه غیر محضه (لفظیه) گاهی می شود که محضه (معنوی) گرفته و معرفه شود، مگر در صفت

مشبهه كه هيچ وقت اضافه اش محضه و معرفه نمى شود. البحر المحيط, ج ٥, ص ٢٢٥.

٨٩- البحر المحيط, ج ٦, ص ٣٠, الكشاف, ج ٢, ص ٤٤٦.

٩٠- البحر المحيط, ج ٦, ص ٣٩٦.

٩١- تفسير الطبرى, ج ١٨, ص ١٠٩, لسان العرب, ماده درر.

٩٢- مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٠٤, الكشاف, ج ٣, ص ٨٨, البحر المحيط, ج ٦, ص ٤٩٣.

٩٣- لسان العرب, حجر, الكشاف, ج ٣, ص ٨٨, البحر المحيط, ج ٦, ص ٤٩٢.

٩٤- تفسير الطبرى, ج ١٩, ص ٣, البحر المحيط, ج ٦, ص ٤٩٢.

٩٥- تفسير الطبرى, ج ١٩, ص ٣.

٩٦- مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٢٨, المحتسب, ج ٢, ص ٢٢١, الكشاف, ج ٣, ص ٣٤٥, البحر المحيط, ج ٧, ص ٣٦٦,

شاهد ديگر در البحر المحيط, ج ٧, ص ٣٨٠.

٩٧- المحتسب, ج ٢, ص ٢٢١.

٩٨- البحر المحيط, ج ٧, ص ٣٦٦.

٩٩- الكشاف, ج ٣, ص ٣٤٥, اللسان, وزف.

١٠٠- تفسير الطبرى, ج ٢٣, ص ٤٧, اللسان, وزف.

١٠١- همان ماءخذ.

١٠٢- مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٣٠, الكشاف, ج ٣, ص ٣٦٩, البحر المحيط, ج ٧, ص ٣٩٢.

١٠٣- الكشاف, همان جا, البحر المحيط, همان جا.

١٠٤- مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٣٢, المحتسب, ج ٢, ص ٢٣٤, الكشاف, ج ٣, ص ٤٢٦, اللسان, ندر, البحر المحيط,

ج ٧, ص ٤٦٤.

١٠٥- تفسير طبرى, ج ٢٤, ص ٤٠, مختصر فى شواذ القرآن, ص ١٣٢, المحتسب, ج ٢, ص ٢٤٣, اللسان ندد, الكشاف,

همان جا, البحر المحيط, همان جا.

، ص ۴۱.

۱۰۷- المحتسب ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ ، الکشاف ، ج ۳ ، ص ۵۵۲ ، اللسان ، ماده قدم ، البحر المحيط ، ج ۸ ، ص ۱۰۵.

۱۰۸- المحتسب ، همان جا ، تفسیر طبری ، ج ۲۶ ، ص ۷۴ ، الکشاف ، همان جا ، اللسان ، ماده قدم ، البحر المحيط ، همان جا.

۱۰۹- تفسیر طبری ، ج ۲۶ ، ص ۷۴.

۱۱۰- المحتسب ، ج ۲ ، ص ۳۱۰ ، تفسیر طبری ، ج ۲۷ ، ص ۱۲۲ ، الکشاف ، ج ۴ ، ص ۶۰ ، اللسان ، روح ، البحر المحيط ، ج ۸ ، ص ۲۱۵.

۱۱۱- المحتسب ، ج ۲ ، ص ۳۱۰.

۱۱۲- تفسیر طبری ، ج ۷ ، ص ۱۲۲ ، الکشاف ، همان جا ، البحر المحيط ، همان جا.

۱۱۳- البحر المحيط ، ج ۸ ، ص ۲۹۹ ، (تتمایز یعنی آتش دوزخ پراکنده و دسته دسته می شود).

۱۱۴- تفسیر طبری ، ج ۲۹ ، ص ۴.

۱۱۵- تفسیر طبری ، ج ۳۸ ، ص ۸ ، مختصر فی شواذ القرآن ، ص ۱۵۹ ، المحتسب ، ج ۲ ، ص ۳۲۵ ، الکشاف ، ج ۴ ، ص ۱۳۹ ، البحر المحيط ، ج ۸ ، ص ۳۰۴ ، ۴۴۸.

۱۱۶- المحتسب ، ج ۲ ، ص ۳۲۵ ، تفسیر طبری ، ج ۲۸ ، ص ۸ ، اللسان : دعا.

۱۱۷- تفسیر الطبری ، ج ۲۸ ، ص ۸.

۱۱۸- خدای را شرمی از آن نیست که پشه ای یا بالاتر از آن را مورد مثل قرار دهد.

۱۱۹- البحر المحيط ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ ، مختصر فی شواذ القرآن ، ص ۴ ، المحتسب ، ج ۱ ، ص ۶۴ ، الکشاف ، ج ۱ ، ص ۲۶۴.

۱۲۰- المحتسب ، ج ۱ ، ص ۶۴ ، دلیل دیگر ایضا در الکشاف ، همان جا ، البحر المحيط ، همان جا.

۱۲۱- تفسیر الطبری ، ج ۱ ، ص ۱۴۰ ، الکشاف ، ج ۱ ، ص ۳۶۴ ، البحر المحيط ، ج ۱ ، ص

۱۲۲- در فضیلت ما (انصار) بر دیگران همین بس که پیغمبر اکرم حضرت محمد(ص) ما را دوست می دارد.

۱۲۳- البحر المحيط، ج ۲، ص ۲۵۵.

۱۲۴- تفسیر الطبری، ج ۱۳، ص ۱۵، المحتسب، ج ۱، ص ۳۶۳، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۸، الکشاف، ج ۲، ص ۳۷۹، البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۲۸.

۱۲۵- تفسیر الطبری، ج ۱۳، ص ۱۵۰، الکشاف، ج ۲، ص ۳۷۹، البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۲۸.

۱۲۶- المحتسب، ج ۱، ص ۳۶۳، الکشاف، همان جا، البحر المحيط، همان جا.

۱۲۷- تفسیر الطبری، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۱۲۸- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۷۲، الکشاف، ج ۲، ص ۴۰۱، البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۷۶.

۱۲۹- البحر المحيط، همان جا.

۱۳۰- البحر المحيط، ج ۶، ص ۱۱۷.

۱۳۱- البحر المحيط، همان جا.

۱۳۲- ابن شاکر کتبی در کتاب فوات الوفيات، ج ۲، ص ۲۵۶، می گوید: عبدالحق بن غالب بن عبدالمملک بن غالب بن تمام بن عطیه پیشوای کبیره قدوه مفسران، ابومحمد، ابن الحافظ الناقد الحجه، ابوبکر محاربی الغرناطی، القاضی، از پدر خود و جز او، نقل حدیث کرده، او فقیهی دانا به احکام، حدیث و تفسیر و در ادبیات استادی توانا بود

، منظم و دلبسته به امور اعراب و نقطه گذاری و تجویدی و دارای ذهنی سیال بود، با این که اگر چیزی جز، علم تفسیر نمی داشت در عظمت او، بس بود، در سال چهارصد و هشتاد، متولد شد و به سال پانصد و چهل و دو، در حصار تورقه: (از شهرهای شرقی اسپانیا، میان غرناطه و مرسیه اعلام المنجد)) در گذشت. (به کتاب بغیه الوعاه،

ص ۲۹۵ (مراجعه شود). ۱۳۳- الکشاف، ج ۲، ص ۴۸۱.

۱۳۴- البحر المحيط، ج ۶، ص ۳۶۴، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۹۴، الکشاف، ج ۳، ص ۱۱، نوشته طبری راجع به راءى قراء در قرائت مشهور، تفسير طبرى، ج ۱۷، ص ۱۰۶.

۱۳۵- الکشاف، همان جا.

۱۳۶- البحر المحيط، همان جا.

۱۳۷- املاء مامن به الرحمان ذیل آیه فوق .

۱۳۸- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۶۰، الکشاف، ج ۴، ص ۱۳۶، البحر المحيط، ج ۸، ص ۲۹۹.

۱۳۹- الکشاف، همان جا، البحر المحيط، همان جا.

۱۴۰- البحر المحيط، همان جا.

۱۴۱- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۷۳، المحتسب، ج ۲، ص ۳۵۹، الکشاف، ج ۴، ص ۲۵۰، البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۶۹.

۱۴۲- المحتسب، ج ۲، ص ۳۶۰، البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۶۹.

۱۴۳- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۳۰، المحتسب، ج ۱، ص ۲۰۳، تفسير الطبرى، ج ۶، ص ۲، الکشاف، ج ۱، ص ۵۷۶.

۱۴۴- المحتسب، ج ۱، ص ۲۵۳، الکشاف، همان جا، البحر المحيط، ج ۳، ص ۳۲۸.

۱۴۵- تفسير الطبرى، ج ۶، ص ۴.

۱۴۶- المحتسب، ج ۱، ص ۳۵۰، تفسير طبرى، ج ۱۳، ص ۵۶، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۵.

۱۴۷- المحتسب، همان جا، تفسير الطبرى، همان جا، الکشاف، ج ۲، ص ۳۴۷، البحر المحيط، ج ۵، ص ۳۵۴.

۱۴۸- تا هنگامی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان نیز گمان کردند که آنچه پیامبران از وحی آورده اند، دروغ بوده است یاری ما به سوی آنها آمد م .

۱۴۹- و هیچ کس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم ،

جز آنکه رسولان همه مردانی بودند از شهرها، و به ما مؤید شدند آیا (مخالفان) بر روی زمین سیر نکرده اند تا سرانجام حال پیشینیانشان را بنگرند.

۱۵۰- دو شاهد دیگر در الکشاف، ج ۳، ص ۴۹۰، ۵۲۲، البحر المحيط، ج ۸، ص ۱۸، ۶۲.

۱۵۱- المحتسب، ج ۱، ص ۱۰۳، تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۸۰، مختصر فی شواذ القرآن، ص ۹، البحر المحيط، ج ۱، ص ۳۴۳، الکشاف، ج ۱، ص ۲۲۰، البحر المحيط، ج ۱، ص ۹۰.

۱۵۲- المحتسب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۱۵۳- تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۰۸، اللسان، نسی.

۱۵۴- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۲، المحتسب، ج ۱، ص ۳۳۱، الکشاف، ج ۲، ص ۲۹۸، البحر المحيط، ج ۵، ص ۲۷۲.

۱۵۵- المحتسب، همان جا، تفسیر الطبری، ج ۱۲، ص ۸۴، الکشاف، همان جا، البحر المحيط، همان جا.

۱۵۶- المحتسب، ج ۲، ص ۲۲۲، الکشاف، ج ۳، ص ۳۴۸، البحر المحيط، ج ۷، ص ۳۷۰.

۱۵۷- المحتسب، همان جا، الکشاف، همان جا، البحر المحيط، همان جا، شاهد دیگر در البحر المحيط، ج ۸، ص ۲۷۹، الکشاف، ج ۴، ص ۱۱۵، بدن این که به صاحب قول اشاره ای کند.

۱۵۸- تفسیر الطبری، ج ۲۳، ص ۵۰.

۱۵۹- به شرح حالش در این کتابها رجوع کنید: طبقات فحول الشعراء، ص ۱۳، طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۱، التاریخ الكبير، ج ۴، ص ۳۱۲، المعارف، ص ۵۳۲، الوزراء و الكتاب، ص ۴۱، الجرح و التعديل، ج ۲ و ۴، ص ۱۹۶، مراتب النحویین، ص ۳۰، اخبار النحویین البصریین، ص

طبقات النحويين و اللغويين , ص ٢٧, الفهرست , ص ٦٢, نزهه الالباء, ص ١٦, الكامل فى التاريخ , ج ٥ , ص ٣٧٦, معجم الادباء, ج ٧, ص ٢٩٦, نورالقبس , ص ٢١, وفيات الاعيان , ج ٦, ص ١٧٣, تذكره الحفاظ, ج ١ , ص ٧٥, ميزان الاعتدال , ج ٤ , ص ٤١٥, مرآت الجنان , ج ١ , ص ٢٧١, غايه النهايه فى طبقات القراء, ج ١ , ص ٣٢٨, تهذيب التهذيب , ج ٢ , ص ٣٦١, النجوم الزاهره , ج ١ , ص ٢١٧, بغيه الوعاه , ص ٤١٧, شذرات الذهب , ج ١ , ص ١٧٥.

١٦٠- وفيات الاعيان , ج ٦, ص ١٧٥.

١٦١- الوزراء و الكتاب , ص ٤١, نورالقبس , ص ٢١.

١٦٢- الوزراء و الكتاب , ص ٤١, نزهه الالباء, ص ١٦, نورالقبس , ص ٢١, وفيات الاعيان , ج ٦, ص ١٧٤, تذكره الحفاظ, ج ١ , ص ٧٥, تهذيب التهذيب , ج ١١ , ص ٣٠٦, بغيه الوعاه , ص ٤١٧, شذرات الذهب , ج ١ , ص ١٧٦.

١٦٣- طبقات فحول الشعراء, ص ١٣١٤, طبقات النحويين و اللغويين , ص ٢٨, نزهه الالباء, ص ١٧, معجم الادباء, ج ٧, ص ٢٩٦, وفيات الاعيان , ج ٦, ص ١٧٥.

١٦٤- بغيه الوعاه , ص ٤١٧.

١٦٥- نزهه الالباء, ص ١٧.

١٦٦- طبقات ابن سعد, ج ٧, ص ٣٦٨, المعارف , ص ٥٣٢, طبقات النحويين و اللغويين , ص ٢٩, معجم الادباء, ج ٧, ص ٢٩٦, تهذيب التهذيب , ج ١١ , ص ٣٠٥, النجوم الزاهره , ج ١ , ص ٢١٧.

١٦٧- غايه النهايه فى طبقات القراء, ج ٢ , ص ٣٨١, المعارف , ص ٥٣٢, طبقات النحويين و اللغويين , ص ٢٨, نزهه الباء, ص ١٦, وفيات الاعيان ,

ج ۶، ص ۱۷۳.

۱۶۸- شاهجان یا شاهگان، لقبی است که در زمان سنجر پادشاه سلجوقی به شهر مرو داده اند. (فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۵۲۵).

۱۶۹- بغیه الوعاه، ص ۴۱۷، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵.

۱۷۰- نور القبس، ص ۲۱، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵۷، غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۸۱، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۰۵، النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۱۷.

۱۷۱- طبقات النحویین و اللعویین، ص ۲۹، وفيات الاءعیان، ج ۶، ص ۱۷۵.

۱۷۲- کتاب اللتصحیف و التحریف، ص ۱۰.

۱۷۳- المحکم فی نقط المصاحف، ص ۳، انباه الرواه، ج ۱، ص ۵، المدارس النحویه، ص ۱۶۱۷، مصادرالشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیه، ص ۳۵۶، ابوالاسود از منبع فیض امامت (ع) آموخت چنان که الاعلام زرکلی در حرف ظاء می نویسد: ابوالاسود واضع علم نحو از فقها، اعیان، امراء، شعراء، و از افراد حاضر جواب و از تابعین بوده است، علی بن ابی طالب مطالبی از اصول نحو به او گفت و اونوشت و دیگران از او یاد گرفتند... م.

۱۷۴- المحکم فی نقط المصاحف، ص ۶.

۱۷۵- چون راجع به نشانه های قرائت ضحاک، در گذشته به طور کامل سخن گفتیم، این جا درباره نشانه های قرائت یحیی و شاهدی نیاوردم، تاتکرار نشود و سخن به درازا نکشد.

۱۷۶- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۵.

۱۷۷- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۱۵۶، ۲، المحتسب، ج ۱، ص ۵۴، ج ۲، ص ۳۲۱.

۱۷۸- المحتسب، ج ۲، ص ۹۷.

۱۷۹- مختصر فی شواذ القرآن،

۱۸۰- المحتسب، ج ۱، ص ۱۹۸، الكشاف، ج ۱، ص ۵۶۱، البحر المحيط، ج ۳، ص ۳۴۳.

۱۸۱- المحتسب، ج ۲، ص ۲۸۱، البحر المحيط، ج ۸، ص ۱۲۰.

۱۸۲- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۴، ۸۱، ۸۴، ۱۳۶، ۱۶۴، المحتسب، ج ۱، ۲، ۳، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۱۳۶، ۲۲۴، ۲۰۴، ۳۳۹، ۳۴۶.

۱۸۳- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۸، ۹، ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۴، المحتسب، ج ۱، ص ۹۷، ۱۱۲، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۳۸، ۱۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶، ۷۱، ۱۰۴، ۱۷۶، ۲۸۵.

۱۸۴- المحتسب، ج ۱، ص ۸۹، ۱۰۴، ۲۶۱، ۳۳۰، ۳۴۵.

۱۸۵- همان ماءخذ، ج ۱، ص ۲۱۰، ۲۱۳.

۱۸۶- ماءخذ پیشین، ج ۱، ص ۱۰۳.

۱۸۷- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۹۵.

۱۸۸- ماءخذ اخیر، ص ۱۸۰.

۱۸۹- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۸۳، ۹۱، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۳، المحتسب، ج ۱، ص ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۳۴، ج ۲، ص ۱۲، ۲۴، ۶۱، ۱۸۹، ۲۸۹.

۱۹۰- مختصر فی شواذ القرآن، ص ۶۶، المحتسب، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱۹۱- در شرح حال وی مراجعه کنید به کتابهای: طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۱، و طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۵۳، التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۵، المعارف، ص ۴۶۸، الجرح و التعدیل، ج ۱، ص ۳۷۵، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۲۵، غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۸۶، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۶، تقریب التهذیب، ج ۱، ص

۲۱۱، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۵.

۱۹۲- غايه النهايه فى طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۹۳- كتاب السبعه فى القراءات، ص ۱۸۱، ۲۷۸، ۳۷۹، ۵۴۵.

۱۹۴- مختصر فى شواذ القرآن، ص ۷۰، ۶۶، ۶۲، ۴۲، ۳۸، ۱۳.

۱۹۵- تفسير الطبرى، ج ۱، ص ۱۶.

۱۹۶- تفسير الطبرى، ج ۱، ص ۹۲۵، النشر فى القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۹۳۳.

۱۹۷- مذاهب التفسير الاسلامى، ص ۸.

۱۹۸- العواصم من القواصم، ج ۲، ص ۱۹۶.

۱۹۹- النشر فى القراءات العشر، ج ۱، ص ۳۳.

۲۰۰- محققان در تاريخ نقطه گذارى و اعراب خط عربى، اختلاف کرده اند، بعضى برآنند كه خ ط عربى تا دوران عبدالملك بن مروان بى نقطه و اعراب بوده (مقاله: دكتر عبدالستار حلوجى، تحت عنوان الكتاب العربى المخطوط، نشاءته و تطوره الى آخر القرن الرابع الهجرى، در مجله: معهدالمخطوطات العربيه، جلد ۱۳، جزء دوم ص ۲۹۳). برخى برآنند كه نقطه گذارى در خ ط عربى از دوران جاهليت معروف بوده و کاربرد داشته (مصادر الشعر الجاهلى و قيمتها التاريخيه از دكترناصرالدين الاسد، ص ۴۱۳۵).

۲۰۱- التاريخ الكبير، ج ۴ و ۲، ص ۲۲۲، المعارف، ص ۵۳۲، الجرح و التعديل، ج ۴ و ۲، ص ۹۴، تاريخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳، زهه الالباء، ص ۳۲، ابناه الرواه، ج ۳، ص ۳۶۱، غايه النهايه فى طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۴۸، تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۱۴، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۲۱۳، بغيه الوعاه، ص ۴۰۶.

۲۰۲- غايه النهايه فى طبقات القراء، همان جا.

۲۰۳- النشر فى القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۴، ۱۸، الاتقان فى علوم القرآن، ص ۷۵.

۲۰۴- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۷، ۳۶۶.

الجرح والتعديل , ٣:٢: ص ٢٧ الاستيعاب فى معرفه الاصحاب , ج ٣ , ص ٩٣٤, تذكره الحفاظ, ج ١ , ص ٢٥٤٠, تهذيب التهذيب , ج ٥, ص ٢٧٨.

٢٠٥- تفسير الطبرى , ج ١ , ص ٢٩, فجرالاسلام , ص ٢٠, تاريخ التراث العربى , ١:١, ص ١٧٥.

٢٠٦- شرح حال ابن عباس را در منابع زير بنگريد: طبقات ابن سعد, ج ٢ , ص ٣٦٥, طبقات خليفه بن خياط, ج ١ , ص ٢٨٠, ٤٤٦, ج ٢ , ص ٧٢١, المعارف , ص ١٢٣, اخبارالدوله العباسيه , ص ٢٣, الجرح والتعديل , ج ٢: ٢, ص ١١٦, حليه الاولياء, ج ١ , ص ٣١٤, الاستيعاب , ج ٣ , ص ٩٣٣, اسدالغابه , ج ٣, ص ١٩٢, الكامل فى التاريخ , ج ٤, ص ٢٩٦

, وفيات الاعيان , ج ٣ , ص ٦٢, تذكره الحفاظ , ١, ص ٤٠, البدايه النهايه فى التاريخ , ج ٨ , ص ٢٩٥, غايه النهايه فى طبقات القرآن , ج ١, ص ٤٢٥, الاصابه , ج ٢, ص ٣٣٠, تهذيب التهذيب , ج ٥, ص ٢٧٦, تعريب التهذيب , ج ١, ص ٤٢٥, النجوم الزاهراه , ج ١, ص ١٨٢, شذرات الذهب , ج ١ , ص ٧٥, فجرالاسلام , ص ٢٠٢, ضحى الاسلام , ج ٢ , ص ١٣٨, مذاهب التفسير الاسلامى , ص ٨٣, تاريخ الادب العربى , ج ٤, ص ٧, تاريخ التراث العربى , ١:١, ص ١٧٩.

٢٠٧- معجم الادباء, ج ٤, ص ٢٧٣.

٢٠٨- تهذيب التهذيب , ج ٤, ص ٤٥٣, البدايه والنهايه فى التاريخ , ج ٩, ص ٢٢٣.

٢٠٩- شرح حال سعيد, در كتابهاى طبقات ابن سعد, ج ٦, ص ٢٥٦, طبقات خليفه بن خياط, ج ٢, ص ٧٠٢, تاريخ الكبير, ج ٢: ١, ص

٤٦١، المعارف ، ص ٤٤٥، تاريخ الطبرى ، ج ٦ ، ص ٤٨٧، الجرح والتعديل ، ج ٢ : ٩ : ١، حليه الاولياء، ج ٤ ، ص ٤٧٢، طبقات الفقهاء، ص ٨٢، الكامل فى التاريخ ، ج ٤، ص ٥٧٩، وفيات الاعيان ، ج ٢ ، ص ٣٧١،

تذكرة الحفاظ، ج ١ ، ص ٧٦، البدايه والنهائيه فى التاريخ ، ج ٩، ص ٩٦، غايه النهائيه فى طبقات القراء، ج ١ ، ص ٣٠٥، تهذيب التهذيب ، ج ٤ ، ص ١١، تقريب التهذيب ، ج ١ ، ص ٢٩٢، النجوم الزاهراه ، ج ١ ، ص ٢٢٨، شذرات الذهب ، ج ١ ، ص ١٠٨.

٢١٠- راجع به شرح حال عبدالملك بن كريد، طبقات ابن سعد، ج ٦ ، ص ٣١٩، التاريخ الكبير، ج ٣ : ١، ص ٤٣٠، الجرح والتعديل ، ج ٣ : ٢، ص ٣٦٥، تهذيب التهذيب ، ج ١ ، ص ٤٢٦، تقريب التهذيب ، ج ١ ، ص ٥٢٤.

٢١١- طبقات ابن سعد، ج ٦ ، ص ٣٠١، الجرح والتعديل ، ج ٢ : ٢، ص ٣٦٦، معجم الادباء، ج ٤ ، ص ٢٧٣، ميزان الاعتدال ، ج ٢، ص ٣٢٦، البدايه والنهائيه فى التاريخ ، ج ٩ ، ص ٢٢٣، غايه النهائيه فى طبقات القراء، ج ١ ، ص ٣٣٧، تهذيب التهذيب ، ج ٤، ص ٤٥٣، الاتقان فى علوم القرآن ، ج ٢ ، ص ١٨٩.

٢١٢- تهذيب التهذيب ، ج ٤ ، ص ٤٥٤، البدايه والنهائيه فى التاريخ ، ج ٩ ، ص ٢٢٣.

٢١٣- الجرح والتعديل ، ج ٢ : ١، ص ٤٥٨، تهذيب التهذيب ، ج ٤ ، ص ٤٥٤.

٢١٤- دربارہ شرح حال مشاش و اختلاف در نسب و شخصیت او کتاب : التاريخ الكبير، ج ٤ : ٢، ص ٦٦، الجرح والتعديل : ٤ : ١، ص ٤٢٤، تهذيب التهذيب ، ج ١ ، ص ١٥٤، تقريب التهذيب ، ج ٢

۲۱۵- طبقات ابن سعد: ج ۶, ص ۳۰۱, میزان الاعتدال, ج ۲, ص ۳۲۵.

۲۱۶- الجرح والتعديل, ج ۲: ۱, ص ۴۵۸.

۲۱۷- ابن جریر طبری در تفسیر خود روایات فراوانی را که ضحاک, از ابن عباس نقل کرده, آورده است, هر چند ذکر تمام آنها از حوصله این مقام, بیرون است.

اما از باب مثال به موارد زیر بنگرید: ج ۱, ص ۴۸, ۵۰, ۵۲, ۵۳, ۵۷, ۵۸, ۶۲, ۶۴, ۷۷, ۸۰, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۱۷, ۱۲۷, ۱۵۸, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۳, ۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۳۴, ۲۳۹, ۲۴۷, ۲۴۴, ۲۵۸, ۲۶۱, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۸۱, ۲۹۲, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۱۲, ۳۲۰, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۰, ۳۷۴, ۳۹۰, ۴۰۳.

۲۱۸- ابن جریر در تفسیرش مطالب زیادی از تفسیر ضحاک آورده, و گواه بر این امر نیز اگر چه پیش از آن است که در این مقام بگنجد, اما از باب مثال به چند مورد اشاره می کنیم: ج ۱, صفحات: ۱۲۰, ۹۵, ۲۰۶, ۲۵۰, ۳۰۳, ۳۰۶, ۳۲۰, ۳۷۳.

۲۱۹- معجم الادباء, ج ۴, ص ۲۷۳, البدایه والنهایه فی التاریخ, ج ۹, ص ۲۲۳, تهذیب التهذیب, ج ۴, ص ۴۵۳.

۲۲۰- تفسیر الطبری, ج ۱, ص ۳۱۱, ج ۳, ص ۹۶.

۲۲۱- راجع به شرح حال ابن مسعود به این کتابها مراجعه شود: طبقات ابن سعد, ج ۲, ص ۲۴۲, طبقات خلیفه بن خیاط, صفحات ۸۱, ۲۸۲, ۲۸۷, ۳۶۰, المعارف, ص ۲۴۹, الجرح والتعديل, ج ۲: ۱۴۹, حلیه الاولیاء, ج ۱, ص ۱۲۴, الاستیعاب, ص ۹۸۷, اسدالغابه, ج ۳,

ص ۲۵۶، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۳،

البدايه والنهائيه فى التاريخ، ج ۷، ص ۱۶۲، غايه النهائيه فى طبقات القراء، ج ۱، ص ۴۵۸، الاصابه، ج ۲، ص ۳۶۸، تهذيب
التهذيب، ج ۶، ص ۲۷، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۴۵۰، النجوم الزهراء، ج ۱، ص ۸۹، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۸.

۲۲۲- الجرح والتعديل، ج ۲: ۱، ص ۴۵۸، معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۳، ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲۶، البدايه والنهائيه فى
التاريخ، ج ۹، ص ۲۲۳، تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۴۵۳.

۲۲۳- معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۴۱.

۲۲۴- معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۷۲، تفسير الطبرى، ج ۲۶، ص ۱۱۱.

۲۲۵- مذاهب التفسير الاسلامى، ص ۹۱، ۹۸.

۲۲۶- تفسير الطبرى، ج ۱، ص ۹۵.

۲۲۷- همان ماءخذ، ج ۱، ص ۱۲.

۲۲۸- ماءخذ قبل، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲۲۹- بقيه تفسير ضحاک از الفاظ مفرد در سوره بقره را در تفسير طبرى، ج ۱، ص ۳۷۳، ج ۲، صفحات ۴۶، ۵۸، ۶۰، ۷۱،
۷۴، ۷۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۲۳، ۲۷۹، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۵۲، ج ۳، صفحات ۵، ۷، ۹،
۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۶، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۰۴، ۸۳.

۲۳۰- تفسير الطبرى، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲۳۱- همان ماءخذ، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲۳۲- همان ماءخذ، ج ۲، ص ۷.

۲۳۳- بقيه تفسير او براى اجزاء آيات تفسير سوره بقره را به تفسير طبرى مجلدات ذيل مراجعه کنيد: ج ۲، صفحات ۳۴، ۱۶۳،
۲۱۰، ۳۲۶، ج ۳، صفحات ۳۲، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲.

۲۳۴- تفسير الطبرى، ج ۲، ص

۲۳۵- تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۴۳.

۲۳۶- همان ماءخذ، ج ۳، ص ۷۱.

۲۳۷- درباره بقیه تفسیر ضحاک از آیات سوره بقره رجوع کنید به تفسیر طبری: ج ۳، ص ۴۲، ۴۵، ۴۳.

۲۳۸- در این مورد رجوع کنید به تفسیر طبری: ج ۲، صفحات ۵۵، ۱۰۵، ۱۱۵، ۲۱۸، ج ۳، ص ۵۷، ۹۷، ج ۴، ص ۷۴، ۸۵، ۱۱۵، ۱۳۱، ج ۵، ص ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ج ۶، ص ۱۸۳، ج ۱۰، ص ۳، ج ۱۱، ص ۴۹، ۵۸، ج ۱۶، ص ۷۸، ج ۱۸، ص ۲۹، ۱۲۸، ج ۱۹، ص ۳۰، ج ۲۰، ص ۸۵، ج ۲۵، ص ۴۰، ج ۲۶، ص ۸، ج ۲۷، ص ۱۱۸، ۱۳۹، ج ۲۸، ص ۴۶، ۱۰۱، ج ۳۰، ص ۳۳.

۲۳۹- تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۹۷.

۲۴۰- تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۹۶.

۲۴۱- همان ماءخذ، ص ۹۹.

۲۴۲- تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۹۸.

۲۴۳- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۸۱.

۲۴۴- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۸۲.

۲۴۵- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲۴۶- همان مدرک، ص ۲۶۰.

۲۴۷- تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۶۰، ۲۵۹.

۲۴۸- همان ماءخذ، ص ۳۲۶۰.

۲۴۹- همان ماءخذ، ص ۴۲۶۳.

۲۵۰- نمونه های این مطلب را در این صفحات از تفسیر طبری بنگرید، ج ۱، ص ۳۰۳، ج ۲، ص ۳۷۹، ج ۳، ص ۸۲۰.

۲۵۱- مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۸۸۵، تاریخ الادب العربی، ج ۴، ص ۷.

۲۵۲- نمونه های این مطلب را در این صفحات از تفسیر طبری بنگرید، ج ۱، ص ۱۵۷، ج ۱۵، ص ۴۹، ۱۷۰.

۲۵۳- الفهرست، ص ۲۵۰.

۲۵۴- به عنوان نمونه، برخی از آنها کتاب معانی القرآن

از ابوزکریا، فراء در گذشته سال ۲۰۷، و کتاب غریب القرآن و کتاب تاءویل مشکلات القرآن از ابن قتیبہ در گذشته سال ۲۷۶، می باشد.

۲۵۵- ضحاک، شاگردان دیگری هم در تفسیر داشت که اهل کوفه بودند، از جمله، ابو روق، عطیه بن الحارث، الهمدانی الکوفی که صاحب تفسیر نامیده می شود.

(به شرح حال وی بنگرید، طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۳۶۹، التاریخ الکبیر، ۴:۱، ص ۱۳، الجرح والتعدیل، ۳:۱، ص ۳۸۲، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۲۴، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۴، کتابی نیز در تفسیر داشته است (الفهرست ص ۵۱) که آن را از ضحاک آموخته است.

ابن جریر طبری بسیاری از تفسیر ضحاک را از این طریق نقل کرده است.

(از باب نمونه به این موارد از تفسیر طبری بنگرید، ج ۱، ص ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۲، ۷۷، ۸۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۷، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۷۴، ۳۹۰، ۴۰۳.

دیگر از شاگردان ضحاک، عبید بن طفیل، غطفانی، کوفی است (در شرح حالش بنگرید به: التاریخ الکبیر، ۱۰۳: ص ۴۵۱، الجرح والتعدیل، ۳:۲، ص ۴۰۹) طبری برخی از تفسیر ضحاک را از طریق این شخص نقل کرده است (از باب نمونه به تفسیر طبری بنگرید، ج ۳، ص ۵۸، ۶۰) دیگر از شاگردان ضحاک، علقمه بن مرشد حضرمی کوفی، در گذشته اوخر والی بودن خالد

بن عبدالله قسری بر عراق بود (در این باره به شرح حال وی در طبقات خلیفه بن خیاط مراجعه کنید، ج ۱، ص ۳۷۸، و نیز التاریخ الکبیر، ۴:۱: ص ۴۱، الجرح والتعدیل، ۳:۱: ص ۴۰۶، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۷۸، و تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱) ابن جریر برخی از تفسیر ضحاک را از طریق او نقل کرده.

(تفسیر طبری، ج ۲، ص ۱۰۵. دیگر از شاگردان ضحاک حسین بن عقیل عقیلی کوفی است. (التاریخ الکبیر، ۱: ۲، ص ۳۸۹، الجرح والتعدیل، ۱: ۲، ص ۶۱). طبری قسمتی از تفسیر ضحاک را از این طریق نقل کرده است (تفسیر طبری، ج ۲، ص ۱۵۵، ۱۵۸).

از شاگردان وی، ابواسحاق کوفی است. (التاریخ الکبیر، ج ۴: ۲: ص ۲۲۵، الجرح والتعدیل، ۲: ۴: ص ۹۹، تهذیب التهذیب، ۱۲: ص ۸، تقریب التهذیب، ۲: ص ۳۹).

طبری بخشی از تفسیر ضحاک را از این طریق روایت کرده است. (از باب نمونه، تفسیر طبری، ۲: ص ۱۵۵، ۱۶۸، ۳: ۱۶۵).

دیگر از شاگردان ضحاک، سلمه بن نبیط اشجعی کوفی است (برای شرح حال وی در کتاب، التاریخ الکبیر به این مورد نظر کنید: ۲: ۲، الجرح والتعدیل، ۲: ۱: ص ۱۷۳، تهذیب التهذیب، ۴: ۱۵۸، تقریب التهذیب، ۱: ۳۹۱).

طبری جزئی از تفسیر ضحاک را از این طریق حفظ کرده است (از باب نمونه به این موارد از تفسیر طبری بنگرید: ۲: ص ۲۳۰، ۳: ص ۱۱۵، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۷۸).

از جمله شاگردان کوفی ضحاک در تفسیر، ابوجناب یحیی بن ابی حیه کلبی کوفی در گذشته به سال ۱۵۰ می باشد (به کتاب التاریخ الکبیر شرح حال وی بنگرید:

۴: ۲: ص ۲۶۷، الجرح و التعديل: ۴: ۲: ص ۱۳۸، تهذيب التهذيب ۱۱: ص ۲۰۱، تقريب التهذيب ۲: ۳۴۶. طبری قسمتی از تفسیر ضحاک را از طریق وی گرفته است. (از باب نمونه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۱).

۲۵۶- ضحاک شاگردان دیگری هم از اهل کوفه و بصره و خراسان داشت که تحقیقات او را در قرائت قرآن و روایت حدیث و تفسیر می شنیدند، اما چنان که به روایت حدیث او اشتهار داشتند، در روایت تفسیر او شهرت نداشتند.

از جمله اهل کوفه عبدالرحمان بن عوسجه همدانی کوفی است که در روز زاویه دهشور، آبادی است در مصر که هنگام فتح آن، شماری از صحابه در آن جا کشته و دفن شدند، آن را یوم الزاویه گویند. (گزیده اعلام المنجد، زاویه) به سال هشتاد و دو با عبدالرحمان بن محمد بن اشعث کوفی کشته شد، و این دو نفر هر کدام از یکدیگر روایت می کردند.

(شرح حالش: طبقات ابن سعد)، ج ۶، ص ۲۳۰، طبقات خلیفه بن خیاط: ۱: ص ۳۴۰، التاريخ الكبير، ۳: ۱: ص ۳۲۷، الجرح والتعديل ۲: ۲: ص ۲۷۰، تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۴۴، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۴۲۴.

دیگر از شاگردان او، اسماعیل بن ابو خالد بجلي کوفی، در گذشته سال ۱۴۶ می باشد (شرح حالش طبقات ابن سعد: ۶: ص ۳۴۴، التاريخ الكبير: ۱: ص ۳۵۱، الجرح والتعديل: ۱: ص ۱۷۴، تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۲۹۱، تقريب التهذيب، ۱: ص ۶۸). این شخص، تفسیر را از ابوصالح باذام مولی ام هانی دختر ابوطالب کوفی نقل می کرد.

(طبقات ابن سعد، ج ۶،

ص ۲۹۶، التاريخ الكبير، ۱: ۲: ۱۴۴، المعارف، ص ۱۲۲، الجرح والتعديل ۱: ۱: ص ۴۳۱، تهذيب التهذيب: ۱، ص ۴۱۶، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۹۳.

ديگر از شاگردانش حکيم بن ديلم کوفي مدائني است (شرح حالش، الجرح والتعديل: ۲: ۱ ص ۲۰۴، تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۴۴۹، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۱۹۴).

از جمله آنها از اهل بصره، واصل مولى ابو عيينه بن مهلب بن ابى صفره از دى بصرى است (شرح حالش، التاريخ الكبير، ۴: ۲: ۱۷۲، الجرح والتعديل، ۴: ۲: ص ۳۰، تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۱۰۵، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۳۲۹). از جمله آنها کثير بن سليمان ضبى، بصرى مدائني.

(شرح حالش: التاريخ الكبير، ۴: ۱: ۲۱۸، الجرح والتعديل، ۳: ۱: ۱۵۲، ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۰۵، تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۴۱۶، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۱۳۲. از آنچه در شرح حال اين دو نفر به ما رسیده، چیزی نيست که ميبين اين باشد که آنها در بصره ضحاک را ملاقات کرده و از او چیزی آموخته باشند.

البته ممکن است از جمله کسانی باشند که با قبیله ازد و تمیم اهل بصره از آن جا به خراسان رفته و ضحاک را آن جا ملاقات کرده و از او کسب فیض کرده باشند، زیرا او هرگز در بصره اقامت نداشته است.

ديگر از شاگردان او، از اهل خراسان، سليمان بن كيسان تميمي خراساني و سپس مصرى است. (شرح حالش التاريخ الكبير، ۲: ۲: ص ۳۴، الجرح والتعديل ۲: ۱: ۱۳۷، تهذيب التهذيب، ج ۱۲، ص ۱۹۶، تقريب التهذيب، ج ۱، ص

۳۲۹، ۴۵۸). دیگر از شاگردان خراسانی او، عبدالعزیز بن ابورواد از دی خراسانی و سپس کلی، در گذشته سال ۱۵۹ می باشد.

(شرح حالش طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۹۳، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۷۱۱، التاریخ الکبیر: ۳: ۲: ص ۲۲، الجرح والتعدیل، ۲: ۲: ص ۳۹۴، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸، تقریب التهذیب، ص ۵۰۹، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶. دیگر از شاگردان وی، ابومصلح نصر بن مشارس خراسانی است).

(شرح حالش الجرح والتعدیل، ۴: ۱: ص ۴۷۱، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۸، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۷۳).

۲۵۷- التاریخ الکبیر، ۱: ۲: ص ۲۵۷، الجرح والتعدیل، ۱: ۱: ص ۵۴۰، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۳، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲۵۸- نمونه آن را در تفسیر طبری مطالعه کنید، ج ۲، صفحات: ۷، ۱۵۰، ۶۸، ۷۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۷۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۶.

شرح حالش، طبقات خلیفه بن خیاط، ۲: ۸۳۴، التاریخ الکبیر، ۳: ۱: ص ۴۴۹، الجرح

۲۵۹- والتعدیل، ۲: ۲: ص ۴۰۸، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۶۷، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴۳.

۲۶۰- نمونه آن را در تفسیر طبری ملاحظه کنید: ج ۲، صفحات: ۵۵، ۶۸، ۷۵، ۷۹، ۸۸، ۱۰۶، ۱۷۳، ۲۳۰، ۲۱۸، ۳۵۲.

۲۶۱- شرح حالش، التاریخ الکبیر، ج ۴، ۱۱۵: ۲، الجرح والتعدیل، ۴: ۱: ۴۹۶، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۵، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۷۸، تقریب التهذیب، ج ۲، ص

٢٦٢- الفهرست , ص ٥١.

٢٦٣- شرح حالش , طبقات خليفه بن خياط, ج ٢ , ص ٨٣٥, التاريخ الكبير, ١: ٢: ٣٠٩, الجرح والتعديل , ١: ٢: ٤٣, ميزان الاعتدال , ج ١ , ص ٥٢٦, تهذيب التهذيب , ج ٢ , ص ٣٢٥, تقريب التهذيب , ج ١ , ص ١٧٢.

٢٦٤- تفسير الطبري , ج ٢ , ص ٧١ , ٨١ , ٨٥ , ٢٨٧.

٢٦٥- بنگريد به شرح حالش در الجرح والتعديل : ١: ٢: ٣٣٥ , ٤: ٢: ٤٣٧, ميزان الاعتدال , ج ١ , ص ٦٣١, ج ٤, ٥٧٤.

٢٦٦- تفسير الطبري , ج ٢ , ص ٣٣٢.

٢٦٧- بنگريد به تفسير الطبري , ٣: ٢٨ , ١١٥ , ١٧٥ , ١٧٨ , ٤: ٣٢, كه ابو معاذ از عبيد بن سليمان باهلى روايت مى كند.

٢٦٨- مراجعه كنيد به شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج ٧ , ص ٢٥٦, طبقات خليفه بن خياط, ج ١ , ص ٥٢٠, التاريخ الكبير, ٣: ٢: ص ٢٠٧, الجرح والتعديل , ٣: ١: ١٨١, تهذيب التهذيب , ج ٧ , ص ٣١١, تقريب التهذيب , ج ٢ , ص ٣٥.

٢٦٩- تفسير الطبري , ج ٢ , ص ٣١١.

٢٧٠- شرح حالش , طبقات ابن سعد: ٧: ٣٧٤, طبقات خليفه بن خياط, ٢: ص ٧٣٢, التاريخ الكبير, ٤: ١٣: ٢, الجرح والتعديل ٤: ١: ٣٥٣, تهذيب التهذيب , ١٠: ٢٧٧, تقريب التهذيب , ج ٢ , ص ٢٧٢, تاريخ التراث العربى , ١: ١: ١٩٧.

٢٧١- الفهرست , ص ٥١.

٢٧٢- معجم الادباء, ج ٦ , ص ٤٤١, تاريخ التراث العربى , ١: ١: ١٩٨.

٢٧٣- شرح حالش طبقات ابن سعد, ج ٧ , ص ٢٧٣, الجرح والتعديل , ٤: ١: ٣٥٤, تاريخ بغداد, ج ١٣ , ص ١٦, حياه الحيوان الكبرى , ج ١ , ص ٣٥٤, وفيات الاعيان , ج ٦ , ص ٢٥٥, ميزان الاعتدال , ج ٤ , ص

١٧٣, تهذيب التهذيب, ج ١٠, ص ٢٧٩, شذرات الذهب, ١:٢٢٧, مذاهب التفسير الاسلامي, ص ٧٦, تاريخ الادب العربي, ج ٤, ص ٩, تاريخ التراث العربي, ١:١: ص ١٩٨.

٢٧٤- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦١, وفيات الاعيان, ج ٥, ص ٢٥٥, ميزان الاعتدال, ج ٤, ص ١٧٣, تهذيب التهذيب, ج ١٠, ص ٢٧٩, شذرات الذهب, ج ١, ص ٢٢٧.

٢٧٥- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٢, ميزان الاعتدال, ج ٤, ص ١٧٣, تهذيب التهذيب, ج ١٠, ص ٢٧٩.

٢٧٦- بنگريد به طبقات ابن سعد: ج ٥, ص ٤٦٦, طبقات خليفه بن خياط, ج ٢, ص ٧٠٢, التاريخ الكبير, ١:٤: ص ٤١١, المعارف, ص ٤٤٤, الجرح والتعديل, ٤: ١, ص ٣١٩, الفهرست, ص ٥٠, حليه الاولياء, ج ٣, ص ٢٧٩, طبقات الفقهاء, ص ٦٩, معجم الادباء, ٦: ص ٢٤٢, تذكره الحفاظ, ١:٩٢, ميزان الاعتدال, ج ٣, ص ٤٣٩, البدايه والنهائيه فى التاريخ, ج ٩, ص ٢٢٤, غايه النهائيه فى طبقات القراء, ج ٢, ص ٤١, شذرات الذهب, ج ١, ص ١٢٥, تاريخ التراث العربي, ج ١: ١, ص ١٨٥.

٢٧٧- در شرح حالش بنگريد به تاريخ بغداد, ج ٩, ص ٦٣.

٢٧٨- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٣, وفيات الاعيان, ج ٥, ص ٢٥٦, تهذيب التهذيب, ج ١٠, ص ٢٨٠.

٢٧٩- شرح حالش تاريخ بغداد, ج ٦, ص ٢٧, الكامل فى التاريخ, ج ٧, ص ٤٩٢, تذكره الحفاظ, ج ٢, ص ٥٨٤, البدايه والنهائيه فى التاريخ, ج ١١, ص ٧٩.

٢٨٠- طبقات ابن سعد, ج ٧, ص ٣٧٣, الجرح والتعديل, ٤: ١: ٣٥٤, تاريخ

بغداد، ج ١٣، ص ١٦٠، وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٥٥، تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٧٩.

٢٨١- شرح حالش، طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٩٧، التاريخ الكبير، ٢:٢:٩٥، الجرح والتعديل، ٢:١:٥٢٥، حليه الاولياء، ج ٧، ص ٢٧٠، وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٣٩١، تذكره الحفاظ، ج ١، ص ٢٦٢، ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٧٠، تهذيب التهذيب، ج ٤، ص ١١٧، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣١٢، شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٥٤.

٢٨٢- ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ١٧٣، تاريخ بغداد، ج ٣، ص ١٦٥، وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٥٦، تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٨٠.

٢٨٣- الجرح والتعديل، ج ٤، ص ٣٥٤، تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٨١.

٢٨٤- تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٨٥.

٢٨٥- شرح حالش را بنگريد: التاريخ الكبير، ٣:٢:٢٦٧، الجرح والتعديل، ١:٣:١٧٩، ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٢٣، تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٠٨، تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٥.

٢٨٦- تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٨٥.

٢٨٧- همان ماءخذ، ص ٢٨٤.

٢٨٨- الجرح والتعديل، ١:٤:٣٥٤، وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٥٥، تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٧٩، ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ١٧٣.

٢٨٩- تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ١٦٦، تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٢٨٣.

٢٩٠- همان ماءخذ، ج ١٣، ص ١٦٧، همان ماءخذ، ج ١٠، ص ٢٨١.

٢٩١- همان ماءخذ، ج ١٣، ص ١٦٣، همان ماءخذ، ج ١٠، ص ٢٨١.

٢٩٢- شرح حالش، طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٧٢، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢، ص ٨٣٦، التاريخ الكبير،

٢١٢:١:٣, المعارف , ص ٥١١, الجرح والتعديل , ٢: ٢: ١٧٩, حليه الاولياء, ٨: ١٦٢, تاريخ بغداد, ج ١٠ , ص ١٥٢, طبقات الفقهاء, ص ١٩٣, وفيات الاعيان , ج ٣, ص ٣٢, تذكره الحفاظ, ج ١, ص ٢٧٤, غايه النهايه فى طبقات القراء, ج ١, ص ٤٤٦, تهذيب التهذيب , ج ٥, ص ٣٨٢, تقريب التهذيب , ج ١, ص ٤٤٥, النجوم الزاهره , ج ٢, ص ١٠٣, شذرات الذهب , ج ١, ص ٢٩٥.

٢٩٣- تاريخ بغداد, ج ١, ص ١٦١.

٢٩٤- تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٠, ميزان الاعتدال , ج ٤, ص ١٧٣.

٢٩٥- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٧, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٢.

٢٩٦- تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٣.

٢٩٧- الجرح والتعديل , ١: ٤: ٣٥٥, ميزان الاعتدال , ٤: ١٧٣, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٠.

٢٩٨- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٦, وفيات الاعيان , ج ٥, ص ٢٥٦, ميزان الاعتدال , ج ٤, ص ١٧٤, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٣.

٢٩٩- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٥, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٢.

٣٠٠- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٩, وفيات الاعيان , ج ٥, ص ٢٥٧, ميزان الاعتدال , ج ٤, ص ١٧٥, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨٣, طبقات ابن سعد, ج ٧, ص ٣٧٣, الجرح والتعديل , ١: ٤: ٣٥٥.

٣٠١- تاريخ بغداد, ج ١٣, ص ١٦٦, وفيات الاعيان , ج ٥, ص ٢٥٧, ميزان الاعتدال , ج ٤, ص ١٧٥, تهذيب التهذيب , ج ١٠, ص ٢٨١.

٣٠٢- تاريخ التراث العربى , ١: ١: ١٩٨.

٣٠٣- تاريخ الادب العربى , ج ٤, ص ٩.

٣٠٤- وفيات الاعيان , ج ٥

و ص ۲۵۷، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۵، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۸۴.

۳۰۵- البداء و التاريخ، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳۰۶- حياه الحيوان الكبرى، ج ۲، ص ۲۷۰، ماده كيش.

۳۰۷- تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۸، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۸۳، مذاهب التفسير الاسلامی، ص ۷۸.

۳۰۸- الفهرست، ص ۲۵۳.

۳۰۹- این کتاب را ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۵، آورده است.

۳۱۰- تاريخ الادب العربی، ج ۴، ص ۱۰.

۳۱۱- در این باره به کتابهای مناسب موجود در کتابخانه های جهان مراجعه کنید از جمله کتابهای تاريخ الادب العربی، ج ۴، ص ۱۰، و تاريخ التراث العربی، ۱:۱، ص ۲۰۱۹۹.

۳۱۲- معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۴۱.

۳۱۳- شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۹، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۰۱، التاريخ الكبير، ۳:۲:۴۷۴، الجرح والتعديل، ۳:۱:۳۳۴، حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۱۹۳، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۷۳، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۱۲، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳.

۳۱۴- باید این کتاب غیر از آن باشد که در گذشته به مقاتل نسبت داده شد م.

۳۱۵- تاريخ التراث العربی، ۱: ۱، ص ۱۹۲.

۳۱۶- از باب مثال بنگرید به: تفسير الطبری، ج ۱، ص ۴۴، ۲، ص ۲۵۷، ۲۶۲.

۳۱۷- شرح حالش، طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۹، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۲، التاريخ الكبير، ۲:۱:۲۷۱، المعارف، ص ۲۳۶، الجرح والتعديل، ۱: ۲: ص ۴۵۴، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸، تقریب التهذیب، ج ۱، ۲۳۴.

۳۱۸- شرح حالش

طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٢٣٧، التاريخ الكبير، ٢:١: ص ٣٦٥، الجرح والتعديل، ٢:١: ص ٤٥١، تهذيب التهذيب، ج ١٢، ص ١٤٣، تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٤٤٣.

٣١٩- از باب نمونه : تفسير الطبرى، ج ١، ص ٤٩، تاريخ الترات العربى، ١:١: ص ١٩٣.

٣٢٠- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٥، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢، ص ٣٠٨٢٩.

٣٢١- زندگينامه اش : طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٨، ص ٣٦٥، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢، ص ٨٢٩، التاريخ الكبير، ١:٢:١٤١، الجرح والتعديل، ١:١: ص ٤٢٤، الاستيعاب، ج ١، ص ١٨٥، اسدالغابه، ج ١، ص ١٧٥، الاصابه، ج ١، ص ١٤٦، تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٣٢، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٩٦.

٣٢٢- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٥ و ص ٨.

٣٢٣- تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٣٣.

٣٢٤- الجرح والتعديل، ١:١، ص ٤٢٤.

٣٢٥- بنگريد به زندگينامه اش، طبقات ابن سعد، ج ٧، صفحات ٩، ٣٦٦، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢، ص ٨٣٠، التاريخ الكبير، ٤: ص ٢٠، ١١٨، الجرح والتعديل، ٤:١، ص ٤٩٩، الاستيعاب، ج ٤، ص ١٤٩٥، اسدالغابه، ج ٥، ١٩، الاصابه، ج ٣، ص ٥٥٩، تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٤٦، تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٠٢، ٣٩٤.

٣٢٦- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٦، ص ٩.

٣٢٧- تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٤٤٦، الاصابه، ج ٣، ص ٥٥٦.

٣٢٨- اسدالغابه، ج ٥، ص ١٩، الجرح والتعديل، ٤:١، ص ٤٩٩، الاستيعاب، ج ٤، ص ١٤٩٠.

٣٢٩- زندگينامه اش : طبقات ابن سعد،

ج ٧ ، صص ٢٧ ، ٣٦٦ ، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢ ، ص ٨٢٩، التاريخ الكبير، ١: ٢، ص ٣٨٢، الجرح والتعديل ، ١: ٢، ص ١١٩، الاستيعاب ، ١: ص ٣٥٦، اسدالغابه ، ٢: ص ٣٦، البدايه والنهائيه فى التاريخ، ج ٨، ص ٤٧، الاصابه ، ج ١ ، ص ٣٤٦، تهذيب التهذيب ، ج ٢، ص ٤٣٦، تقريب التهذيب ، ج ١ ، ص ١٩٢.

٣٣٠- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٦ و ص ٢٧.

٣٣١- اسدالغابه ، ج ٢، ص ٣٦، الاصابه ، ج ١ ، ص ٣٤٧، تهذيب التهذيب ، ج ٢، ص ٤٣٧.

٣٣٢- شرح حالش ، طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ١٥، ٣٦٦، الجرح والتعديل ، ٢: ٢، ص ٢٤١، الاستيعاب ، ص ٨٣٥، اسدالغابه ، ج ٣، ص ٢٩٧، الاصابه ، ج ٢، ص ٤٠٠، تهذيب التهذيب ، ج ٦، ص ١٩٠، تقريب التهذيب ، ج ١، ٤٨٣.

٣٣٣- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٧، ص ١٥.

٣٣٤- تهذيب التهذيب ، ج ٦، ص ١٩١، الاصابه ، ج ٢، ص ٤٠١.

٣٣٥- اسدالغابه ، ج ٣، ص ٢٩٨.

٣٣٦- شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٧، طبقات خليفه بن خياط، ج ٢، ص ٥٨٠، التاريخ الكبير، ١: ٤، ص ١٩٤، الجرح والتعديل ، ٢: ٣، ص ١٤٥، الاستيعاب ، ص ١٣٠٤.

اسدالغابه ، ج ٤، ص ١٩٧، الاصابه ، ج ٣، ص ٢٢٦، تهذيب التهذيب ، ج ٨، ص ٣٦١، تقريب التهذيب ، ج ٢، ص ١٢٣.

٣٣٧- طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٧.

٣٣٨- تهذيب التهذيب ، ج ٨، ص ٣٦٢، الجرح والتعديل ، ٢: ٣، ص ١٤٥، الاستيعاب ، ص ١٣٠٤.

٣٣٩- زندگينامه اش در طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ٣٦٧، طبقات خليفه

بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۰، الجرح والتعديل، ۲:۲: ص ۲۹۸، الاستيعاب، ص ۸۵۶، اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۲۸، الاصابه، ج ۲، ص ۴۲۵، تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۳۰۱، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳۴۰- تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۳۰۲.

۳۴۱- دباء ظرفهای شراب است و مزفت نیز ظرفی است زفت اندود که در آن شراب نبیذ ساخته می شود، پیامبر از به کار بردن اینها نهی فرموده است، العرب: ماده دوب، ی، زوف، ت.

۳۴۲- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸، ۳۷۹.

۳۴۳- طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۴۰۸۳۱.

۳۴۴- منابع زندگینامه اش در جزء سوم از فصل نخست گذشت.

۳۴۵- تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۳۰۵.

۳۴۶- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸.

۳۴۷- شرح حالش، طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۳۶، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۸۳۱، التاريخ الكبير، ۲: ۴۰۳، الجرح والتعديل، ۱: ۲، ص ۵۶۸، تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۴۲۰، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳۴۸- تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۴۲۰.

۳۴۹- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۲۳۶.

۳۵۰- تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۴۲۱.

۳۵۱- زندگینامه اش طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۲۲۱، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۸۳۱، التاريخ الكبير، ۱: ۳، ص ۵۱، الجرح والتعديل، ۲: ۲، ص ۱۳، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۹۶، تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۱۵۷، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۴۰۳، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳۵۲- تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۱۵۷.

۳۵۳- الجرح والتعديل،

۲:۲: ص ۱۳, تهذيب التهذيب, ج ۵, ص ۱۵۸.

۳۵۴- شرح حالش, طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۲۲۱, طبقات خليفه بن خياط, ج ۵, ص ۸۳۱, التاريخ الكبير, ۲:۲, ص ۵, الجرح والتعديل, ۲:۱: ص ۱, ميزان الاعتدال, ج ۲, ص ۱۹۷, تهذيب التهذيب, ج ۴, ص ۱۷۴, تقريب التهذيب, ج ۱, ص ۳۲۱, شذرات الذهب, ج ۱, ص ۱۳۱.

۳۵۵- تهذيب التهذيب, ج ۴, ص ۱۷۴.

۳۵۶- طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۲۲۱, تهذيب التهذيب, ج ۴, ص ۱۷۴.

۳۵۷- زندگينامه اش, طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۳۶۸, طبقات خليفه بن خياط, ج ۲, ص ۱۳۱, التاريخ الكبير, ۴:۲:۲۵۸, الجرح والتعديل, ۴:۲:۱۲۴, حليه الاولياء, ج ۳, ص ۱۱۲, تهذيب التهذيب, ج ۱۱, ص ۱۷۱, تقريب التهذيب, ج ۲, ص ۴۶۹.

۳۵۸- تهذيب التهذيب, ماءخذ فوق.

۳۵۹- طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۳۶۸, تهذيب التهذيب, ج ۱۱, ص ۱۷۲.

۳۶۰- تهذيب التهذيب, ج ۴, ص ۴۵۳.

۳۶۱- الجرح والتعديل, ۲:۱, ص ۴۵۸.

۳۶۲- ابوبكر بن ابى داود گويد: نحو, فاميلى است از قبيله ازد, به نام بنى نحو: (نحوزادگان) هيچ كس از اين فاميل روايت نكرده است بجز دو مرد, يكي همين يزید است و ديگر, كسى است كه به او نیز نحوى گویند, اما به معنای نحو عربى.

(رجوع كنيد به كتاب تهذيب التهذيب, ج ۱۱, ص ۳۳۲).

۳۶۳- شرح حالش: طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۳۶۸, طبقات خليفه بن خياط, ج ۲, ص ۸۳۲, التاريخ الكبير, ۴:۲:۳۳۹, الجرح والتعديل, ۲:۴: ۲۷۰, تهذيب التهذيب, ج ۱۱, ص ۳۳۲, تقريب التهذيب, ج ۲.

، ص ۳۶۵.

۳۶۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۳۲.

۳۶۵- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸.

۳۶۶- الجرح والتعديل، ۲:۴، ص ۲۷۰، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۳۲.

۳۶۷- از الفاظ مدح و توثیق راوی است.

۳۶۸- منابع زندگینامه اش در قسمت سوم از فصل دوم گذشت.

۳۶۹- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

۳۷۰- راجع به این گروه رجوع کنید به الجرح والتعديل، ۴:۲، ص ۴۳۵۳.

۳۷۱- الجرح والتعديل، ۲:۴، ۳۵۴، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

۳۷۲- شرح حالش: طبقات خلیفه بن خیاط، ۲:۸۳۲، التاريخ الكبير، ۱:۱:۸۴، الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۲۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۷۳، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳۷۳- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۷۳.

۳۷۴- الجرح والتعديل، ۳:۲، ۳۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۷۳.

۳۷۵- شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۰، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۲، التاريخ الكبير، ۴:۲:۳۹۹، الجرح والتعديل، ۴، ۲:۲، ۲۱۳، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۹۳، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳۷۶- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۹۳.

۳۷۷- الجرح والتعديل، ۲:۴، ص ۲۱۳، تهذیب التهذیب، ماء خذ فوق.

۳۷۸- شرح حال وی در جزء چهارم از فصل دوم گذشت.

۳۷۹- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳۸۰- الجرح والتعديل، ۱:۲:۴۵۴، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳۸۱- شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۰، طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۳، التاريخ الكبير، ۱:۱:۳۲۵، الجرح

والتعديل ١:١٣٤، تهذيب التهذيب، ج ١، ص ١٧٢، تقريب

التهدیب ، ج ۱ ، ص ۴۴.

۳۸۲- تهدیب التهذیب ، ج ۱ ، ص ۱۷۲.

۳۸۳- راجع به این گروه بنگرید به : الجرح والتعدیل ، ۱:۱۳۵:۱.

۳۸۴- الجرح والتعدیل ، ۱:۱۳۵:۱، تهدیب التهذیب ، ج ۱ ، ص ۱۷۳.

۳۸۵- طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲ ، ص ۸۳۳.

۳۸۶- زندگینامه اش : طبقات ابن سعد، ج ۷ ، ص ۳۷۰، الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۲۱۶، و بنگرید، شرح حال محمد بن ثابت العبدی البصری را در کتاب : التاریخ الکبیر، ۱:۱:۵۰، الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۲۱۶، تهدیب التهذیب ، ج ۹ ، ص ۸۵، تقریب التهذیب ، ج ۲ ، ص ۱۴۹.

۳۸۷- طبقات ابن سعد، ج ۷ ، ص ۳۷۰، الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۲۱۶.

۳۸۸- الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۲۱۷.

۳۸۹- طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲ ، ص ۸۳۳، غالب بن عبدالله لیثی و او از صحابی بوده است نه از تابعین (بنگرید به زندگینامه اش در: التاریخ الکبیر، ۴:۱:۹۸، الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۴۷، الاستیعاب ، ص ۱۲۵۴، اسدالغابه ، ج ۴ ، ص ۱۶۸، الاصابه ، ج ۳ ، ص ۱۸۳)، شاید درست این باشد. غالب بن سلیمان العتکی الجهضمی .

۳۹۰- زندگینامه اش در التاریخ الکبیر، ۴:۱:۱۰۱، الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۴۸، تهدیب التهذیب ، ج ۸، ص ۲۴۳، تقریب التهذیب ، ج ۲ ، ص ۱۰۴.

۳۹۱- تهدیب التهذیب ، ماءخذ بالا.

۳۹۲- درباره اینها رجوع کنید به : الجرح والتعدیل ، ۳:۲:۳، ماءخذ بالا.

۳۹۳- الجرح والتعدیل ، ماءخذ بالا، تهدیب التهذیب ، در ماءخذ بالا.

۳۹۴- منابع زندگینامه اش در جزء سوم از فصل دوم گذشت .

۳۹۵- الجرح والتعدیل ، ۲:۲:۴۰۸، تهدیب التهذیب ، ج ۷ ، ص ۶۷.

۳۹۶- ماءخذ فوق .

۳۹۷- همان ماءخذ، ۱:۱:۵۴۱، ونیز تهدیب بالتهذیب ، ج ۲ ، ص

- ۳۹۸- تهذيب التهذيب , ج ۷ , ص ۶۷ .
- ۳۹۹- درباره شرح حالش بنگريد: طبقات ابن سعد, ج ۷ , ص ۳۶۹ , طبقات خليفه بن خياط, ج ۲ , ص ۸۳۴ , التاريخ الكبير, ۳:۲:
- ۴۰۰ , الجرح والتعديل , ۳: ۱: ص ۲۸۲ , تهذيب التهذيب , ج ۸ , ص ۲۲۰ , تقريب التهذيب , ج ۲ , ص ۹۹ .
- ۴۰۰- تهذيب التهذيب , ج ۸ , ص ۳۶۹ .
- ۴۰۱- طبقات ابن سعد, ج ۷ , ص ۲۲۰ .
- ۴۰۲- الجرح والتعديل , ۳:۱: ۳۸۲ , تهذيب التهذيب , (ماءخذ فوق) .
- ۴۰۳- زندگينامه اش : طبقات ابن سعد, ج ۷ , ص ۳۷۱ , طبقات خليفه بن خياط, ج ۲ , ص ۸۳۴ , التاريخ الكبير, ۳:۲:۳۸۹ , الجرح والتعديل , ۲:۶۶: ۱ , تهذيب التهذيب , ج ۲ , ص ۳۷۳ , تقريب التهذيب , ج ۱ , ص ۱۸۰ .
- ۴۰۴- تهذيب التهذيب , در همان جا
- ۴۰۵- طبقات ابن سعد, ج ۷ , ص ۳۷۱ , الجرح و التعديل , ۱:۲: ۶۶ , تهذيب التهذيب , ج ۲ , ص ۳۷۴ .
- ۴۰۶- اين كلمه از الفاظ مدح و توثيق راوى است .
- ۴۰۷- شرح حالش بنگريد: طبقات خليفه بن خياط, ج ۲ , ص ۸۳۴ , التاريخ الكبير, ۲:۲:۲۷۵ , الجرح والتعديل ۲:۱:۳۹۷ , تهذيب التهذيب , ج ۴ , ص ۳۴۸ , تقريب التهذيب , ج ۱ , ص ۳۵۸ .
- ۴۰۸- تهذيب التهذيب , ج ۴ , ص ۳۸۴ .
- ۴۰۹- ماءخذ قبلى .
- ۴۱۰- درباره شرح حالش رك : طبقات خليفه بن خياط, ج ۲ , ص ۸۳۴ , التاريخ الكبير, ج ۳ : ۳۸۸ , الجرح والتعديل , ۲:۲:۳۲۲ , تهذيب التهذيب , ج ۷ , ص ۲۶ , تقريب التهذيب , ج ۱ , ص ۵۳۵ .
- ۴۱۱- تهذيب التهذيب , ج ۷ , ص ۲۶ .
- ۴۱۲- الجرح و التعديل , ۲:۲: ۳۲۲ , تهذيب التهذيب , ج ۷ , ص ۲۷ .
- ۴۱۳- از كلمات مدح و توثيق راوى است .

شرح حالش بنگرید در طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۴، التاریخ الکبیر، ۳:۲:۱۱۷، الجرح والتعدیل، ۳:۱:۶۶، تهذیب
التهذیب، ج ۶، ص ۴۳۲، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۵.

۴۱۵- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۳۳.

۴۱۶- الجرح و التعدیل، ۳:۱:۶۶، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۳۳.

۴۱۷- شرح حالش: طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۵، التاریخ الکبیر، ۳:۱:۲۶۵، الجرح و التعدیل، ۲:۲:۲۱۹، تهذیب
التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۵، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۴، شرح حال پدرش، تهذیب التهذیب، ۲:۴.

۴۱۸- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۵۰.

۴۱۹- الجرح و التعدیل، ۲:۲:۲۱۹.

۴۲۰- همان ماءخذ.

۴۲۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۵۱.

۴۲۲- ماءخذ شرح حال وی در بخش سوم از فصل یاد شده است.

۴۲۳- تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۴۲۴- همان ماءخذ.

۴۲۵- منابع شرح حال وی در قسم سوم از فصل دوم گذشت.

۴۲۶- الجرح والتعدیل، ۱:۲:۴۳، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴۲۷- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۲۶.

۴۲۸- منابع شرح حالش در قسم چهارم از فصل اول گذشت.

۴۲۹- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۶.

۴۳۰- در منابع متداول، شرح حالش را نیافتم و نیز در شرح حال کسانی که به نام سهل بن صالح نامیده شده، کسی را نیافتم
که از خارجه روایت کند به تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۲۵۳ بنگرید. شاید مقصود سهل بن صالح بغدادی بوده او از سوی
حجاج، حاکم میسان شهرستانی است میان بصره و واسط) فرهنگ نفیسی.

بوده , و معاویه بن صالح , صاحب ابن معین از او روایت شنیده

(بنگرید: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۴، ۴۳۱- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۱، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۷.

۴۳۲- التاريخ الكبير، ۲:۱:۲۰۵.

۴۳۳- الجرح والتعديل، ۱:۲:۳۷۶، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۷.

۴۳۴- الجرح والتعديل، ۱:۲:۳۷۶.

۴۳۵- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۷.

۴۳۶- درباره شرح حالش بنگرید: طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۸۳۵، التاريخ الكبير، ۱:۱:۲۹۴، الجرح والتعديل، ۱:۱: ص ۱۰۷، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۵، الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۶۲، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸، البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۱، ص ۱۴۸، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴۳۷- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۵، شبیه آن مطلبی است که در تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹، آمده است.

۴۳۸- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۶، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴۳۹- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹، شذرات الذهب، ۱: ص ۲۵۷.

۴۴۰- چنان که قبلا بیان شد اینها الفاظ مدح و توثیق اند و کثیر السماع یعنی بسیاری از روایات را به لفظ سمعت: از فلانی شنیدم، نقل می کنند، طریقه سماع از زبان استاد، نزد جمهور محدثان بالاترین روش است که مرتبه بعد از آن، حدثنی و حدثنا و بعد از آن، اخبرنی و اخبرنا و سپس، انباءنا و نباءناو.. می باشد، (درایه شهید ثانی).

۴۴۱- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۷.

۴۴۲- همان ماءخذ.

۴۴۳- فصل فقه فجر الاسلام، ص ۲۲۸، ضحی الاسلام، ج ۲

, ص ۱۵۱.

۴۴۴- مراجعه کنید به شروط صلح میان عرب و اهل خراسان, در تاریخ خلیفه بن خیاط, ۱: ص ۴۱۷۲, تاریخ طبری, ج ۴, ص ۳۱۶۲۹۳, الکامل فی التاریخ, ۳, ص ۷۱۲۳, و برخی صلحنامه ها میان آنهادر جمهره رسائل العرب, ج ۱, ص ۹۲۹۸, مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافه الراشده, ص ۳۳۳۱.

۴۴۵- منابع شرح حال وی در بخش اول از فصل سوم ذکر شده است.

۴۴۶- طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۲۸, الاستیعاب, ۱: ۳۵۷, اسد الغابه, ج ۲, ص ۳۶.

۴۴۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۴۸- حلیه الاولیاء, ج ۳, ص ۱۱۲.

۴۴۹- طبقات الفقهاء, ص ۹۳.

۴۵۰- منابع شرح حال در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۵۱- تهذیب التهذیب, ج ۱, ص ۱۷۳.

۴۵۲- منابع شرح حالش در بخش چهارم از فصل دوم گذشت.

۴۵۳- طبقات فقهاء, ص ۹۳.

۴۵۴- تهذیب التهذیب, ج ۷, ص ۳۱۳.

۴۵۵- منابع شرح حالش در بخش چهارم از فصل اول گذشت.

۴۵۶- المعارف, ص ۴۶۸.

۴۵۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۵۸- تهذیب التهذیب, ج ۴, ص ۱۷۴.

۴۵۹- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۶۰- التاریخ الکبیر, ۵۱: ۳, الجرح و التعذیل, ۱۳: ۲, تهذیب التهذیب, ج ۵, ص ۱۵۷, تقریب التهذیب, ۳: ۴۰۳, شذرات الذهب, ج ۱, ص ۱۵۱.

۴۶۱- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل اول گذشت .

۴۶۲- طبقات النحویین و اللغویین ، ص ۲۷.

۴۶۳- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸، التاريخ الكبير، ۴:۲:۳۱۲، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص

۴۶۴- معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۹۷، وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۱۷۴، نورالقبس، ص ۲۲.

۴۶۵- بغيه الوعاه، ص ۴۱۷، تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۴۶۶- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵، تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۴۶۷- طبقات ابن سعد، همان ماءخذ، تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۳۰۵، النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴۶۸- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸.

۴۶۹- بنگريد به شرح حالش در التاريخ الكبير، ۱:۵۰، الجرح والتعديل، ۳:۲، ص ۲۱۶، و شرح حال برادرش: عزره بن ثابت انصاری در تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۱۹۲، که در اين باره مفيد است.

۴۷۰- التاريخ الكبير، ۱:۵۰، الجرح والتعديل، ۳:۲، ص ۲۱۶.

۴۷۱- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم است.

۴۷۲- التاريخ الكبير، ۱:۲، ص ۳۸۹، الجرح والتعديل، ۱:۲، ص ۶۶، تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۷۳، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴۷۳- ممکن است او محمد بن عبدالرحمان بن يزيد نخعی کوفی باشد (بنگريد به شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۹۸، التاريخ الكبير، ۱:۱۵۳، الجرح والتعديل، ۳:۲، ص ۱۲۱، تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۳۰۸، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۱۸۵).

۴۷۴- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۶۸.

۴۷۵- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۷۶- التاريخ الكبير، ۱:۸۴، الجرح والتعديل، ۳:۲، ص ۲۵۶، تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۱۷۳، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۷۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۷۸- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۰، التاريخ الكبير، ۴:۲، ص ۳۹۹، الجرح والتعديل، ۴:۲، ص ۲۱۳، تهذيب التهذيب

ج ۱۱, ص ۳۹۳, تقریب التهذیب, ج ۲, ص ۳۷۶.

۴۷۹- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت.

۴۸۰- الجرح و التعديل, ۳:۱:۶۶, تهذیب التهذیب, ج ۶, ص ۳۲, تقریب التهذیب, ج ۱, ص ۵۲۵.

۴۸۱- بنگرید به شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۳۶۹, التاريخ الكبير, ۳:۱:۷۲, الجرح و التعديل, ۲:۲:۳۴, ص ۳۴,

تهذیب التهذیب, ج ۵, ص ۱۸۷, تقریب التهذیب, ج ۱, ص ۴۰۹.

۴۸۲- طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۳۶۹, التاريخ الكبير, ۳:۱:۷۲, الجرح و التعديل, ۲:۲:۳۴, تهذیب التهذیب, ج ۵, ص

۱۸۷, تقریب التهذیب, ج ۱, ص ۴۰۹.

۴۸۳- تهذیب التهذیب, ج ۵, ص ۱۸۸.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹